

باستان شناسی ممنوعه

(جلد نخست)

ترجمه: مهر



آتلانتیس و حزقیال
افسانه دوازدهمین سیاره
آیا سومریان در تیاخواناکو بوده اند؟
تمدن نخستین آمریکا: باستانی تر از اعتقاد احتمالی
به راستی در باره غولهای باستانی چه می دانیم؟
غول های بیگانه، دی ان ای بیگانه، آری یا نه؟

گوبلکی تپه
در عصر روشنگری
آتلانتیس و هرم بزرگ
مجتمع هرمی کارال
در پیشگاه کشتی نوح
معابد آفریقایی آنوناکی

فهرست مطالب

گوبلکی تپه

در عصر روشنگری

آتلانٹیس و هرم بزرگ

مجتمع هرمی کارال

در پیشگاه کشتی نوح

معابد آفریقایی آنوناکی

آتلانٹیس و حزقیال

افسانه دوازدهمین سیاره

آیا سومریان در تیاخواناکو بوده اند؟

تمدن نخستین آمریکا : باستانی تر از اعتقاد احتمالی

به راستی در باره غولهای باستانی چه می دانیم؟

غول های بیگانه ، دی ان ای بیگانه ، آری یا نه؟

گوبکلی تپه

به صفحه ی معرفی Gobeklitepe، یعنی اولین معبد دنیا خوش آمدید،سایتی ماقبل تاریخی واقع در حدود ۱۵ کیلومتری شهر Sanliurfa در جنوب شرقی ترکیه. آنچه Gobeklitepe را در کلاس معابد مشابهش یکتا و بی مانند می کند، قدمت ساختش است. تاریخی به درازای ۱۲ هزار سال پیش، یعنی حدود سال ۱۰.۰۰۰ پیش از میلاد.



پیش از میلاد، Göbeklitepe عمدتا متشکل از یک سری ساختارها و بناهای بیضوی و دایره ای شکل است که بر روی تپه ای قرار دارند. حفاری ها در سال ۱۹۹۵ توسط پروفیسور Klaus Schmidt و با کمک انستیتوی باستان شناسی آلمان آغاز شد. دلایل باستان شناسی وجود دارد که این تاسیسات کاربرد خانگی و بومی نداشته اند، اما به طور برجسته مشخص است که در جهت اهداف آیینی و تشریفات مذهبی ساخته شده بودند. متعقبا معلوم شد که Göbeklitepe نه تنها فقط یک معبد ندارد، بلکه شامل شمار بسیاری از این چنین معابد عصرحجری است. گذشته از این، هم حفاری ها و هم نتایج کاوش های ژئومغناطیسی افشا کردند که حداقل بیست شماره از این تاسیسات وجود دارد که در اصطلاح باستان شناسی می توان آن ها را معبد نامید. بر اساس آنچه تا کنون از زمین در آورده شده است، در قاعده ی الگو اینطور به نظر می آید که دو ستون بزرگ شگفت آور در مرکز هر یک از تاسیسات وجود دارد، که توسط ضمائم و دیوارها محاصره شده اند، که نمایانگر ستون های بیشتری در آن سازه های بنا شده است.



همه ی ستون ها به شکل حرف T هستند، که دارای ارتفاع متغیر ۳ تا ۶ متر می باشند. باستانشناسان این ستون های T شکل را، مدلی از نوع بشر تفهیر می کنند، بیشتر به خاطر نگارگری های سر انسان که بر روی برخی از ستون ها قابل

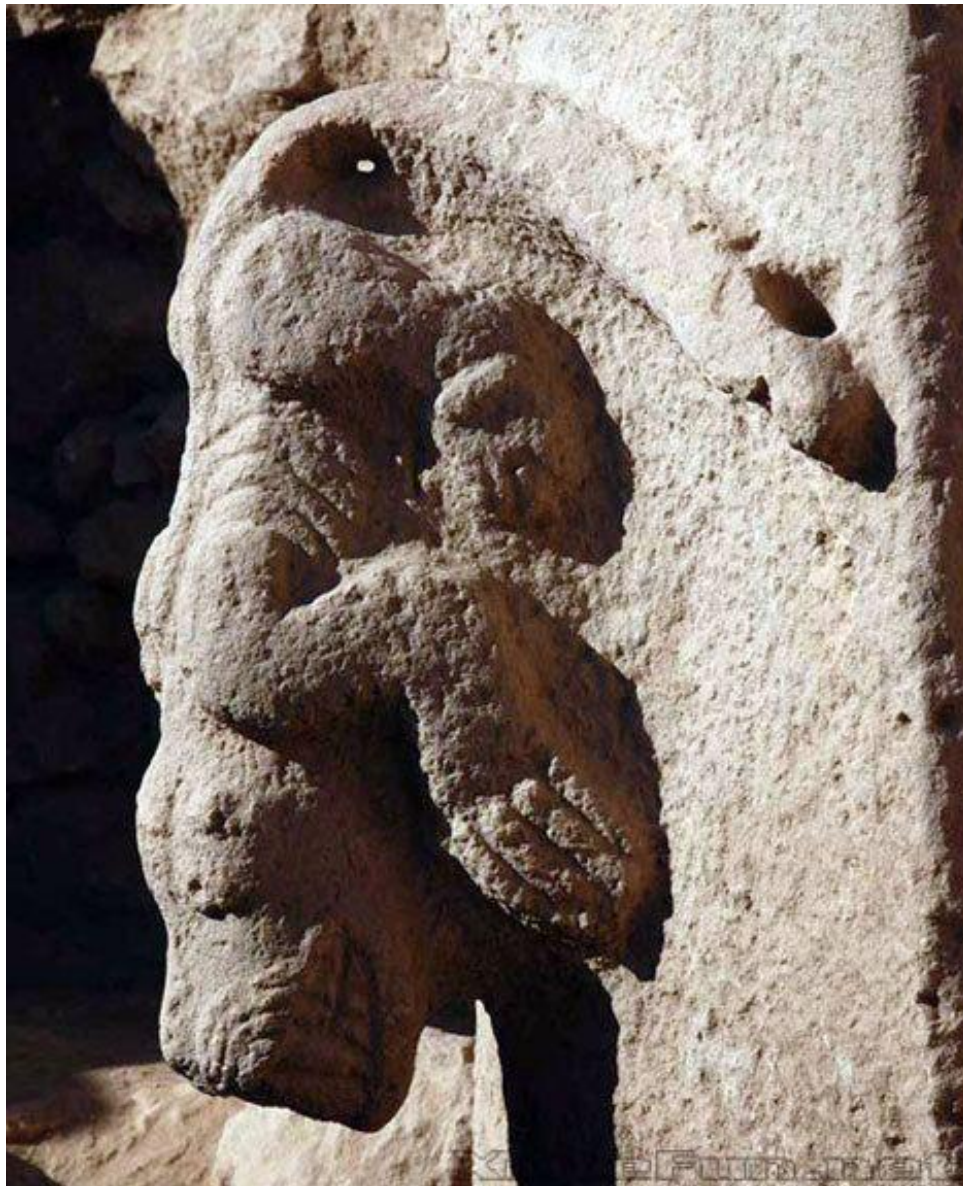


مشاهده است. چیز دیگری که بر روی این پیکره های سنگی رازآلود مشخص می باشد، حکاکی های حیوانات به خوبی نماد های انتزاعی است که گاهی ترکیبی از مناظر را به تصویر می کشند.



بیشتر حیوانات شامل روباه، مار، گراز وحشی، ماهیخوار، اردک وحشی است. که بیشترشان بر روی سطح صاف این ستون ها حکاکی شده بودند. و مجدداً، به چند مجسمه سه بعدی می رسیم، پیکره ای از یک شکارچی که یک شیر را نشان می دهد که از یک طرف ستون T شکل پایین می آید.





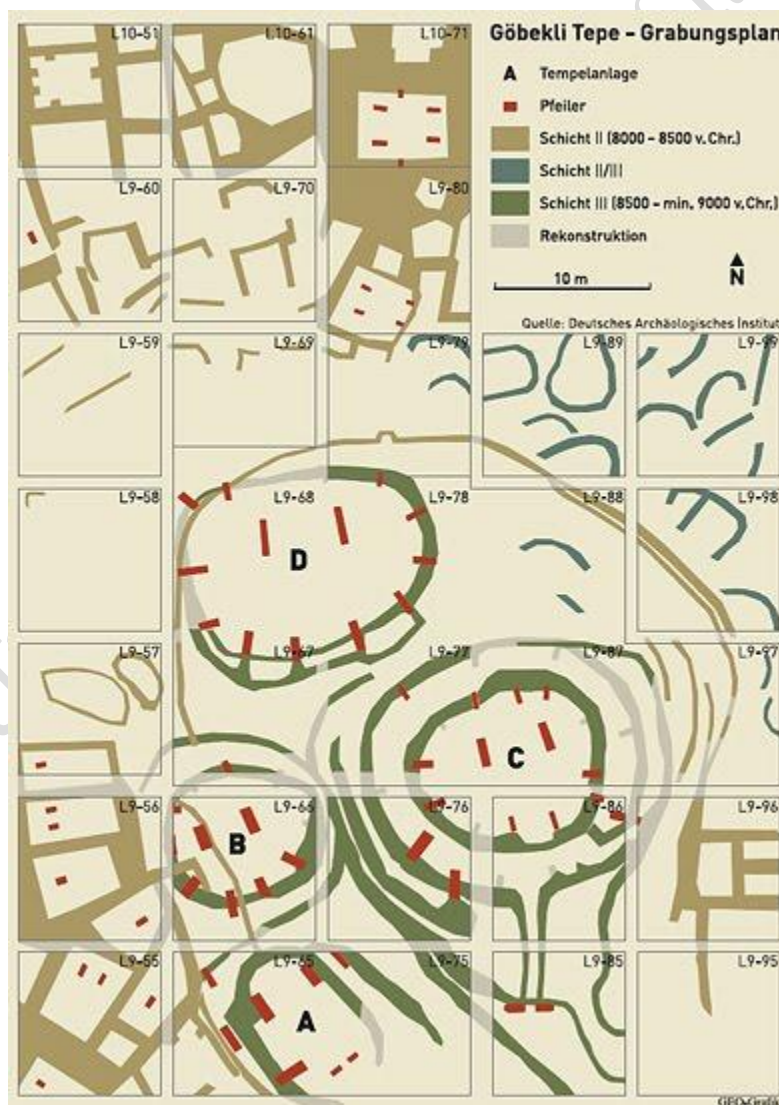
روش منحصر به فرد حفاظت و نگهداری از Gobekli-tepe واقعا کلید اصلی بقای این سایت شگفت انگیز است. هر کسی که این یادواره ی باشکوه را ساخته است، از بقایش در طی هزاران سال مطمئن بوده است، تنها با بایگانی سایت های متعدد و دفن کردن آن ها در اعماق، به کمک مقدار باورنکردنی از مواد، که همه ی این ها منتج شد به یک فرآیند حفظ و نگهداری بسیار خوب.



هر ستون T شکل بین ۴۰ تا ۶۰ تن وزن متغیر است، که ما را به تعجب و می دارد که چه طور آن ها بر روی زمین چنین کار بزرگی را به سرانجام رسانده اند. در زمانی که حتی به دست آوردن یک ابزار دستی ساده نیز بسیار سخت بود، چه طور آنها این بلوک های سنگی بزرگ را به آنجا آوردند و چه طور آن ها را سر پا کردند؟ بی هیچ مسکنی یا جامعه ای که صحبتش باشد، با وضعی از کشاورزی که راه بس دوری برای رفتن داشت، در دنیایی که فقط شکارچیان در آن پرسه می زدند، پیچیدگی ها و توسعه یافتگی مدل های این معابد، چیستان دیگری را برای باستان شناسان فراهم آورد. آیا می بایست که دیدگاهمان را در مورد اینکه تاریخ متمدن بشری از چه زمانی آغاز شد را تغییر دهیم؟ همه چیز دارد پیچیده تر و جالب تر می شود...

<http://gobeklitepe.info/temples.html>

برای حفاری Gobeklitepe اولین بیل در سال ۱۹۹۵ به زمین خورد. تا اینکه در طی ۱۵ سال، چهار معبد روشنای روز را دیدند، اما تحقیقات ژئومغناطیسی می گوید که حداقل ۲۰ عدد تاسیسات دیگر مانده برای کشف کردن. چهار تایی که از خاک بیرون آورده شدند با نام های A، B، C و D برچسب خوردند.





آزمایشان نشان داده است که سه تای آن ها به دوره ی زمانی مشابهی تعلق دارند، یعنی حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش از میلاد. یک چیز از آغاز واضح شد، این دایره های سنگی بزرگ، هرگز دارای سقف نبوده اند، اما به عنوان تاسیسات واقع در هوای آزاد مورد استفاده بوده اند، تاسیساتی نه تنها فقط با ضمامم، بلکه شامل چندین لایه از دیوار هایی که ستون های مرکزی را احاطه می کردند.



از قرار معلوم، آن دیوار ها در اصل متحدالمرکز هستند، اما احتمالاتی هم وجود دارد که یک راه مارپیچی بوده است که به سمتش می رفته. با اینکه هنوز شفاف نیست، در معبد C ، که بنظر مسئله اصلی است. باقی معابد مدت ها بعد از ساختن سازه های اصلی بنا شده اند، چیزی که شاید ۱۰۰۰ سال طول کشیده است. در این جا قالب ها تغییر می کند، و بیشتر مربع شکل می شود، که شبیه سازه های زمان های بعد تر است، که در Nevala Chori و Hallan Chemi، Cayonu پیدا شده اند.



http://gobeklitepe.info/who_how_why.html

طراحان و سازندگان Gobeklitepe هنوز یک راز بزرگ محسوب می شوند، و هیچکس تا کنون نتوانسته است قفل این رمز را بشکند. باستان شناسان معتقدند بخش واپسین جوامع شکارچی، به طریقتی شمنیک سازمان یافته بودند، یعنی این ایده را پیشنهاد می کنند که برخی اشخاص در میان آن ها پیشرفته تر از سایرین بوده اند، هوش بالاتری در اختیار داشته اند و ندایی (دعوتی) را توسعه دادند تا با جهانی غیر از اینجا تماس برقرار کنند، و بدین لحاظ تبدیل به پیشوایان دینی شدند، که قبایل و جوامشان را هدایت و سازمان دهی کردند. اما سوالی که در اینجا مطرح است این است که « آیا آن ها خصایص شمنیک خود را بهبود بخشیده اند، آیا آن ها به درجات قدرتمند و یزدانی مقام کشیشی (روحانی) سوق یافته بودند، همانطور که بعداً در مشرق زمین، جایی همچون مصر باستان، مشاهده شد؟



آن ستون های T شکل، بین ۳ تا ۶ متر ارتفاع دارند. و هریک بین ۴۰ تا ۶۰ تن وزن دارند. حتی با تکنولوژی امروز، نیاز به تجهیزات بسیار تخصصی است تا همچون چیزی را جابجا کنیم. در مورد انسان، تخمین سر انگشتی این است که حداقل ۵۰۰ نفر لازم است تا آن را از جایش بکشند. اما در عالمی از آشوب ها و دفاع شخصی، این تعداد افراد چه طور و به دست چه کسی سازمان دهی شده بودند؟ و مجدداً، به نظر می رسد که به طریقتی آن ها آگاهی داشتند، و رهبری شده بودند تا به این امر بزرگ نائل شوند و این سنگ های بزرگ را انتقال داده و با نظمی به خصوص بچینند. در آنجا می بایست متخصصین معدن حضور می داشتند، متخصصین حمل و نقل، طراحان، ناظرین تشریفاتی و غیره. بر اساس آنچه باستان شناسان می گویند، این نوع سازماندهی، تنها می توانسته در جامعه ای وجود داشته باشد که در همان زمان، نظامی منسجم و سلسله مراتبی بی عیب را بنا نهاده باشد.



فرضیه بر این است که Gobeklitepe یک سایت دفن شده است. حفاری ها هنوز تا آنجایی که قبرهای واقعی قرار دارند پیش نرفته اند، اما انتظار می رود که در زیر بستر اتاق ها یا پشت دیوار هایی که تا کنون دست نخورده مانده اند پیدایشان کنیم. همچنین گمان زده شده که کارکرد اصلی Gobeklitepe در اصل به خاک سپاری های تشریفاتی و مذهبی بوده است و در مقامی کمتر، اینکه محل ضیافت های بزرگ و یا گردهمایی های اجتماعی بوده است.



تنها زمان بازگو خواهد کرد، اما هرچه بیشتر و بیشتر از این یافته ی دلفریب نبش می شود، و لایه لایه رازها برهنه می شوند، سپس شاید ما مجبور به تعدیل شویم، یا حتی مجبور به تغییر، تغییری در شیوه ی اندیشه کلاسیک ما در مورد نیاکانمان و تاریخ انسان .

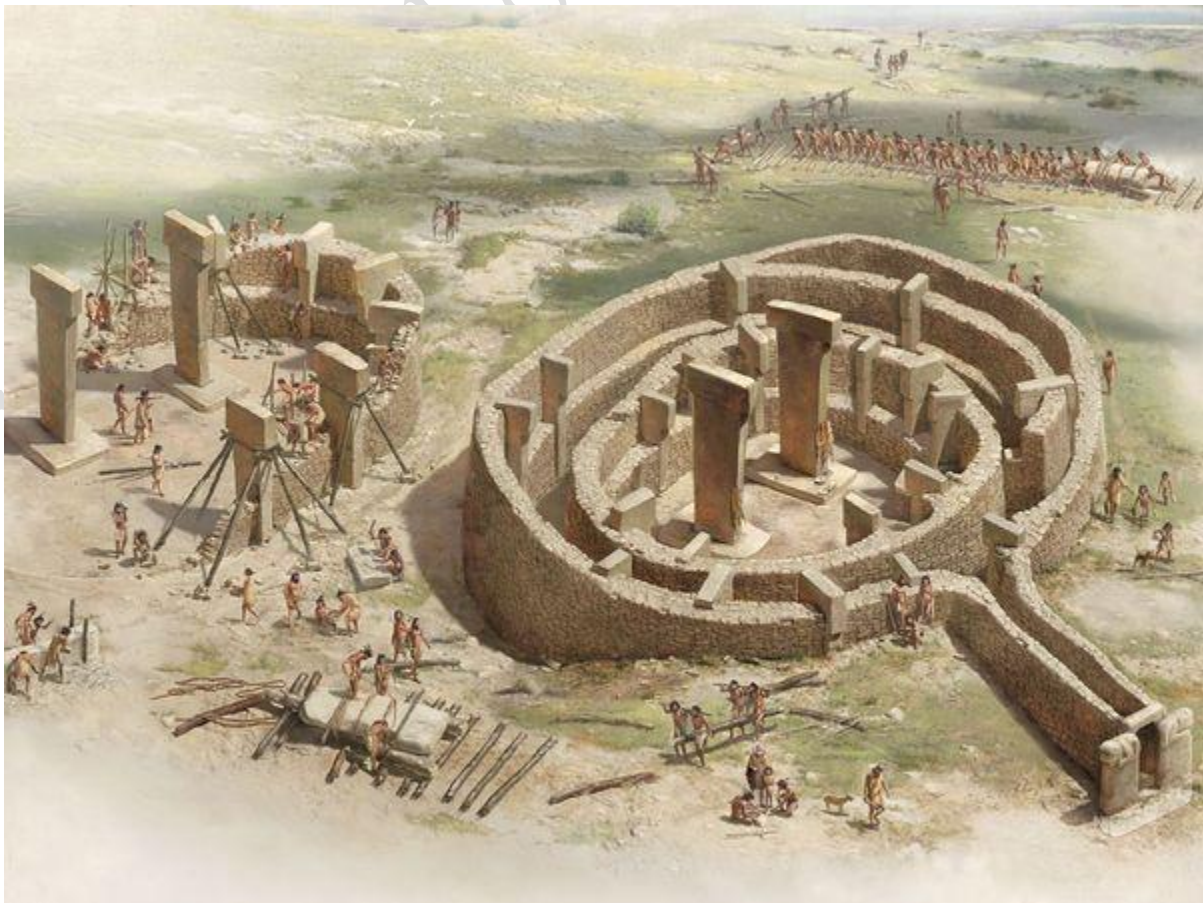
گوبکلی تپه و آتلانتیس

نوشته : Zarin Sherrick

طی یک قرن اخیر، باستان شناسی مدعی شده است که تمدن بشری حدود ۵۰۰۰ سال پیش به طور تقریباً همزمان در مصر و بین‌النهرین برخاسته است. از زمان گذشته اینطور گفته می‌شده که سومریان، که در نزدیکی دلتای رود دجله و فرات واقع در عراق امروزی زندگی می‌کردند، بنیانگذاران حقیقی اولین تمدن بشری هستند. اکنون اما معمای بغرنجی پیش روی باستان شناسان محافظه کار قرار گرفته .

یک حفاری باستان‌شناسی، هم اکنون در محلی به نام Gobekli Tepe / گوبکلی تپه واقع در جنوب ترکیه در دست اجرا است، چیزی که تهدیدی است بر ویرانی همه ی این عقاید متعصبانه باستان‌شناسی. قدمت این سایت در حدود ۹۵۰۰ پیش از میلاد برآورد شده است. بیش از ۱۱۰۰۰ تا ۱۲۰۰۰ سال پیش. یعنی ۶۰۰۰ هزار سال پیش از مصریان و سومریان. که این بدین معنی است که وجود تمدنی در سطح پیشرفته تقریباً دو برابر در زمان به عقب تر باز می‌گردد. نکته ی بسیار عجیب در مورد این سایت ویژه این است که در وهله های گوناگون ساخته شده و تماماً به عمد دفن شده است. حتی عجیب تر اینکه قدیمی ترین ساختارهای کشف شده، پیشرفته ترین هایشان هستند. مجسمه ی ابوالهول که قدیمی ترین چینی سازه های روی زمین است هم در آنجا پیدا شده و قدمتش به حدود ۹۵۰۰ پیش از میلاد نسبت داده شده.

شکل پایه ی مجتمع هایی که تا کنون حفاری شده اند، مشتمل است بر سه حلقه ی متحد المركز و همانند کیوهای فرهنگ مهبجور پئبلو در جنوب غربی ایالات متحده آمریکا دارد. که معروف است به سازه های Chaco Canyon .



ستون های غیرمعمول T شکل با ارتفاع و قطرهای متفاوت در مرکز هر یک از حلقه های مرکزی قرار گرفته اند. هر ستون حکاکی هایی بر روی خود دارد، که باستانشناسان استنتاج کرده اند که بیشترشان بیانگر مجمع الکواکب در ملکوت (آسمان ها) هستند. اگرچه که تنها حدود ۵ درصد کل سایت اکتشاف شده است، اما هیچ ناحیه ی مسکونی و اقامتی هنوز در آن پیدا نشده است. و نه حتی قبرستان یا مکان های تدفین هم نیست. آنچه که تا اکنون بیرون کشیده شده است به وضوح کاربردی جز اشکالی از اهداف مذهبی و تشریفاتی نداشته است. که این باعث می شود Gobekli Tepe قدیمی ترین سایت مذهبی شناخته شده روی زمین باشد.



کیوایی در Chaco Canyon

اما چرا همه ی اینها عمداً دفن شده اند؟ چرا ساختارهای قدیمی تر، پیشرفته تر هستند؟ چرا سازه های سه حلقه ای؟ چرا یک مجسمه ابوالهول در Gobekli Tepe ساخته شده، آن هم ۶۰۰۰ سال پیش از اینکه ابوالهول کبیر با این شهرت در مصر ساخته شود؟ شاید درست به همان دلیلی که ما سازه های معماری خود را درست به مدل رومیان و یونانیان می سازیم. ما هنوز این کار را انجام می دهیم، حتی با گذشت ۱۵۰۰ سال از سقوط امپراطوری رومیان. چرا؟ چون ما دوست داریم که این ساختارها را با قدرت و توانائی مربوط به تمدن های برجسته ی رومیان و یونانیان پیوند دهیم.

سایت های باستانی بسیاری هستند که با اسطوره شناسی سری و عجیب سروکار دارند. منشاء بسیاری از این رازها در جریان جنگ ها، فرسایش ها، تغییرات زمین شناختی و بلایای طبیعی، با گذشت زمان در هاله ای از ابهام قرار گرفته اند. در عین حال این بدان معنی نیست که هیچ شالوده ای از حقیقت برایشان وجود نداشته باشد.

در راس شمال شرقی مراکش، یک حفاری باستانشناسی در سایتی به اسم Lixus در حال انجام است. بیشتر قسمت های این سایت هنوز زیر خاک اند. Lixus اکنون از اقیانوس اطلس حدود ۳ کیلومتر فاصله دارد و در اسناد تاریخی کهن گفته شده است که نزدیک جایی است که باغ Hesperides قرار داشته. باغ Hesperides در مراکش؟ Hesperide های افسانه ی یونانی، سه حوری هستند که به درختان سیب طلایی با میوه های ممنوعه تمایل داشتند. این سیب های طلایی اسرار خدایان را در خود داشتند. آیا باغی با میوه های ممنوعه برایتان آشنا نیست؟ چرا باید یونانیان اعتقاد داشته باشند که باغ Hesperides در نزدیکی مراکش واقع است؟ افسانه های بسیاری دنیای باستان را احاطه کرده اند، که می بایست یک حقیقت بکر برایشان وجود داشته باشد. هم اکنون می بایست منطقه ای گمشده در مراکش وجود داشته باشد، جایی که این افسانه از آنجا سرچشمه گرفته. شاید یکی از کلنی های نابود شده ی آتلانتیس؟ و یا شاید هم باغ واقعی عدن؟ شهر افسانه ای تروا، از ادبیات کلاسیک هومر، «ایلیاد» می آید. که باستان شناسان آن را یک «قصه افسانه ای» می دانستند، تا زمانی که Heinrich Schliemann واقعا شهر را از زیر خاک در آورد و وجودش را اثبات کرد. چیز های دقیقا مشابهی در مورد مکان افسانه ای دیگری گفته می شود.

چیزی که مرا به آتلانتیس می برد، تنها اشاره ی شناخته شدی آتلانتیس توسط افلاطون در دیالوگش بین Timaeus و Critias وجود داشت که من در اینجا بازگویی نمی کنم. فقط اینکه افلاطون دقیقا بیان می کند: «این اقلیمی جزیره ای بود، بزرگتر از ترکیب لیبی و آسیا». حالا نمی دانم که آیا شما به نقشه ای از لیبی نگاه انداخته اید یا نه، اما هر سرزمینی به آن بزرگی، واقعا هنگفت بوده است. برای یونانیان دوره ی افلاطون، «آسیا» در اصل آنچه چیزی بوده که امروزه ما به عنوان آسیای صغیر می شناسیم، یک سرزمین دیگر با اندازه ای معقول. این دو سرزمین را روی هم قرار دهید، و هرگز به Santorini، قبرس، Bimini، جنوب اسپانیا و یا هر کدام از کاندیداهای معمول آتلانتیس نمی رسید. نه حتی اگر همه ای این گزینه ها را سرهم قرار دهید.

لیبی و آسیای صغیر روی هم رفته از کل دریای مدیترانه بزرگتر اند. دریایی که افلاطون به عنوان یک «دریاچه» از آن نام برده و مقایسه شده است با اقیانوس بیرونی که آتلانتیس دقیقا در آنجا واقع بوده. همچنین افلاطون میگوید که آتلانتیس در غرب ستون های هرکولس قرار داشته، که اکنون تنگه ی جبل الطارق است، صراحتا در آن اقیانوس بزرگتر. چیزی که ما با حس تعبیر «اتلس» نام نهاده ایم. و البته افلاطون می گوید: «آتلانتیس در تنها یک شب و یک روز، ۱۰.۰۰۰ سال پیش از زمان او ناپدید شده است.» که برای افلاطون، می شود ۱۰.۰۰۰ سال پیش از سال ۳۶۰ پیش از میلاد.

حالا حساب و کتاب با شما، Gobekli Tepe قدمتی در حدود ۹۵۰۰ پیش از میلاد دارد، و آتلانتیس ۱۰.۰۰۰ سال پیش از میلاد. که بدین معنی است که آن ها تقریبا در یک برهه ی زمانی وجود داشته اند. آتلانتیس آنطور که افلاطون توصیف کرده دارای سه حلقه ی متحدالمرکز از سرزمین هایی است که احاطه اش کرده اند. Gobekli Tepe نیز در بین سه حلقه ی متحدالمرکز ساخته شده. انعکاسی فرهنگی از کپی برداری های رومی-یونانی معماری ما؟ اخیرا شواهد آنچه که به نظر می رسد یک تسونامی غول آسا بوده است، از سرتاسر مدیترانه ی شرقی کشف شده است که تاریخ وقوعش به حدود ۸۰۰۰ پیش از میلاد محاسبه شده است. سرزمینی به بزرگی آتلانتیسی که افلاطون توصیف کرد در نظر بگیرید، و به ناگاه

آن را به اعماق اقیانوس غرق کنید، بنابراین شما یک جابجایی آبی خواهید داشت، در مقیاسی که هرگز بشر آن را ندیده است. امواج جز رو مدی با ارتفاع ۲ تا ۳ مایلی سریعاً در سرتاسر مسیرهای آبی جهان حرکت خواهند کرد و هرچه سر راهشان باشد را زیر ارتفاع موجشان نابود خواهند کرد. و به اعماق خشکی ها خواهند رسید، هر چیزی که در خطوط ساحلی دنیا باشد را نابود می کنند. این برای همه ی افسانه های طوفان بزرگ به کار خواهد آمد و احتمالاً همه ی اسناد این تسونامی اکنون در اطراف دریای مدیترانه انباشته شده است.



این می تواند توضیح دهد که چرا Gobekli Tepe تنها صد مایل دورتر از Ararat در ترکیه، وجود دارد، جایی که گفته می شود نوح کتاب مقدسی کشتی اش را روانه کرده است. همیشه شالوده ای از حقیقت در افسانه ها وجود دارد. یک کشتی نجات یافته از آتلانتیس ممکن است حرکت کرده باشد و در Ararat به دست موج کشنده ای با چنان ارتفاعی رسوب کرده باشد. آنهایی که از کشتی خارج شده اند، می توانسته اند در همان حوالی جامعه ای برای تداوم فرهنگشان خلق کنند. و یا اینکه جوامع کوچک بسیاری تشکیل داده اند و سپس Gobekli Tepe را منحصراً به عنوان مرکز امور مذهبی / نجومی ساخته باشند، و یا برای دلایل همگانی و اشتراکی.



زخم بلای آتلانتیس، و ریاضت اقتصادی پس آیند آن، می توانسته یک رکود آرام در سطح تکنولوژی و پیشه وری در Gobekli Tepe ایجاد کرده باشد. اهالی آتلانتیس تمدنی دریانورد بودند با زیرساخت های بنا شده بر غذاهای دریایی شگرف. Gobekli Tepe اصلاً نزدیک دریا نیست. بس احتمالاً دوره هایی از قحطی غذا و نزول مواد مغذی وجود داشته. و حتی بیماری هایی که حاصل کمبود ویتامین ها می توانسته بر آنها اثر کرده باشد. همچنین کاهش شدید جمعیت در طی سال های وجود Gobekli Tepe، که به معنی میان برهایی در تکنیک های ساخت و ساز است. پس، سازه هایی با کیفیت پایین تر، بایسته است.

اما چرا این سایت را دفن کرده اند و فقط ترکش نکرده اند؟ شاید چون می خواسته اند در زمانی در آینده به آنجا بازگردند و یا اینکه چیزی در آنجا داشتند که می خواسته اند برای کشف شدن در آینده محفوظ بماند.

حفاری های آینده در این سایت ممکن است شگفتی های تکان دهنده ای از گذشته ی بشر را افشا کند. من اخیراً ایمیلی به یکی از باستانشناسانی که در آنجا مشغول کار است ارسال کرده ام تا دیداری از ابوالهولی که در آنجا کشف شده داشته باشم. در یک هفته ی گذشته که هیچ جوابی دریافت نکرده ام. نظر شخصی من این است که برخی از یافته های Gobekli Tepe به صورت هدفمند برای دسترس عموم ممنوع شده است. من تنها کسی نیستم که تصویر این ابوالهول را درخواست داده است. باستانشناسی فعلی ممکن است به شدت از یافته هایی که این سایت بر آن ها دلالت می کند در بیم و هراس باشد.

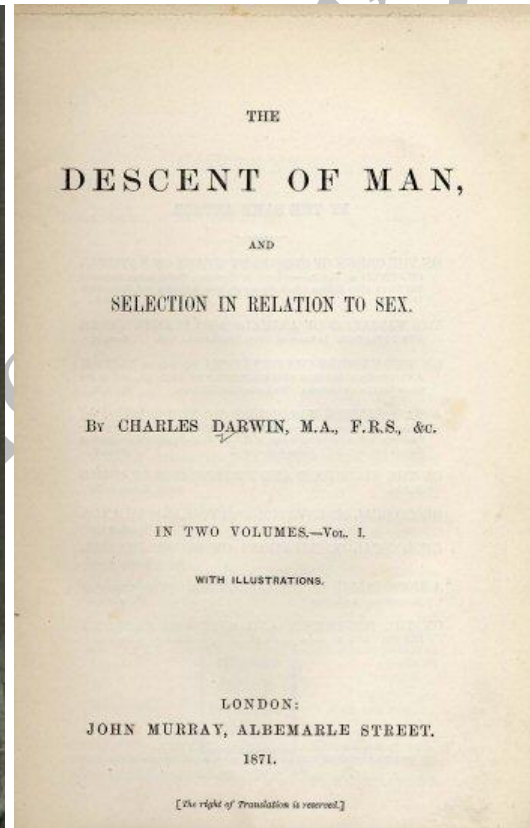
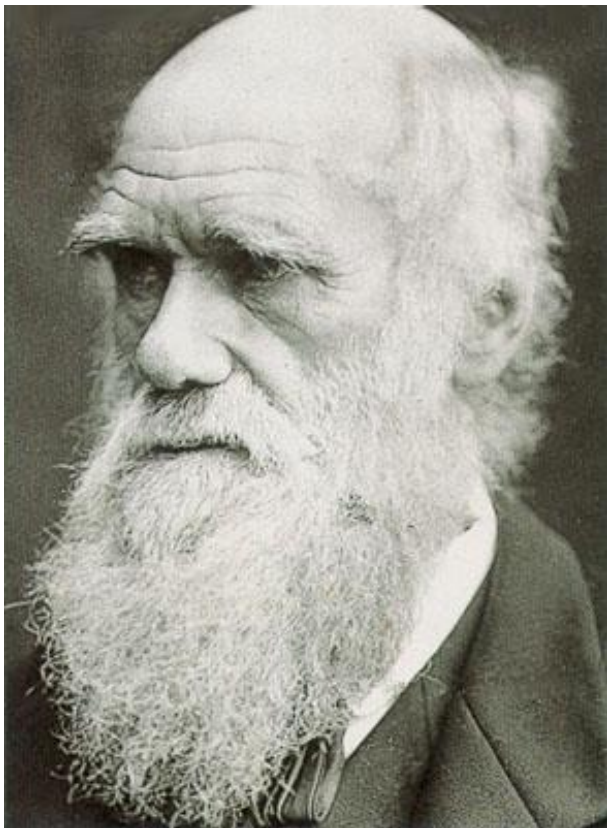
<http://www.facebook.com/#!/groups/bastanshenasi.mamnooe>

در عصر روشنگری^۱

لارنس گاردنر

حلقه گم شده

در ۱۸۷۱ وقتی کتاب "نسب انسان" اش منتشر شد، چارلز داروین اصطلاح "حلقه گم شده" را در ارتباط با نابهنجاری که در فرایند فرگشتی انسان کشف کرده بود به کار گرفت.^۲



سمت راست روی جلد کتاب نسب انسان و سمت چپ داروین در کهن‌سالی

در این خصوص ناسازگاری غیر قابل انکاری در دودمان فرضی وجود داشت. در ابتدا شبیه به یک "گاف / نارسایی" به نظر می‌رسید اما خیلی زود متوجه شد که این یک نارسایی نیست بلکه خیلی ساده حلقه‌ای است غیر قابل توضیح. اغلب چنین رایج شده که داروین می‌آموزد که انسان‌ها از بوزینه‌های اولیه، چون شامپانزه‌ها، اورانگوتان‌ها و گوریل‌ها نسب می‌برند اما این سخن یاوه‌ای است. داروین هرگز چنین چیزی را آموزش نداده. اگر این ادعا درست بود دیگر تا به امروز نباید شامپانزه و اورانگوتان یا گوریلی وجود می‌داشت. در طرحی گسترده‌تر از این‌ها، درک منطقی این بوده که انسان‌ها می‌بایستی از یک گونه متفاوتی از میمون‌ها یافته باشند. میمون دوپایی که بر زمین مسکن گزیده بوده. اما کشفی باستان‌شناسانه که از این نظریه حمایت کند

^۱. این مقاله ترجمه ای است از فصل ششم کتاب پیدایش پادشاهان جام اثر: لارنس گاردنر که در سال ۱۹۹۹ در انگلستان و در سال ۲۰۰۰ در آمریکا چاپ شده. بدیهی است که نویسنده اکتشافات علمی انتهای قرن بیستم را در نظر گرفته است. م

^۲. ۱. Wilson, Colin, From Atlantis to the Sphinx, Virgin Books, London, ۱۹۹۶, p. ۱۴۵.

وجود ندارد و پس از آن به طور کلی توافق شد که یک مادون انسان، یک میمون انسان نما، سپیده دمی انسانی، یک حلقه گم شده وجود داشته. ایده جنجال بر انگیز نمو انسان از میمون (برداشت رایج. م) البته مورد لعن و تکفیر کلیسا قرار گرفت، زیرا که منافی کتاب پیدایش بود که شرح می دهد که چگونه انسان (آدم) به شکلی منحصر به فرد از ابتدا بالغ و بزرگسال خلق شده. چند سال قبل از نسب انسان، داروین کتاب "منشاء گونه ها" را منتشر کرده بود و کلیسا در ژوئن ۱۸۶۰ نزد افکار عمومی بزرگترین طرفدار داروین در آکسفورد، دانشمندی به نام توماس هاکسلی را به چالش کشید.^۳ اسقف ساموئل ویلبرفورس علیه او آماده سخن شده و تصمیم گرفته بود مباحث معقول را به سخنانی نیش دار تبدیل کند. او از هاکسلی پرسید: شما از میمون ها زاده شده اید چون پدر و مادر شما بوده اند؟ هاکسلی پاسخ داد که ترجیح می دهد نسب از یک میمون برده باشد تا با چنین نادانی معاشرت کند.^۴

اسقف از منظر نظری برای شنوندگانی که در آن مراسم برای سخنان بهتری جمع شده بودند تمام شده و این پایان آن جلسه بود. هاکسلی در آن روز پیروز شد زیرا مخاطبان حتی بدون مدرک، ظاهراً اصل داروین را در برابر ایده های کلیسایی که اسقفش

^۳ توماس هنری هاکسلی، در Ealing متولد شد و سپس به روستای Middlesex نقل مکان کرد. او دومین فرزند از هشت فرزند جورج هاکسلی و راحیل ویتروز بود. به مشابه دیگر دانشمندان قرن نوزدهم مانند آلفرد راسل والاس، هاکسلی نیز از خانواده ای با سواد و از قشر متوسط که درگیر دوران سخت زندگی بودند برخاست. پدرش تا زمانی که این مدرسه برقرار بود یک معلم ریاضی در مدرسه ی Ealing بود و این خانواده را در مشکلات اقتصادی قرار داده بود. نتیجتاً، توماس پس از تنها ۲ سال مدرسه رفتن، در ۱۰ سالگی ترک تحصیل کرد. اما او به خودآموزی روی آورد، مطالعه ی منطق، زمین شناسی و حتی زبان آلمانی در دوران نوجوانی که این ها باعث شد چارلز داروین، از او به عنوان مترجم متون علمی که به زبان آلمانی بودند استفاده کند. او حتی لاتین و یونانی هم آموخت تا ارسطو را به زبان اصلی مطالعه کند. بعدها به عنوان مردی جوان، همچنان به صورت خود آموز تبدیل به یک متخصص در بی مهرگان و سپس مهره داران شد. مدتی بعد در مباحثات علم و دین، فهم او از الهیات، بیشتر از فهم رقبای روحانی اش بود. در بیست سالگی در یکی از امتحانات دانشگاه لندن شرکت کرد و مقام نخست را در آناتومی و فیزیولوژی به دست آورد، هرچند که با این مقام، در مرحله ی بعدی آزمون شرکت نکرد، و در نهایت تصدیق دانشگاهی را هم دریافت نمود. دوران تلمذ و کارنامه ی درخشان او، پایه ی مناسبی را فراهم کرد تا به نیروی دریایی سلطنتی بپیوندد. در بیست سالگی، او برای اینکه درخواست کالج جراحان سلطنتی را بپذیرد، بسیار جوان بود، اما از آنجا که بسیار بدهکار بود، لذا به واسطه ی پیشنهاد دوستی، از نیروی دریایی درخواست کار نمود. با توجه به توانایی که در کالبد شناسی و داروسازی داشت، سر ویلیام بارنت، فرمانده ی پزشکی نیروی دریایی، از او مصاحبه ای گرفت و ترتیب کار را داد تا او به کالج جراحان برود و تست صلاحیت بدهد. در نهایت هاکسلی به عنوان دستیار جراح در کشتی HMS Rattlesnake اعزام سفری اکتشافی به گینه ی نو و استرالیا شد (۱۸۴۶)، او در طی این سفر به مطالعات علمی خود از مشاهداتش ادامه داد و خلاصه ی کارهای خود را به انگلستان ارسال می کرد، تا جایی که در بازگشت از سفر در ۱۸۵۰، به عنوان عضوی از انجمن سلطنتی برگزیده شد.

بعدها پس از کنارگیری از نیروی دریایی، در انجمن های مختلف علمی انگلستان، به عنوان پروفیسور تاریخ طبیعی و نچرالایست، مشاور و حتی ریاست در این انجمن ها فعالیت کرد. در مورد جایگاه بشر در طبیعت، کارهای او برای یک دهه معطوف به نزدیکی انسان با میمون ها بود. او طرفدار نظریه ی فرگشت داروینی بود، اما نه به صورت کورکورانه، و این در مباحثاتش با ریچارد اون، دیگر زیست شناس انگلیسی که به نقد فرگشت داروینی از راه انتخاب طبیعی پرداخته بود، مشخص می شود. داروین یک نچرالایست تمام عیار بود، اما هاکسلی بیشتر یک آناتومیست بود، بنابراین تفاوت هایی در نگرش آن ها نسبت به طبیعت وجود داشت، در نهایت دیدگاه های داروین نسبت به علم، از دیدگاه های هاکسلی متفاوت بود. برای داروین، انتخاب طبیعی بهترین راه جهت توضیح فرگشت بود، چرا که بازه ی عظیمی از مشاهدات و واقعیت های تاریخ طبیعی را شرح می داد، اما هاکسلی، به تجربیات تکیه می کرد، و به هر آنچه می دید معتقد بود، و برخی چیزها را به راحتی نمی توان دید. در کل او همه ی ایده های داروین را نمی پذیرفت و به نوعی آهسته در این مورد عمل می کرد و حتی در مورد انتخاب طبیعی نیز تصمیمی قطعی نگرفت، اما در نزد افکار عمومی از داروین و تئوری او حمایت کرد. م

^۴ در سال ۱۸۶۰، هفت ماه پس از انتشار کتاب داروین در دانشگاه آکسفورد یک مناظره بین توماس هنری هاکسلی زیست شناس و اسقف ساموئل ویلبرفورس و چند نفر دیگر شکل گرفت که در جریان این مناظره اسقف ویلبرفورس خطاب به هاکسلی گفت:

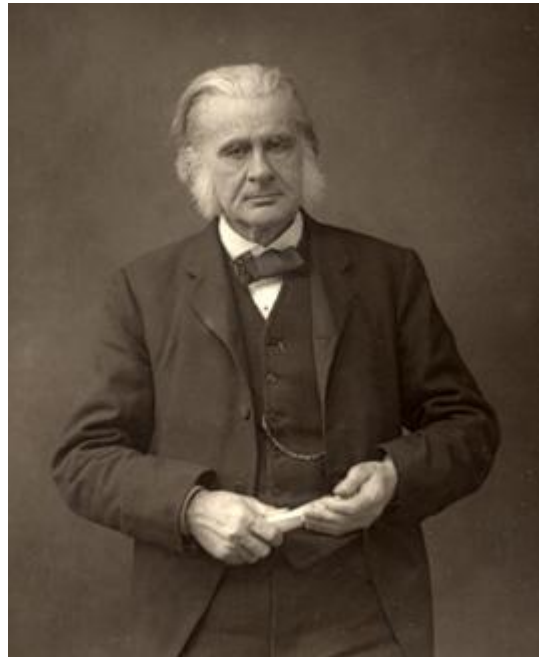
من سوالی دارم آقای هاکسلی، این از طریق پدر بزرگ شما هست یا مادر بزرگ شما که ادعا می کنید با میمون ها مرتبط هستید؟

بعضی ها خندیدند، بعضی ها دست زدند، بعضی ها هم عصبانی شدند، هاکسلی بلند شد، ایستاد و گفت:

اگر از من پرسش شود که آیا من ترجیح میدهم پدر بزرگم یک میمون بدبخت باشد، یا یک مرد که خیلی داناست، و استعداد زیادی برای نفوذ دارد، اما با اینحال استعداد خود و نفوذ خود را برای وارد کردن تمسخر به بحث علمی استفاده میکند؟ من بدون هیچ تردیدی میگویم که ترجیح میدهم پدر بزرگم

میمون باشد. م

نتوانسته هیچ راهی برای تقویت و حمایت از آن‌ها با هر استدلال منطقی پیدا کند محتمل‌تر دانستند . اما در واقع هنوز قطعیتی از یک فرگشت متوالی از میمون‌ها به انسان‌های امروزی / *Homo sapiens-sapiens* وجود نداشت .



توماس هنری هاکسلی

داروین خود از ماهیت بی فروغ نظریه‌اش ناراضی بود و کوشید تا از طریق دیگری پاسخ را بیابد . چند سال بعد از مرگ داروین ، مجموعه‌ای در جنوب انگلستان در *Piltdown* از توابع *Sussex* پیدا شد . که به نظر می‌رسیده ویژگی‌هایی را داراست تا پلی باشد بر آن بخش تهی فرگشت . " انسان *Piltdown* " یک‌شبه مشهور شد اما نه برای مدتی طولانی ، در سال ۱۹۵۳ تجزیه و تحلیل^۵ *fluorine* مجموعه نشان داد که آن به واقع جعلی است .



مجموعه جعلی

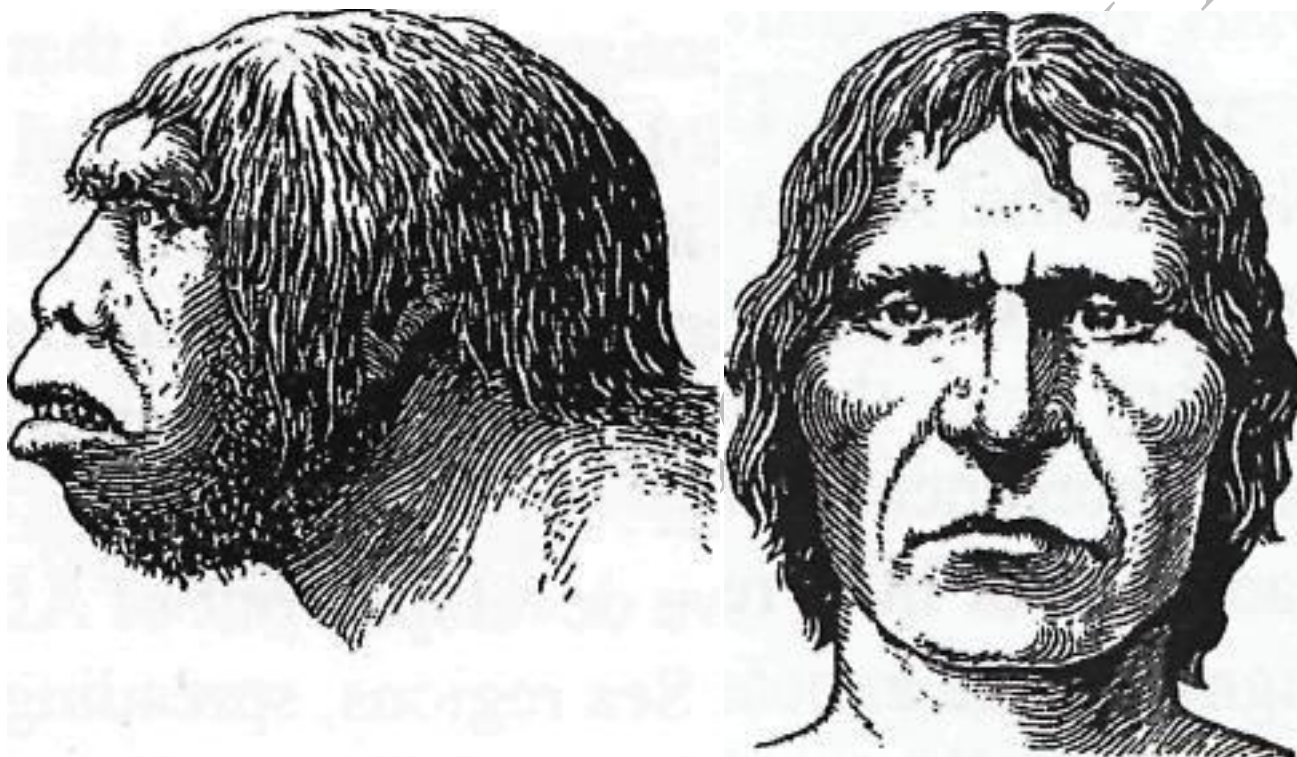
شاید توسط یابنده‌اش آقای داوسون جعل شده بود . مجموعه معجونی بود از انسان باستانی با آرواره شامپانزه (یا میمونی دیگر) . هوشمندانه رنگ شده و کوشیده بودند تا کهنگی اش در نظر مقبول افتد . داروین درباره احتمال وجود " حلقه گم‌شده " به دلیل دو کشف مهم دوران زندگی‌اش بسیار مطمئن بود . در ۱۸۵۷ اسکلتی از شکارچی بسیار بدوی در دره نئاندرتال در نزدیکی دوسلدورف آلمان پیدا و این گونه بعدها " نئاندرتال " نام‌گذاری شد . دیگر کشفیات نشان داد که نئاندرتالها در اروپا ، آسیا و آفریقا متداول بوده‌اند و مدتی قبل از ۷۰۰۰۰ پیش از میلاد وجود داشته‌اند . آن‌ها از طریق فرم اولیه‌ای از هومواریکتوس / *Homo erectus*

^۵ . *fluorine analysis* : روشی است برای تعیین سن تقریبی استخوان انسان و حیوان . م

طی فرایندی تدریجی از حدود ۳۰۰۰۰۰ سال پیش از میلاد نمو نموده بودند. معمای گونه نئاندرتال این نبود که آن‌ها گونه‌ای بشر اولیه در سراسر عصر حجر بوده‌اند (وقتی که آتش، سنگ چخماق و دسته تبر ایزاری بوده که استفاده می‌کرده‌اند) که فقط آن‌ها را نا آزموده‌تر و توسعه نیافته‌تر از ما نشان می‌دهد، بلکه مسأله اصلی این بود که آن‌ها کلاً از تبار دیگری بودند.^۶

نئاندرتال‌های عصر حجر از نظر فیزیکی بسیار بی شباهت به انسان‌های امروزی هستند که به هیچ وجه نمی‌توانسته‌اند از آن‌ها در چنین دوره زمانی کوتاه مدتی منشعب شده باشند. آن‌ها از نظر مغزی کاملاً متفاوت بوده‌اند. آنچنان که از ساختار جمجمه قابل تشخیص است، قطعات مغزشان مجال اندکی به آن‌ها می‌داده که از عهده فکر کردن و سخن گفتن بر آیند.

کشف بزرگ دیگری در دوران داروین خیلی زود در ۱۸۶۸ رخ داد. وقتی که اولین نمونه‌های انسان هوشمند در کرومگنون / Cro-Magnon در منطقه Dordogne فرانسه کشف شد.



راست، انسان کرومگنون و چپ انسان نئاندرتال

بی شباهت به گونه قوز کرده نئاندرتال با ابروهای سنگینش، پیشانی عقب کشیده، آرواره جلو آمده و ساختار استخوانی تنومند. کرومگنونها، بلند قد و راست قامت با رخسار گشاده منحصر به فرد بوده و حفره مغزیشان ساختار بسیار متفاوتی دارد. بر حسب زمان زمین شناسی ظاهراً چیزی برای مجزا نمودن نئاندرتال‌های قدیمی‌تر و کرومگنون‌های امروزی‌تر وجود ندارد، اما آن‌ها چنان از همدیگر متفاوتند که گاوها از اسب‌ها. نه تنها از این نظر بلکه فرهنگ‌هایشان به طور قابل ملاحظه‌ای بی شباهت هستند. با کرومگنونها که مهارت جدی را بر حسب هنر، لباس، مسکن و سبک زندگی عمومی‌شان به تصویر می‌کشند.

ظاهراً چارچوب زمانی برای فرایند زیست شناسی نئاندرتال و کرومگنون حدود ۳۰۰۰۰-۳۵۰۰۰ پیش از میلاد است. آن‌ها در یک دوره هم‌زمان می‌زیسته‌اند. در نتیجه نمی‌توان اثبات کرد که یکی از دیگری نسب برده. این نکته هم جالب است که هرگز اثری از هرگونه اصلاح نژادی بین رگه‌های به وضوح متفاوت دیده نشده. پس کرومگنونها رشد کرده‌اند و برتری یافته‌اند اما در عوض نئاندرتالها کاملاً منقرض شده‌اند.

^۶. Wells, H. G., The Outline of History, p. ۷۶.

تا همین اواخر این گمان که شاید مردم جهان به نسبت از یکی از این دو نژاد اصلی نسب برده باشند مورد حمایت بود. اما این فرضیه در حال حاضر باطل شده است. در جولای ۱۹۹۷ پیشرفت غیر منتظره‌ای در تجزیه و تحلیل ژنتیکی حاصل شده که ثابت می‌کند در انسان هوشمند امروزی کوچک‌ترین اثرباری از نئاندرتال وجود ندارد.^۷ این امر زمانی محقق شد که تیمی به رهبری دکتر Svante Paa'bo از دانشگاه مونیخ موفق به استخراج دی ان ای از تکه‌ای از استخوان بازوی نئاندرتال شد.^۸

دی ان ای میتوکندریال بدون تغییر از مادران به فرزندان منتقل می‌شود^۹ و جدا از تک جهش‌های تصادفی، همه انسان‌های امروزی دارای توالی‌های بسیار مشابه ای هستند.^{۱۰} فاش شد که دی ان ای حدود ۴۰۰۰۰ ساله نئاندرتال تفاوت آنقدر قابل توجهی دارد که نشان می‌دهد گونه کاملاً مجزایی است. دانشمندان بدون هیچ پرسشی اعلام کردند که نژاد نئاندرتال از منظر بیولوژیکی پایان یافته و هیچ نشانی از هر پیوندی با انسان هوشمند کرومگون وجود ندارد. گفته شده که این احتمال وجود دارد که نئاندرتال‌ها و انسان‌های هوشمند تا حدودی از یک جد مشترکی که قریب به ۶۰۰۰۰ سال پیش وجود داشته منشعب شده باشند اما این قابل اثبات نیست و ارتباط اندکی وجود دارد.

به نظر می‌رسد که انواع کرومگون‌ها از آفریقای امروزی، آسیا و شاید نواحی بالکان و دریای سیاه توسعه و قرن‌ها در سراسر اروپا گسترش یافته باشند. درست مانند دودمان بلا فصلشان، این نیز کاملاً ناشناس است که در زمانی که فرهنگ نیمه پیشرفته‌ی آن‌ها (و البته بسیار پیشرفته به نسبت زمان) و فیزیک بدنی امروزی آن‌ها شکل گرفت، به نظر هیچ نیای علمی مشخصی موجود نیست.

مورد شگفت‌انگیز دیگر خبری بود که قبل‌تر در دسامبر ۱۹۹۶ منتشر شد مبنی بر پیدا شدن جمجمه‌هایی در جزیره‌ی جاوه اندونزی که نشان می‌داد هومو اکتوس (که می‌بایست ۲۰۰۰۰ سال پیش ناپدید شده باشد)، در ۴۰۰۰۰ سال قبل هنوز وجود داشته. اگر چنین باشد، بدین معنی است که بوزینه‌های هومو اکتوس به نئاندرتال‌هایی اشتقاق نیافته اند که در کنار آن‌ها زندگی کنند.^{۱۱} این نتیجه گیری توسط تیمی از زمین‌شناسان به رهبری دکتر کارل سنویشر از مرکز باستان‌شناسی برکلی واقع در کالیفرنیا انجام شد. با استفاده از تعدادی دندان از موقعیت پژوهشی که جمجمه‌ی چهار هومو اکتوس در آن یافت شده بود، آن‌ها از روش رزونانس اسپین الکترون جهت تاریخ‌نگاری مینای دندان استفاده کردند. به علاوه جهت بالا بردن ضریب اطمینان آن‌ها دیگر نمونه‌ها را نیز با روش واپاشی پرتوزای اورانیم آنالیز کردند. هر یک از آزمایش‌ها یک نتیجه‌گیری مشابه را سر هم آورد، و جمجمه‌ها بین ۵۳۰۰۰ تا ۲۷۰۰۰ سال قدمت برای آن تعیین شد، یعنی به طور متوسط قدمتی حدود ۴۰۰۰۰ سال پیش از میلاد.

دودمان نفیلیم

آنچه که ما می‌دانیم و بدون شک اثبات شده است فقدان حلقه گم‌شده‌ای است که داروین تصور می‌کرده. انسان‌های هوشمند کرومگون نسب از نئاندرتال نمی‌برند، آن‌ها نژادهایی با ساختار دی ان ای کاملاً متفاوت هستند. به نظر می‌رسد که ما از گونه‌های آفریقایی - آسیایی کرومگون تناسل یافته ایم. اما آن‌ها خود از چه گونه‌ای تناسل یافته‌اند؟

شاید این جایی است که اسناد انوچیان^{۱۲} به کار بیاید. اسناد از نفیلیم می‌گویند، کسانی که یک نژاد کاملاً جدید را قبل از ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد به وجود آورده‌اند. در همان دوره‌ای که کرومگون پیشرفته ظاهر شده. پس از آن نئاندرتال‌ها پس روی کرده و به تدریج محو شده‌اند.

^۷. The Times, ۱۱ July ۱۹۹۷; from a report in the scientific journal Cell

^۸. Behe, Michael, Darwin's Black Box, Free Press, Simon & Schuster, New York, ۱۹۹۶, p. ۱۰۲. (DNA resides within the cell nucleus.)

^۹. Jones, Steve, In the Blood - God, Genes and Destiny, HarperCollins, London, ۱۹۹۶, p. ۹۳.

^{۱۰}. Mitochondria (singular, mitochondrion) is the energy-source of plant and animal cells. See also Behe, M., Darwin's Black Box, pp. ۲۶ and ۱۰۲.

^{۱۱}. The Times, ۲۳ December ۱۹۹۶. Also reported in that month's USA Newsweek and in the American journal Science.

^{۱۲}. Enochian: نامی است که اغلب به زبان فرشته‌گون یا رمزی گفته می‌شود که در نوشته‌های سری جان دی و سخنگویش ادوارد کلی در قرن شانزدهم به کار گرفته می‌شده. برخی محققان عرصه جادوگری معاصر بر این اعتقادند که آن زبانی است که برای عملکردهای جادوگرانه ساخته شده

آنچه ما می‌دانیم این است که نفیلیم گونه‌های جدیدی را از طریق اصلاح نژادی بوسیله " دختران آدم / انسان " خلق کرده . در آن زمان این دختران از نژاد نئاندرتال نبوده اند زیرا دکتر "Svante Paa"bo تایید کرده که دی ان ای میتو کندریال تورات مؤنث است که از مادران منتقل می‌شود .

می‌توانسته این گونه باشد که نژاد دیگری هم‌زمان با نئاندرتال وجود داشته ؟

دکتر "Svante Paa"bo و دیگران باور دارند که وجود داشته . آن‌ها بر این نکته تاکید دارند که به واقع نژاد نئاندرتال در اصل اروپایی بوده . وقتی آن‌ها در اروپا در حال نمو بوده‌اند ، گونه انسانی موازی در یک زمان در آفریقا و مناطق دیگر سیر فرگشتی خود را طی می‌کرده . در این خصوص مشخص شده که تاریخ باستان شناسی قرن بیستم مواردی از بشر باستانی را در بر می‌گیرد که در آفریقا پیدا شده‌اند.^{۱۳}

۱۹۱۱ در تانزانیا (در آن زمان آفریقای شرقی تحت قیمومیت آلمان) سال ۱۹۲۴ در Taung واقع در جنوب شرقی ژوهانسبورگ آفریقای جنوبی . در ۱۹۵۹ در تنگه Olduvai و در ۱۹۷۲ در دریاچه تورکانا ، کنیا در آفریقای مرکزی – شرقی : مزیت‌های تک تک این اکتشافات هرچه باشد ، هر کدام از آن‌ها توسط کارشناسان مختلف مختومه شده‌اند زیرا که آن‌ها با سیر فرگشتی آنچه نئاندرتال اروپا داشته تطابق نداشته‌اند . اما پس از آن در ۱۹۷۴ ، دونالد جو هاستون ، باستان شناسی از دانشگاه شیکاگو ، منطقه Hadar در اتیوپی را حفاری کرده و مجموعه استخوان‌هایی از نوع بشر را یافت که قدمشان به بیش از ۳ میلیون سال پیش باز می‌گشت . به تدریج او و تیمش قطعات اسکلت پستاندار نخست پایه مؤنث را در کنار یکدیگر نهادند و او لوسی نامیده شد .

متعاقباً آن‌ها استخوان‌های سیزده انسان دیگر را همراه با لوسی با قدمتی حدود ۳.۵ میلیون سال پیش از میلاد یافتند . آن‌ها " نخستین خانواده " لقب گرفتند . ابزارهای سنگی نیز در موقعیت کشف شد و چند کیلومتر دورتر بعدها ردپایی از فسیل‌های انسانی ، قدمت آن‌ها (با استفاده از پتاسیم آرگون^{۱۴}) همان دوره تعیین شد .

است اما دیگر محققان قلمرو زبانهای ساختگی معتقدند که این زبان به سادگی تقلید بسیار ضعیفی است از یک زبان باستانی با گرامری که در درجه اول از زبان انگلیسی مشتق شده . م

^{۱۳} . Wilson, C, From Atlantis to the Sphinx, pp. ۱۵۳-۶۱

^{۱۴} . پتاسیم – آرگون روش مناسبی برای تعیین سن مواد قدیمی به شمار می‌آید. زمین شناسان با استفاده از این روش می‌توانند سن سنگ‌ها را تا ۴ میلیارد سال پیش تعیین نمایند. از طریق این روش با محاسبه میزان تخریب ایزوتوپ پتاسیم ۴۰ و گاز آرگون ۴۰ می‌توان سن سنگ‌ها را تشخیص داد. مقایسه نسبت پتاسیم ۴۰ و آرگون ۴۰ در نمونه‌های سنگهای ولکانیکی و شناخت میزان تخریب پتاسیم ۴۰ سن سنگ‌ها می‌تواند تعیین شود . مکانیسم این روش چگونه است؟

پتاسیم یکی از فراوانترین عناصر موجود در پوسته زمین است که حدود ۲.۴ درصد را فرا گرفته است. از هر ۱۰۰۰۰ اتم عنصر پتاسیم یک پتاسیم رادیواکتیو وجود دارد. هر اتم پتاسیم دارای ۱۹ پروتون و ۲۱ نوترون در مولکول است. اگر به یکی از این پروتونها ذرات بتا برخورد کند آن پروتون به نوترون تبدیل می‌شود. عنصری پتاسیمی که دارای ۱۸ پروتون و ۲۲ نوترون باشد به همراه گاز بی اثر آرگون ۴۰ مناسب برای تعیین سن سنگهای قدیمی می‌باشد. به ازای تخریب هر ۱۰۰ اتم پتاسیم ۴۰ به ۱۱ عنصر آرگون ۴۰ احتیاج است . ساعت اتمی چگونه ساخته می‌شود؟

وقتی سنگ‌ها داغ می‌شوند و به نقطه ذوب می‌رسند عنصر آرگون ۴۰ در اتمسفر آزاد می‌شود. وقتی سنگ‌ها دوباره متبلور می‌شوند غیر قابل نفوذ می‌شوند و گاز نمی‌تواند آزاد شود. در نتیجه ایزوتوپ پتاسیم ۴۰ در سنگ تخریب می‌شود و به آرگون ۴۰ تبدیل می‌شود و گاز در داخل سنگ محصور مانده و نمی‌تواند آزاد شود .

میزان تخریب این بستگی به ذوب سنگ و سرد شدن و کریستالیزه شدن آن دارد. از این طریق می‌تواند نیمرخ نسبت ایزوتوپ پتاسیم ۴۰ به آرگون ۴۰ را ترسیم کرد .

محدودیت های تعیین سن توسط روش پتاسیم – آرگون

روش پتاسیم – آرگون یکی از روشهایی است که برای مطالعه انسان شناسی و باستان شناسی از آن استفاده می‌شود و می‌توان از طریق این روش سیر پیشرفت و تکامل بشر را مطالعه نمود. این روش دارای محدودیتهایی در مطالعه می‌باشد

اما این رد پا به هر میمون مرسومی تعلق نداشت ، آن‌ها خمیدگی‌های بالا کشیده‌تری داشتند ، پاشنه‌های گرد تر ، بیضه‌های مشخص و شست پاییی جلو آمده . این‌ها شبه انسان‌های دو پاییی بودند که از نظر فیزیکی رشد یافته تر از نئاندرتال‌های عقب‌تر بوده و بقایای آن‌ها در اتیوپی مانده ، نزدیک‌ترین قلمرو زمینی به عربستان سعودی که بین دریای سرخ و خلیج فارس^{۱۵} قرار گرفته . از اینجا بوده که گونه‌هایی بسیار قدیمی طی بیش از ۳ میلیون سال کاملاً جدا از نژادی که به وجود آورنده نئاندرتال اروپاست نمو نموده . در اینجا، شاید قدیمی‌ترین اجداد ، مردمان Eljo^{۱۶} بودند که در حدود ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد در نواحی آفریقا و آسیا مسکن گزیدند، زمانی که پسران خدایان با دختران بشر جفت گیری کردند، نژادی که (نژاد Eljo) با غالب شدن انسان فرزانه‌ی جدید و پیشرفته‌تر، ناپدید گشت. اکنون معلوم شده که این گونه پیشینی‌تر (که در نهایت با نئاندرتال هم‌زمان بوده) برای حدود ۱۰۰۰۰۰ سال در قلمرو آفریقایی – آسیایی و شاید قلمروهای دیگر حضور داشته‌اند .^{۱۷} مدارک و شواهد این نژاد اولیه در سرچشمه رود دجله در شمال بین‌النهرین عراق از کوه‌های آرات بدست آمده . در آنجا در ۱۹۵۷ پروفیسور Ralph Soleki وقتی مشغول بررسی غار Shanidar بوده نه اسکلت باستانی را یافته که چهار تایی آن‌ها با سقوط سنگ خرد شده بودند .^{۱۸} هفت تایی آن‌ها ، شامل یک کودک ، ظاهراً به یک خانواده تعلق داشته واز سرمای زمستان دور هم جمع شده بودند . قدمت استخوان‌ها ۴۴۰۰۰ سال تعیین شده و با حفاری بیشتر معلوم شده که غار از حدود ۱۰۰۰۰۰ سال پیش از میلاد مرتباً به عنوان پناهگاه مورد استفاده بوده .

• با استفاده از این روش می‌توان روی سنگهای ولکانیکی و آذرین مطالعه نمود و سن آن سنگ‌ها را تشخیص داد و همچنین می‌توان فرایندهای کریستالیزه شدن دوباره بر اثر گرما را نیز در سازندهای زمین شناسی از طریق این روش مطالعه نمود. همچنین از این روش می‌توان فرایندهای توالی زمین شناسی را از طریق جمع آوری نمونه‌های صحرایی بررسی کرد .

• این روش بسیار مفید برای باستان شناسان و انسان شناسان قدیمی است و می‌توان از طریق جریانهای گدازه ای و توفهای ولکانیکی و از روی هم گذاشتن لایه های مختلف به فعالیتهای بشری در زمانهای گذشته پی برد. اطلاعات به دست آمده از این روش که نشان دهنده مواد قدیمی است. از طریق این روش به طور مستقیم می‌توان فعالیتهای قدیمی بشر را مطالعه نمود .

• شبیه سازی فرآوری نمونه‌های پتاسیم – آرگون نشان می‌دهد که میزان انحراف استاندارد برای تعیین سن پتاسیم – آرگون دارای رزولوشن بالا از میلیونها سال پیش می باشد. در مقایسه با روش رادیو کربن برای تعیین سن روش پتاسیم – آرگون از دقت بالاتری برخوردار است و می تواند ۴.۳ میلیارد سال پیش را تعیین سن کند.

منبع : <http://www.ngdir.ir>

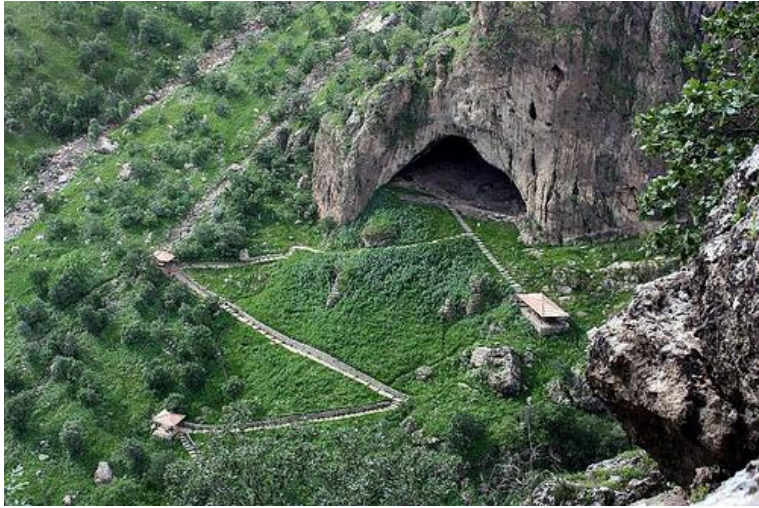
^{۱۵} . استاد گاردنر هم به عنوان یک محقق و مورخ برجسته دقیقاً از اصطلاح خلیج فارس استفاده می کند . م

^{۱۶} . ۳۰۰۰۰ – ۱۰۰۰۰۰ .

آنوناکیهای مذکر جفت گیری با زمینی های مؤنث را آغاز کردند ، طبق گزارش کتاب مقدس (پیدایش فصل ششم آیه چهارم) " پسران خدا بر دختران انسان بر آمدند " . فرزندان متولد شده از آنوناکیهای مذکر و زمینی های مؤنث گاهی اوقات به عنوان Naphidem یا Watchers (مراقبان) شناخته می شوند . واز این جریان بوده که باور " فرشته ها " پدید آمده . لغت یونانی " angelos " که واژه انگلیسی " angel " از آن مشتق شده ، در واقع به یک " پیام آور " اشاره می کند تا به یک موجود ماوراء الطبیعه (اثیری) . Naphidem تناسل یافته از Nephilim ، دورگه هایی بودند که برتری جویی بر تمام دودمان مذکر زمینی را آغاز کردند که در متون اولیه به Eljo مشهورند . چالش به وجود آمده بین Eljo و Naphidem سرانجام به جنگی منتهی شد که در آن نژاد Eljo کاملاً نابود شد . م

^{۱۷} . Times Atlas of Archaeology (Past Worlds), pp. ۵۱-۶۳.

^{۱۸} . Sitchin, Z., The ۱۲th Planet, pp. ۵-۶



تصاویر قدیم و جدید غار شانیدر در موقعیت باستان شناسی در کوه براد سوت واقع در رشته کوه زاگرس در قلمرو خود مختار اربیل در کردستان عراق

نابهنجاری‌های فرگشت

با توجه به اطلاعاتی که تا به اینجا جمع آوری شده به نظر می‌رسد که در موارد بسیاری، انسان شناسان، طی قرن گذشته، مطالعه جدی روی نیاکان ما انجام داده‌اند که ما آن‌ها را جدی نگرفته‌ایم. آن‌ها دودمان میمون‌های ماقبل تاریخی را ثبت کرده‌اند که در واقع اجداد میمون‌های امروزی بوده‌اند و به هیچ نحوی با نوع بشر احتمالی ارتباط ندارند. در واقع ثابت شده که آن میمون‌های از نژادهای متفاوت وجود داشته‌اند. امروزه بر این نکته تاکید می‌شود که آن‌ها از خطوط مجزایی سیر فرگشتی خود را طی کرده‌اند. شاید یک رگه اجدادی مشترک، جایی در گذشته دور و مبهم موجود بوده است اما این به وضوح مدت‌ها پیش بوده که نمود اندکی بر پیشرفت‌های فردی اعصار پیشین داشته.

ما اکنون می‌دانیم که گونه‌های دو پا، تحت عنوان *Australopithecus afarensis* (گونه لوسی و خانواده نخست) شناخته شده‌اند که قدمت آن‌ها به بیش از ۳.۵ میلیون سال پیش باز می‌گردد نه ۸۰۰۰۰۰ سال آن چنان که کتاب‌های مرجع ما پیش از اواخر دهه ۱۹۷۰ نشان می‌دادند. همچنین چهار گروه *hominoid* (انسان ریخت) وجود داشته‌اند:

Australopithecus africanus، *Australopithecus robustus*، *Australopithecus boisei*، *Homo habilis*^{۱۹}.

اینکه از کدام یک از این‌ها بوده که بعدها هوموارکتوس نمو نموده هنوز محل مناقشه دانشمندان است. در واقع این گونه به نظر می‌رسد که این گونه‌های تا حدی هم عصر، دانشمندان را به این نتیجه رسانده‌اند که آن‌ها نژادهای جداگانه‌ای بوده‌اند نه نژاد های تناسل یافته از هم.

هومو ارکتوس (که گاهی اوقات *apeman* / انسان میمون) نامیده می‌شود، قدمتش بر می‌گردد به حدود ۴۰۰۰۰۰ سال پیش از این اما از دهه ۱۹۸۰ متوجه شده‌اند که این گونه خیلی پیش از این وجود داشته که قدمتش بر می‌گردد به ۸۰۰۰۰۰ سال پیش. در همان دوران به عنوان *Homo habilis*^{۲۰}. باز هم اثبات می‌شود که این گونه از گونه دیگری تناسل نیافته. علاوه بر این اکنون

^{۱۹}. Cremo, Michael A., and Thompson, Richard L., *The Hidden History of the Human Race*, Gorvardan Hill, Badger, Calif., ۱۹۹۴, pp. ۲۶۰-۲۶۵.

^{۲۰}. انسان ماهر با نام علمی *Homo habilis* یکی از گونه‌های سرده انسان بود؛ که نزدیک به دو میلیون سال پیش در شرق آفریقا (و به روایتی بحث‌انگیزتر در جنوب آفریقا نیز هم) می‌زیست. این گونه انسان به یقین ۱۰۹ میلیون سال پیش از باشندگان آن منطقه بود و شاید که ۲۰۳ میلیون سال پیش نیز آنجا می‌زیسته‌است (پدیدار شده باشد). آخرین سنگواره‌های به دست آمده از وی از آن ۱۰۶ میلیون سال پیش است. م

کشف شده است که هومو ارکتوس در ۴۰۰۰۰ سال اخیر هم وجود داشته . در وضعیتی هم دوره با نئاندرتال غارنشین زندگی می کرده ، پس آنچنان که تا پیش از ۱۹۹۶ گمانه زنی می شده دومی از اولی تناسل نیافته .

علاوه بر این ما حال اطلاعات بیشتری از نتایج آزمایش دی ان ای در ۱۹۹۷ بدست آورده ایم که انسان هوشمند هوشمندی که خودمان باشیم از نئاندرتال تناسل نیافته . همچنین یک دوره متقاطع مشخص ، پیش از اینکه نئاندرتال در حدود ۳۰۰۰۰ سال پیش از میلاد از منظر بیولوژیک منقرض شود وجود داشته . به نظر می رسد که ما گونه های کاملاً متفاوتی با تباری تماماً غیر قابل شناسایی هستیم . گفته شده که ساختار دی ان ای ما آنچنان که دانشمندان ژنتیک نامش نهاده اند تعدادی زیادی junk / بنجل را شامل می شود . بخش هایی از زنجیره دی ان ای که جایگاه تعداد بی نهایتی از ژن هایی هستند که هیچ کاربرد قابل توضیحی ندارند .^{۲۱} با این حال این احتمال وجود دارد که آنچه که بخش بی ارزش دی ان ای ما نامیده می شود دارای اهداف کاربردی باشد که ما در حال حاضر از آن اهداف بی اطلاع هستیم . شاید در آینده توسط زیست شناسان مولکولی ، رمزهای ژنتیکی معما گونه ما شکسته شود یا شاید ژن اسرار آمیز ما تحت فشار به طریقی در دوران پیشرفته تر فعال شود . دوره ای که در آن چرایی اینکه ما فقط از بخش کوچکی از کل ظرفیت مغزمان استفاده می کنیم نیز آشکار خواهد شد .

پس این همه بدین معناست که چارلز داروین در اشتباه بوده ؟

نه ، به سادگی به این معناست که او پیش از مرگ می توانست تحقیقاتش را کامل کند . داروین آنچنان که خود گفته به خوبی می دانسته که یک " حلقه گم شده " وجود دارد . او درباره ماهیت غیر معنوی فرضیه فرگشتی اش وقتی که آن را درباره نوع بشر به کار گرفته به دردمس افتاده . داروین در اشتباه نبوده اما معلوم شده مریدانی که کورکورانه از نظریه اش پی روی می کنند در اشتباه هستند . آن ها اصلی زمین شناختی از فرگشت تاریخی را بر مبنای خون و استخوان دنبال کرده اند که هیچ جایی برای عناصر انتزاعی در آن وجود ندارد .

چگونه بوده که انسان هوشمند کرومگون می توانسته سخن بگوید در حالی که نئاندرتالها نمی توانسته اند ؟ چگونه بوده که انسان هوشمند کرومگون راست قامت راه می رفته در حالی که نئاندرتالها خمیده راه می رفته اند ؟ چگونه بوده که انسان هوشمند کرومگون باهوش و مبتکر بوده در حالی که نئاندرتال هرچند انسان ریخت اما فاقد خلاقیت بوده ؟ و چگونه بوده که این دو گونه در یک زمان بر زمین می زیسته اند ؟

یکی از مشکلات عمده اصل داروینی این است که اگر لجوجانه دنبال شود، ممکن است به موجب منطق های خود ساخته اش، به نتایج نادرست ختم گردد. برای مثال، فرض کنید، فردی از هزاران سال در اعماق آینده، در حال بررسی اوضاع عصر حاضر ماست، تعیین وقایع نگاری جامعی از رخداد های متوالی یک قرن خاص، احتمالاً بدون دسترسی به اسناد کار مشکلی خواهد بود. به کاربردن منطق خالص ممکن است کسی را به این فکر بی اندازد که اتومبیل از اسکیت بورد اشتقاق یافته، هرچند که در عمل، این ها فرم های بزرگ و کوچک یک روش حمل و نقل در حال اشتقاق و توسعه نیستند، اما ایده هایی کاملاً بدون وابستگی هستند.^{۲۲}

اندک تردیدهایی وجود دارد که فرگشت از طریق انتخاب طبیعی اصلی باشد که به خوبی پی ریزی شده باشد، اصلی که با بهبود های محیطی و موقعیتی به نسل های متواتر گذر کرده است. اما آن طور که در ۱۸۷۱ توسط منتقد داروین، سنت جورج میوارت ذکر شد، "انتخاب طبیعی، بین همزیستی ساختارهای مشابه و نزدیک نژاد های متفاوت هماهنگی ایجاد نمی کند".^{۲۳} دریافته ایم که برخی تفاوت های به خصوص و معین، ناگهان ظاهر شده اند تا اینکه به تدریج شکل گرفته باشند. و بسیاری پدیده های قابل ملاحظه دیگری در فرم های ارگانیک وجود دارد که انتخاب طبیعی، هیچ نوری بر چیستی آن ها نمی تاباند.^{۲۴}

هیچ شکی وجود ندارد که این ایده ی داروینی مبنی بر جان به در بردن سازگارترین ها، بنیاد سرسختی دارد. این ایده چیزی بیش از یک تئوری را شکل می دهد، همان طور که در عالم گیاهان ، ماهیان، پرندگان، حشرات، خزندگان و پستانداران ثابت شده است. حتی هم

^{۲۱} . Daniken, Erich von, The Return of the Gods, Element Books, Shaftesbury, ۱۹۹۷, pp. ۱۰۳ and ۱۳۵.

^{۲۲} . Behe, M., Darwin's Black Box, p. ۴۳.

^{۲۳} . Ibid., p. ۳۰.

^{۲۴} . Mivart, St George, On the Genesis of the Species, Macmillan, London, ۱۸۷۱, p. ۲۱.

نمی‌توان این اصل را به چشم یک قانون مطلق نگاه کرد، چرا که اگر این‌طور بود، اکنون تنها "سازگارترین" موجود می‌بود و هیچ ساختار حیاتی از گروه کمتر سازگارها باقی نمانده بود. بنابراین این ایده‌ای است که تنها در اصطلاح عمومی کاربرد دارد، به همراه سازگار و سازگارتر، که به طور طبیعی در هر مرحله‌ی فرا گرد فرگشتی در کنار هم وجود دارند. البته نمایان خواهد شد که اصل نهایی بقای سازگارترین‌ها را می‌توان برای کرومگنون‌ها و نئاندرتال‌ها به کار برد. چرا که کرومگنون‌های فکور و سخن‌گو و مبتکر باقی مانده‌اند، در حالی که عقب‌تر از آن‌ها، نئاندرتال‌های اولیه، در نهایت محو شده‌اند.

تا همین اواخر (منظور تا زمان نوشتن این فصل در دهه ۹۰ است. م) استخراج دی‌ان‌ای از استخوان‌های ما قبل تاریخ ایده غیرممکنی بود زیرا دی‌ان‌ای از طریق کنش‌های آب و اکسیژن خراب و متلاشی می‌شد. در ۱۹۹۷ دکتر Paabo رهبر تیم مونیخ برای استخراج دی‌ان‌ای نئاندرتال نمونه بکری را در دره نئاندرتال در ۱۸۵۶ به دست آورد. استخراج دی‌ان‌ای امکان‌پذیر شد فقط به این دلیل که وقتی از زیر خاک بیرون آورده شده استخوان نسبت به قدمتش در وضعیت قابل توجه‌ای قرار داشته و چون توسط متصدیان موزه Bonn دو برابر جلا داده شده در نتیجه جلوی آلودگی‌های خارجی را گرفته. دکتر کریس استرینگر از موزه تاریخ طبیعی لندن توضیح می‌دهد که: "جلا دادن استخوان‌ها رویه‌ای است که امروزه وقت گیر به نظر می‌رسد اما در این مورد بهترین چیزی بوده که می‌توانسته اتفاق افتاده باشد".

بر خلاف بسیاری از مواد مصنوعی جلا دهنده امروزی، روغن جلائی قرن نوزدهم از صمغ تهیه می‌شده و صمغ ترش‌حی گیاهی بوده، یک ماده طبیعی درست شبیه دیگر مواد آلی، صمغ‌ها می‌توانند خود تبدیل به فسفیل شوند و به شکل کهربا و kauri^{۲۵} (سخت‌ترین صمغ شناخته شده) و این کاملاً محتمل است که به عنوان روغن جلا در قرن نوزدهم برای جلا دادن استخوان‌ها استفاده شده باشد.

کسی چه می‌داند، شاید در آینده لاشه دایناسوری که در صمغ گرفتار و فسفیل شده باشد بدست آید و اگر چنین شود فصل نوینی از یادگیری شروع خواهد شد. در ضمن می‌توانیم با نوح هم ذات‌پنداری کنیم که به خاطر بغرنج شدن اوضاع طبیعت ممکن بوده درگیر دایناسورهای درون کشتی‌اش شده باشد!

تاریخ و اساطیر^{۳۳}

تفاوت بنیادین بین تاریخ فرگشتی انسان هوشمند در برابر تاریخ فرگشتی دیگر اشکال حیات این است که گونه‌های پیشین حال به شکل منحصر به فردی شناخته شده، در محدوده زمانی تقریباً ناشناخته‌ای بیش از ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد ظاهر شده‌اند با رگه نیایی کاملاً غیر قابل شناسایی با ساختار دی‌ان‌ای که تجزیه و تحلیل‌های علمی نوین را به چالش می‌کشد. بنابراین اگر داروین‌یست‌های افراطی در این رابطه به نتیجه گیریه‌های اشتباه رسیده باشند پس در مورد کتاب مقدس چه باید گفت؟ عهد عتیق به ما چه می‌گوید؟

پیدایش خبر می‌دهد که خدای اسرائیل، انسان را به صورت خود ساخته اما از بیش از ۱۰۰۰ سال پیش از اینکه کتاب پیدایش تألیف شود ما در انوما الیش^{۲۷} مطلع می‌شویم که مردوک خدای بابلیان گفته "من lullu را خلق خواهم کرد و نامش انسان خواهد بود". حتی قرن‌ها پیش از داستان مردوک، نسخه‌های دیگری از خلقت انسان از سومرباستان بدست آمده و خوشبختانه برخی از این متون تا به امروز حفظ شده‌اند.

^{۲۵}. kauri: کاج بندی است در زلاند نو که در اینجا اشاره دارد به صمغ این کاج. م

^{۲۶}. در اینجا با توجه به متن دو معنا از اسطوره مراد است. یکی اسطوره به معنای آنچه پیشینیان تخیل کرده‌اند و شاخ وبال داده‌اند و یکی به این معنا که پیشینیان به واقع آنچه را که رخ داده نوشته‌اند و چون آیندگان رخ داده‌ها را محیرالعقول پنداشته‌اند اسطوره نامش نهادند. گاردنر نیز چون سچین در اینجا بر این نظر است که پیشینیان گزارشگر وقایعی هستند که به واقع اتفاق افتاده‌اند نه اینکه آن را تخیل نموده باشند و شاید شاخ وبالی به واقع ای داده شده باشد اما هسته مرکزی همان است که نوشته شده. م

^{۲۷}. انوما الیش نام حماسه آفرینش در اسطوره‌های بابلی است. نوشته‌های این حماسه در آغاز به صورت تکه تکه از سوی باستانشناسان در ویرانه‌های

کتابخانه آشوربانیپال در نینوا کشف شد. اسطوره انوما الیش به زبان اکدی و بر روی چندین کتیبه گلی حکاکی شده بود. م

با توجه به این ما می‌توانیم ببینیم که چگونه متون بابلی و عبری به اشکال تجدید نظر شده فراهم آمده اند و درک اینکه چگونه پیام تاریخی اصلی خراب شده و متعاقباً با توجه به آرمان‌های مذاهب بعدی به غلط تفسیر شده دشوار نیست. با این وجود عناصر متشکله چسبیده به پیام اولیه باقی مانده که بر این حقیقت استوار است که بشر امروزی چون یک هیبرید (دو رگه) توسط خدایان (الوهیم) خلق شده.

تقریباً در هر مرحله از تعلیم و تربیت ما، آگاهی که به سمع و نظر ما می‌رسد توسط آموزه‌های مذهبی اجتماعی که در آن زندگی می‌کنیم کنترل و سانسور می‌شود. این کنترل و دست‌کاری از سطح دولتی و به شکل بخش نامه‌ای در بسیاری از مدارس دولتی بریتانیا اجرا می‌شود بسیاری از آن‌ها چون به عنوان مؤسسات مسیحی تاسیس شده‌اند، مدارس انتصابی به شمار می‌آیند.^{۲۸} این نه فقط برای خانواده‌های فرزندان که غیر مسیحی هستند ناعادلانه است بلکه به همان اندازه برای بچه‌های مسیحی که دوستان غیر مسیحی خود را در سطح معنوی پایین‌تری می‌بینند غیر منصفانه می‌نماید.

اسقف‌های اعظم انگلیکان^{۲۹} بر مناصب مهم دانشگاه‌هایی تکیه زده‌اند که لزوماً نهادهایی کلیسایی محسوب نمی‌شوند. رسانه‌های ملی بریتانیا را می‌توان به صف هواخواهان ندای مسیحی اضافه نمود. با رادیو و تلویزیون که هر دو راه و روشهای فرقه‌ای (کوتاه بینانه) شان را دنبال می‌کنند. مجلسین بریتانیا نه فقط یک نهاد مسیحی ویژه آنگلوکان است بلکه پادشاه و رئیس دولت نیز در رأس کلیسای آنگلوکان قرار دارند. همچنین آن‌ها در برابر سیستم‌های تعلیم و تربیت و اطلاعاتی دیگر کشورها آرمان‌های مذهبی مشابه خودشان را ترویج می‌کنند. در هر وهله نابردباری گستاخانه علیه دیگران وجود دارد و این شکل از نابردباری به یکسان در دیگر رشته‌های غیر مذهبی چون پزشکی، علوم و تاریخ و به طور کلی دنیای آکادمیک قابل مشاهده است. این رشته‌ها تا حدودی چون آنچه که در عرصه دین می‌گذرد جزمی نیستند و در آن‌ها نشانه‌هایی از انعطاف نسبت به کشفیات جدید و شروع دوباره وجود دارد. با این حال ما هنوز شیوه‌های توصیفی چون " طب جایگزین "^{۳۰} را حفظ کرده ایم. چرا " جایگزین ؟

^{۲۸} England's schools were wholly operated by the Anglican Church until State schools were introduced in the ۱۸۷۰s.

^{۲۹} انگلیکانیسم شاخه‌ای از مسیحیت با مرجعیت کلیسای انگلیس است. انگلیکانیسم خود فرقه‌ای مجزا و مستقل در مسیحیت است و جزء هیچ‌یک از فرقه‌های دیگر مسیحیت نظیر کاتولیک، پروتستان، و ارتودکس نیست. تعداد پیروان کلیساهای انگلیکن بیش از هفتاد میلیون نفر برآورد شده‌است. انگلیکان‌ها در بسیاری از نقاط دنیا با کلیساهای لیبرال پروتستان ترکیب شده‌اند و با توجه به شباهت‌های بسیار زیاد از نظر سلاقی سیاسی، انتخاباتی، ترکیب شغلی و تحصیلی با پروتستان‌های لیبرال در مطالعات جامعه‌شناسی صرف به عنوان بخشی از پروتستان‌های لیبرال طبقه‌بندی می‌شوند. با این وجود این مذهب از نظر تاریخی، سازمانی و آئینی کاملاً از پروتستان‌های لیبرال مجزا است.

^{۳۰} منظور از **پزشکی جایگزین** کلیه روشهای درمانی است که در حیطه پزشکی رسمی (مدرن) قرار نگرفته و یا اثر بخشی آن‌ها اثبات نشده است. انسان در درازای تاریخ شیوه‌های گوناگونی برای درمان و بهداشت بکار برده‌است از پزشکی سنتی تا هومیوپاتی، گیاه درمانی، سنگ درمانی، آب درمانی، فرادمانی، انرژی درمانی، پزشکی کهن ایرانی (اوستا، ابوعلی سینا، ابوریحان بیرونی)، مصری و چینی و پزشکی سلولی. همه روش‌های پزشکی جایگزین یا مکمل در فرآیند درمان دارای بخشی غیر قابل تعریف و یا حلقه‌ای گم‌شده می‌باشند که از دیدگاه علم قابل بررسی نیست. این مسئله که در این نوع پزشکی از بیمار چه خواسته می‌شود، مشخص است و تاثیر آن بر بیمار نیز قابل ثبت و ضبط دقیق علمی و قابل تکرار و تجربه است، اما بهبود از نگاه علمی قابل توجیه نیست. توجه به عملکردهای روحانی اندامهای بدن یکی از تفاوت‌های طب شرقی و غربی است. در دیدگاه طب کل نگر هر یک از اندامهای بدن دارای دو بعد هستند یکی بعد فیزیکی که پزشکی رایج انرا می‌شناسد و یکی بعد روانی و روحانی که طب کل نگر به آن توجه ویژه دارد. به عنوان مثال در طب رایج معده محل هضم غذاست ولی در طب کل نگر هم محل هضم غذاست و هم هضم وقایع و رویدادهای زندگی مبه عنوان مثال اگر یک خبر ناخوشایند یا یک استرس شدید به شخص وارد شود که به هیچ عنوان حاضر به قبول و هضم ان نباشد باعث اختلال در کار معده و بیماری زخم معده میشود. توجه به عملکردهای روحانی اندامهای بدن مهم ترین تفاوت دیدگاههای طب کل نگر و پزشکی رایج است. به همین دلیل ممکن است همین فرد با مصرف یک داروی اتی اسید به صورت علامتی و موقت خوب شود ولی بعد از مدت کوتاهی دوباره همان مشکل به صورت شدیدتر عود میکند ولی در طب کل نگر به علل روحانی و احساسی در کنار عوامل فیزیکی مولد بیماری توجه میشود. و به جای اینکه خود را محدود به یافتن علت بیماری فقط در سطح جسم فیزیکی کنید به عوامل ذهنی، احساسی و روحی بیماری نیز توجه میشود.

انواع روش طب مکمل چیست ؟

طب کل نگر فقط یک رشته یا روش نیست. به مجموعه روشهایی که بیمار را شفا می‌دهد و غیر از روشهای رایج امروز است و بدون استفاده از داروهای شیمیایی با عوارض متعدد، طب مکمل گفته میشود.

جایگزین برای اینکه مطابقتی با استانداردهای صنعتی که برای حمایت از شرکت‌های دارویی ثروتمند طراحی شده ندارد. این مثل این می‌ماند که شما به پاهای به عنوان "حمل و نقل جایگزین" ارجاع دهید. اگرچه در عالم آکادمیک ما با گزینه عدم تصدیق برای چنین چیزهایی که "تاریخچه جایگزین" معرفی می‌شوند روبرو می‌شویم. حتی آن درجه از دانش، برای متخصصینی که منحنی یادگیری آن‌ها در امتحان تعیین صلاحیتشان پایان یافته نیز بسیار سنگین است.

در این جهان تجاهل کردن‌ها فقط تاریخ و افسانه وجود دارد. تاریخ آن چیزی است که نهادهای حکومتی خط سیرش را تعیین می‌کنند و همه چیزهای دیگر افسانه است. تاریخ تایید شده حکمرانان در بریتانیا و اروپا و عالم مسیحیت به طور کلی چه چیزی است؟ درست مثل خیلی چیزهای دیگر تاریخی است که در مقیاس وسیع توسط آموزه‌های کلیسا رایج شده. اگر مسیحیان قرون وسطی برای جنگ با مسلمانان در سرزمین مقدس رفته‌اند پس مسیحیان به وضوح خدا را طرف خودشان داشته‌اند. چنین اظهاراتی آموزه تایید شده تاریخ در غرب است. اما در اصل مسلمانان همان خدا را پرستش نمی‌کنند؟

طبق نظر بنیادهای مسیحی، دیدگاه آن‌ها (مسلمانان) چیزی جز افسانه نیست، چنین نگرش متکبران‌های ماهیت اعتقادی نظام تعلیم و تربیت در غرب را می‌سازد.

از آنجایی که ما در درجه اول در این مرحله به تاریخ باستان اهمیت می‌دهیم بگذارید به تذکریه و اساس نامه صندوق اکتشاف مصر که برای اولین بار در ۱۸۹۱ در لندن برای تسهیل و تسریع حفاری‌ها در مصر تاسیس شده نگاه می‌کنیم. در این سند به صراحت اعلام شده است که منظور از تاسیس صندوق، تسهیل اکتشاف و حفاری‌ها با هدف شفافیت و شرح روایت کتاب مقدس است.^{۳۱}

به عبارت دیگر اگر چیزی که بتوان آن را حمایت از روایت عهد عتیق و جدید تلقی نمود پیدا شود، برای افکار عمومی منتشر شده و به عنوان "تاریخ" طبقه بندی خواهد شد و هر چیزی که خلاف این باشد و متن مقدس را حمایت ننماید "افسانه" تلقی خواهد شد. وقتی فسیل‌های کشف شده داستان شش روز خلقت^{۳۲} را در عصر ویکتوریا زیر سوال بردند. فیلیپ گوس جانورشناس در واقع تا آنجا پیش رفت که بگوید خدا عمداً فسیل‌ها را داخل سنگ‌ها و صخره‌ها جاسازی کرده تا ایمان مسیحی را امتحان کند!^{۳۳}

اگر چه بسیاری از اکتشافات نوین توسط باستان شناسان بریتانیایی در قرن نوزدهم صورت گرفته، واقعیت این است که دوران ویکتوریا یکی از ضعیف‌ترین دوران تعلیم و تربیت در بریتانیا بوده. بخش‌های بزرگی از جمعیت کارگری نه می‌توانستند بخوانند و نه بنویسند. بنابراین آن‌ها کسانی را که فاضل‌تر بودند تحسین و تکریم نموده و اعتماد می‌نمودند. در مناطق رعیت نشین، اغلب، روحانیون کلیسا تنها با سوادهای آن نواحی به حساب می‌آمدند و (آنچنان که طی قرن‌ها رایج بوده) آن‌ها بودند که سوابق محلی را حفظ کرده و به مردم در همه شیوه‌های زندگی‌شان مشاوره می‌دادند.

در چنین محیط اجتماعی بیمارگونه مدت‌های مدیدی بود که کلیسا بر مردم مسلط بود و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمود و روحانیون عجیب بر توده‌ها مسلط بود و قدرت نمایی می‌کرد. طی قرن بیستم همه چیز تغییر کرد و از طریق تعلیم و تربیت اجباری، مردم با سواد و پرسش‌گر شده‌اند. حال آن‌ها می‌توانند مطالعه کنند و نظرات و اعتقادات خودشان را داشته باشند. با این حال در جزمیت قرون وسطایی روحانیون مصمم تغییری حاصل نشده. کسانی که در برابر نشاطی که در تعلیم و تربیت عصر روشنگری وجود دارد تحلیل رفتن گرد هم آیی‌های خود را شاهد هستند و به آن دل خوش نموده‌اند.

طب مکمل مشتمل است بر رشته‌های مثل گیاه درمانی، طب سوزنی، طب چینی، طب سنتی ایران، رایحه درمانی، دعا درمانی، ری‌کی، موسیقی درمانی، طبیعت درمانی، یومی‌هو تراپی، ماساژدرمانی یا رفلکسوتراپی که بر روی کف دست یا پا انجام میشود. همچنین مگنت تراپی یا مغناطیس درمانی که بر روی موضوع درد استفاده میشود. کریستال درمانی که از کریستالهای سنگ‌های مختلف برای درمان استفاده میشود. رنگ درمانی که از رنگ‌های مختلف جهت درمان استفاده میشود.

^{۳۱} Rohl, D., /t Test of Time, p. ۱۱۳.

^{۳۲} این داستان شش روز خلقت لقمه گلوگیری است که هم گلوئی روحانیون مسلمان را گرفته است و هم روشنفکران دینی شان جرات پرداختن به چنین امور سهمگینی را ندارند و همینطور است قصه آدم و حوا و طوفان نوح و ... م

^{۳۳} Graves, R., and Patai, R., Hebrew Myths - Genesis, p. ۴۵.

همه پژوهندگان تاریخ والهیات به خوبی می‌دانند که کتاب پیدایش عهد عتیق از اسناد قدیمی تر بین‌النهرینی استخراج شده . پس چرا بسیاری از این محققان تحسین کلیسا از پیدایش را که آن را حقیقت مطلق می‌پندارد مورد حمایت قرار می‌دهند و در عین حال اسناد اصلی را چون افسانه و اسطوره می‌پندارند ؟ چون در تجزیه و تحلیل نهایی ، با وجود شکست این جماعت ، عقیده کلیسا چون که ذاتاً با حاکمانی که کنترل مؤسسات علمی را در اختیار دارند دستش در یک کاسه است همیشه برگ برنده را در سطح رسمی در اختیار دارد .

واقعیت این است که نوشته‌های اصلی بین‌النهرینی به عنوان تاریخ ثبت شده‌اند . تاریخی که بعدها برای اینکه شالوده آئین‌های اولیه مذاهب بیگانه یهودیت و سپس مسیحیت را فراهم آورد بازنویسی شده . جزمیت تحریف شده مذاهب سپس به عنوان " تاریخ " محرز شده و چون جزمیت ساختگی (مصوبه تاریخی نوین) تفاوت زیادی نسبت به نوشته‌های اصلی داشت ، به اسناد دست اول بر چسب " اسطوره / افسانه " زده شد .

آنچنان که می‌دانیم ، سومریان باستان نژاد بسیار پیشرفته‌ای بوده‌اند ، آن‌ها مدرسه ، بیمارستان ، وکیل ، حسابدار و دکتر و ستاره شناس و مورخ داشتند . آنچنان که می‌توان از سوابق کتابت شده فهمید ، آموزش دادن این پیشه‌ها کاری وقت گیر و پر هزینه بود ، مدارس سخت گیر و در همه چیز دقیق بودند .

این کاملاً غیرقابل درک است که کاتبان و منشیان و مورخانی که برای بدست آوردن مدرک تصدیقشان ، از فراز و نشیب یک سیستم آکادمیک گذر کرده‌اند، پس از خروج از محیط آکادمیک، به دنبال نوشتن اسطوره (افسانه) فرستاده شوند. چنین فرضی خنده دار است. وظیفه آن‌ها ثبت وقایع گذشته و حال بود آنچنان که برایشان قابل درک بوده ، و اکنون ما نتایج زحماتشان را در اختیار داریم ؛ هزاران لوح میخی که به شکل با سلیقه‌ای نوشته شده‌اند . اما همه این اسناد را دانشگاه‌های امروزی به عنوان افسانه‌های مردم بدوی طبقه بندی کرده‌اند . چرا ؟

زیرا آن‌ها با مفاهیم پذیرفته شده جامعه کلیسایی که گزارشها را بازنویسی کرده و افسانه خود ساخته و باور نموده‌اش را تاریخ نامیده مطابقت ندارند . پس آدم در این سناریو چه خصوصیتی دارد ؟ پاسخ این است که دست کم هنوز خصوصیتی ندارد . آن چه که با توجه به قدیمی‌ترین سوابق در دسترس کشف کرده‌ایم این است که انسان مدرن توسط الوهیم / نفیلیم خلق شده . که به طریقی با زن زمینی نژاد Eljo جفت گیری نموده . به نظر می‌رسد که این زنان Eljo از یک گونه بسیار پیشرفته‌تر از نئاندرتالهای هم عصر خود تناسل یافته‌اند ؛ نتیجه قطعی آن نیایی دورگه (Naphidem (hybrid) بوده . به احتمال زیاد انسان‌هایی که تحت عنوان کرومگنون شناخته شده‌اند .

از حدود ۱۱۰۰۰ سال پیش از میلاد در پایان عصر یخ بندان ، تغییر بسیار مشخص دیگری در هلال بارور رخ داده ، از شمال آفریقا ، سراسر سوریه و کنعان تا به بین‌النهرین . این امر سرزمین‌های کتاب مقدسی را در عصر میانه به ارمغان آورده ، عصر زراعتی که به شکل قابل توجه ای از سایر نقاط جهان جلوتر بوده . اما سپس در حدود ۴۰۰۰ پیش از میلاد ، عصر به واقع چشمگیر تمدن ظهور نموده که به شکل ویژه‌ای بر قلمرو بین‌النهرین جنوبی سومر متمرکز شده .

اگر چه قلمروهایی غیر از هلال بارور بعلاوه بخش‌هایی از چین و هندوستان و مناطق دور شمالی چون ترانسیلوانیا^{۳۴} در عصر تمدن کشاورزی و رام شدگی (یکجا نشینی) قرار داشته‌اند ، به جرات می‌توان گفت که قلمرو متمدن سومر از منظر ساختار شهری و شهروندی وضعیت بسیار متفاوتی داشته . کتیبه‌ای از نیپور باستانی این نکته را مشخص می‌کند که نخستین همه امپراتوری‌ها توسط کاهنان اعظم شهر یورک بنیان نهاده شده . امپراتوری که از " دریای پایین تا دریای بالا " امتداد داشته (از خلیج فارس تا دریای مدیترانه) .^{۳۵}

^{۳۴} . ترانسیلوانیا (به رومانیایی: Ardeal) یا (به رومانیایی: Transilvania) ; (به مجاری: Erdély) ; (به آلمانی: Siebenbürgen) یک بخش تاریخی در رومانی است و در جنوب و شرق کوهستان کارپتیان به وجود آمده‌است. م

^{۳۵} . Wells, H. G., The Outline of History, p. ۱۶۴

در اینجا نخستین کاهنان و نخستین پادشاهان بوده‌اند. در محیط پس از طوفانی که (درست شبیه وقایع مقدم بر ۳۵۰۰۰ سال پیش از میلاد) مردم این قلمرو را بار دیگر محو نموده، کسانی که در قلمروهای ناشناخته‌ای از پیشرفت، هزاران سال پیش از هر فرگشت طبیعی می‌زیسته‌اند.

این طلوع راستین ساختار اجتماعی جامعه مدرن بود. این عصر آگاهی و روشنگری بود. این عصر آدم بود.

ضمیمه

روشنگری چیست؟

نوشته ایمانوئل کانت / ترجمه: یدالله موقن

روشنگری خروج انسان از صغارتی است که خود بر خویش تحمیل کرده است. صغارت، ناتوانی در به‌کار بردن فهم خود بدون راهنمایی دیگری است. این صغارت خود تحمیلی است اگر علت آن نه در سفیه بودن بلکه در فقدان عزم و شهامت در به‌کارگیری فهم خود بدون راهنمایی دیگری باشد. شعار روشنگری این است Sapere Aude: "در به‌کارگیری فهم خود شهامت داشته باش" تنبلی و بزدلی دلایلی هستند بر اینکه چرا بخش بزرگی از انسان‌ها، زمانی طولانی پس از آنکه طبیعت، آنان را به بلوغ جسمی رسانده و از یوغ قیمومت دیگران آزاد کرده است همچنان با خرسندی در همه عمر صغیر می‌مانند و نیز به همین دلایل است که چرا برای دیگران چنان آسان است که خود را قیم آنان کنند.

چه راحت است صغیر بودن! [آدم صغیر پیش خود چنین استدلال می‌کند که] اگر کتابی داشته باشم [منظور کتاب مقدس است] که به جای فهم عمیق عمل کند، اگر کشیشی داشته باشم که به جای وجدانم عمل کند و اگر پزشکی داشته باشم که به من بگوید چه چیزهایی بخورم و چه چیزهایی نخورم و... در این صورت نیازی ندارم که به خود زحمت دهم. اصلاً احتیاجی ندارم که ببیندیشم؛ تا وقتی پول دارم دیگران جور مرا می‌کشند. قیم‌هایی که از سر خیرخواهی، سرپرستی انسان‌های صغیر را برعهده گرفته‌اند زود در می‌یابند که بخش اعظم نوع بشر (شامل تمامی جنس لطیف) برداشتن گام به سوی بلوغ ذهنی را نه تنها دشوار بلکه بسیار خطرناک می‌دانند.

قیم‌ها پس از آنکه گاوهای خود را رام کردند و مطمئن شدند که این زبان‌بسته‌های مطیع و سر به راه بدون یوغی که بر گردن دارند گامی بر نخواهند داشت، آنان را برحذر می‌دارند که مبادا این یوغ را از گردن خود بیفکنند و آزادانه گام بردارند، چون در آن صورت، خطر آنان را تهدید خواهد کرد. اما این خطر واقعاً چندان بزرگ نیست؛ زیرا پس از آنکه آنان چندبار بر زمین خوردند قطعاً سرانجام راه رفتن را فرا می‌گیرند، اما یک‌بار زمین خوردن، انسان‌ها را چنان ترسو و وحشت‌زده می‌کند که دیگر نمی‌کوشند بر پای خود بایستند و بی‌کمک دیگران گام بردارند.

از این‌رو فرد دشوار است که از صغیربودن که فطرت او شده است خود را بیرون آورد. او از صغیربودن خویش خرسند است و در وضع کنونی‌اش از به‌کار بردن فهم خود واقعاً ناتوان است، زیرا تاکنون هیچ‌کس اجازه چنین کاری را به او نداده است. قوانین و اعتقادات جزمی که ابزارهای مکانیکی برای استفاده (یا بیشتر سوء استفاده) عقلانی از مواهب طبیعی بشرند، بندهایی هستند که صغیربودن فرد را دائمی می‌کنند. حتی اگر کسی بتواند این

بندها را بگسلد در آن صورت هنوز هم در پریدن از روی گودالی بسیار باریک مردد است، چراکه او به این نوع آزادی خو نگرفته است، در نتیجه فقط معدودی از انسان‌ها موفق شده‌اند ذهن خود را بپرورند و از صغارت بیرون آیند و راهی مطمئن در پیش گیرند.

اما احتمال اینکه عامه مردم خود را روشن‌اندیش کنند بسیار است؛ درحقیقت، اگر آزادی داده شود، روشنگری تقریباً گریزناپذیر می‌شود. چون حتی در میان کسانی که به‌عنوان نگهبانان توده‌های عوام برگزیده شده‌اند همیشه متفکرانی مستقل‌اندیش هستند که یوغ صغارت را از گردن خود دور می‌افکنند و روح درک عقلانی را درخصوص منزلت و حیثیت خویش و نیز درمورد وظیفه هر انسانی که دیگر صغیر نباشد و مستقل بیندیشد می‌گسترند. اما به ویژه این موضوع را باید در نظر داشت که توده‌ها را که برای نخستین بار قیّم‌ها زیر یوغ برده‌اند ممکن است آن قیّم‌هایی تحریک‌شان کنند که ابداً توانایی روشن‌شدن را ندارند و توده‌ها نیز همه قیّم‌ها را ناگزیر شد که زیر یوغ بمانند؛ زیرا ابداع خرافات چنان اثر زیان‌آوری دارد که ممکن است خرافات از ابداع‌کنندگان خود یا از اعقاب آنان انتقام بگیرد. از این رو توده‌ها را فقط به کندی می‌توان روشن کرد. شاید یک انقلاب به خودکامگی فردی یا به رژیم ستمگر یا چپ‌اولگر پایان دهد؛ اما انقلاب هرگز نمی‌تواند در شیوه‌های اندیشه، اصلاح واقعی به وجود آورد؛ بلکه بر عکس، خرافات جدیدی که جای خرافات پیشین را می‌گیرند، برای کنترل توده بی‌فکر، یوغ عبودیت تازه‌ای را به گردن او می‌افکنند.

برای روشنگری از آن نوعی که گفتم فقط نیاز به آزادی است، آن هم آن نوع آزادی‌ای که از همه انواع آزادی‌ها، کمترین خطر را دارد؛ یعنی آزادی در به‌کارگیری عمومی خرد خود در همه امور.

اما از همه‌سو این فریاد را می‌شنویم که: چون و چرا مکن! افسر به زبردست خود می‌گوید: چون و چرا مکن! مشق کن؛ مأمور مالیات می‌گوید: چون و چرا مکن! مالیات را بپرداز؛ کشیش می‌گوید: چون و چرا مکن! ایمان داشته باش. (اما در جهان، فرمانروایی هست که می‌گوید تا می‌توانی درباره هرچه دلت می‌خواهد چون و چرا کن، ولی فقط فرمانبردار باش). همه اینها به معنای محدودیت‌هایی هستند که همه‌جا بر آزادی تحمیل می‌شوند. اما کدام محدودیت سد و مانع روشنگری می‌شود و کدام محدودیت نه‌تنها در راه روشنگری سد و مانع ایجاد نمی‌کند بلکه موجب پیشرفت روشنگری نیز می‌شود؟

پاسخ من این است: به‌کارگیری عمومی از خرد خود باید همیشه آزاد باشد و فقط همین نوع به‌کارگیری خرد است که می‌تواند روشنگری را به میان مردم ببرد.

اما از سوی دیگر، دامنه به‌کارگیری خصوصی خرد را اغلب می‌توان خیلی محدود کرد بی‌آنکه مانع پیشرفت روشنگری شود. منظور من از اصطلاح به‌کارگیری عمومی خرد، به‌کارگیری‌ای است که یک پژوهشگر از خرد خود می‌کند تا با مردمان باسواد سخن گوید. و مقصود من از اصطلاح به‌کارگیری خصوصی خرد، آن نوع به‌کارگیری خرد است که یک شخص مثلاً در مقام کارمند اداره یا شاغل در یک موسسه در امور شغلی خود از خرد خویش می‌کند.

اکنون در بسیاری امور که در خدمت منافع اجتماعی انجام می‌گیرند وجود نوعی مکانیسم ضروری شده است که از طریق آن بعضی از اعضای اجتماع به شیوه‌ای کاملاً منفعلانه رفتار کنند، به طوری که حکومت بتواند از طریق این هم‌رأیی مصنوعی، آنان را به سوی مقاصد عمومی هدایت کند یا لاقلاً از نابودکردن این مقاصد بازشان دارد. مسلماً

در اینجا نباید چون و چرا کرد بلکه برعکس، باید فرمانبردار بود. اما تا آنجا که این فرد یا آن فرد، که بخشی از این ماشین اداری است، خود را عضوی از اجتماع، به منزله یک کل، می‌شناسد تا حتی خود را عضوی از جامعه جهانی می‌داند، پس می‌تواند در مقام یک پژوهشگر، به معنای اخص آن، از طریق نوشتن با عموم مردم سخن گوید و در این مقام مسلماً می‌تواند در امور چون و چرا کند بی‌آنکه با این کار به آن اموری زیان برساند که به‌عنوان عضوی منفعل در ماشین اداری مسوولش است. بنابراین فاجعه‌بار خواهد بود اگر افسری در حین انجام وظیفه در درست یا مفید بودن فرمان بالادستی خود چون و چرا کند. او باید از فرمان اطاعت کند اما عادلانه نخواهد بود اگر او را، در مقام یک پژوهشگر، از بازگو کردن خطاهایی که در ارتش وجود دارند باز داشت یا مانع از قرارگرفتن این خطاها در برابر عموم مردم برای داوری شد.

شهروند نمی‌تواند از پرداخت مالیات‌هایی که بر او بسته‌اند سر باز زند، در حقیقت، وقتی که او باید این مالیات‌ها را بپردازد انتقاد از اخذ آنها موضوع بی‌ربطی است و نپرداختن آنها می‌تواند جرم تلقی شود و او مجازات شود (زیرا نپرداختن مالیات‌ها می‌تواند به نافرمانی عمومی بینجامد). اما همین شخص در مقام یک پژوهشگر می‌تواند نظر خود را درباره ناروا یا حتی ناعادلانه بودن اخذ چنین مالیات‌هایی به گوش عموم مردم برساند و او با این کار به هیچ‌وجه برخلاف وظیفه مدنی خود عمل نکرده است. همین‌طور نیز کشیش مقید است که طبق اعتقادات همان کلیسایی که در استخدامش است به طلبه‌ها و مومنان حوزه کلیسای خود تعلیم دهد، زیرا براساس همین سرسپردگی، او را برای تعلیم دادن و وعظ کردن استخدام کرده‌اند. اما او در مقام یک پژوهشگر، آزادی کامل دارد و در حقیقت وظیفه دارد همه آن اندیشه‌هایی را که با نیت خیر دقیقاً بررسی کرده و نتایجی که درباره جنبه‌های غلط اعتقادات کلیسایش بدان‌ها رسیده است و نیز پیشنهادهای خود را برای بهترکردن امور دینی و کلیسایی به اطلاع مردم برساند. در این‌باره هیچ‌چیز نمی‌تواند بار سنگینی بر وجدانش بگذارد. زیرا آنچه را او به دلیل مقامش به‌عنوان خادم کلیسا وعظ می‌کند یا تعلیم می‌دهد چیزهایی هستند که او در گزینش آنها هیچ اختیاری ندارد؛ بلکه تحت راهنمایی دیگران و به نام دیگران، آنها را تعلیم می‌دهد یا وعظ می‌کند. مثلاً او در وعظ‌های خود خواهد گفت که: "کلیسای ما به این دلایل به این تعالیم یا آن تعالیم اعتقاد دارد و آنها را به کار می‌بندد." او بدین وسیله برای مومنان عضو کلیسایش همه کاربردهای عملی احکام را برمی‌شمارد که شاید خود او کاملاً به آنها اعتقاد نداشته باشد، با این وصف می‌تواند این کاربردهای عملی را بازگو کند؛ زیرا کاملاً غیرممکن نیست که در آنها حقیقتی نهفته باشد و چیزی مغایر با ذات دین در آنها پیدا نشود.

اما چنانچه او معتقد باشد که می‌تواند در آنها چیزهایی بیابد که مغایر با ذات دینند در آن صورت دیگر نمی‌تواند با وجدانی آسوده در مقام خویش باقی بماند بلکه باید از مقام خود کناره‌گیری کند. بنابراین واعظی که استخدام شده تا در جمع مومنان وعظ کند صرفاً خرد خود را به‌طور خصوصی به کار می‌گیرد، زیرا هر قدر هم که جمع مومنان زیاد باشد، باز هم در اینجا به‌کارگیری خرد جنبه خانگی [و خصوصی دارد نه عمومی]. از این لحاظ، او در مقام یک کشیش آزاد نیست و نمی‌تواند هم باشد؛ زیرا او طبق مقررات کس دیگری عمل می‌کند.

اما برعکس، همین کشیش به‌عنوان پژوهشگری که از طریق نوشته‌های خود با عموم سخن می‌گوید، که این عموم می‌تواند حتی مردم کل جهان نیز باشد، در به‌کارگیری خرد خود به‌طور عمومی از آزادی نامحدودی برخوردار است

تا بتواند توانایی‌های عقلانی خود را به کار برد و هر آنچه را در ذهن دارد بیان کند. زیرا حتی اگر قییم‌های دینی مردم، خود بخواهند که صغیر بمانند، بیهوده است و این خواست آنان فقط امور بیهوده را تداوم می‌بخشد.

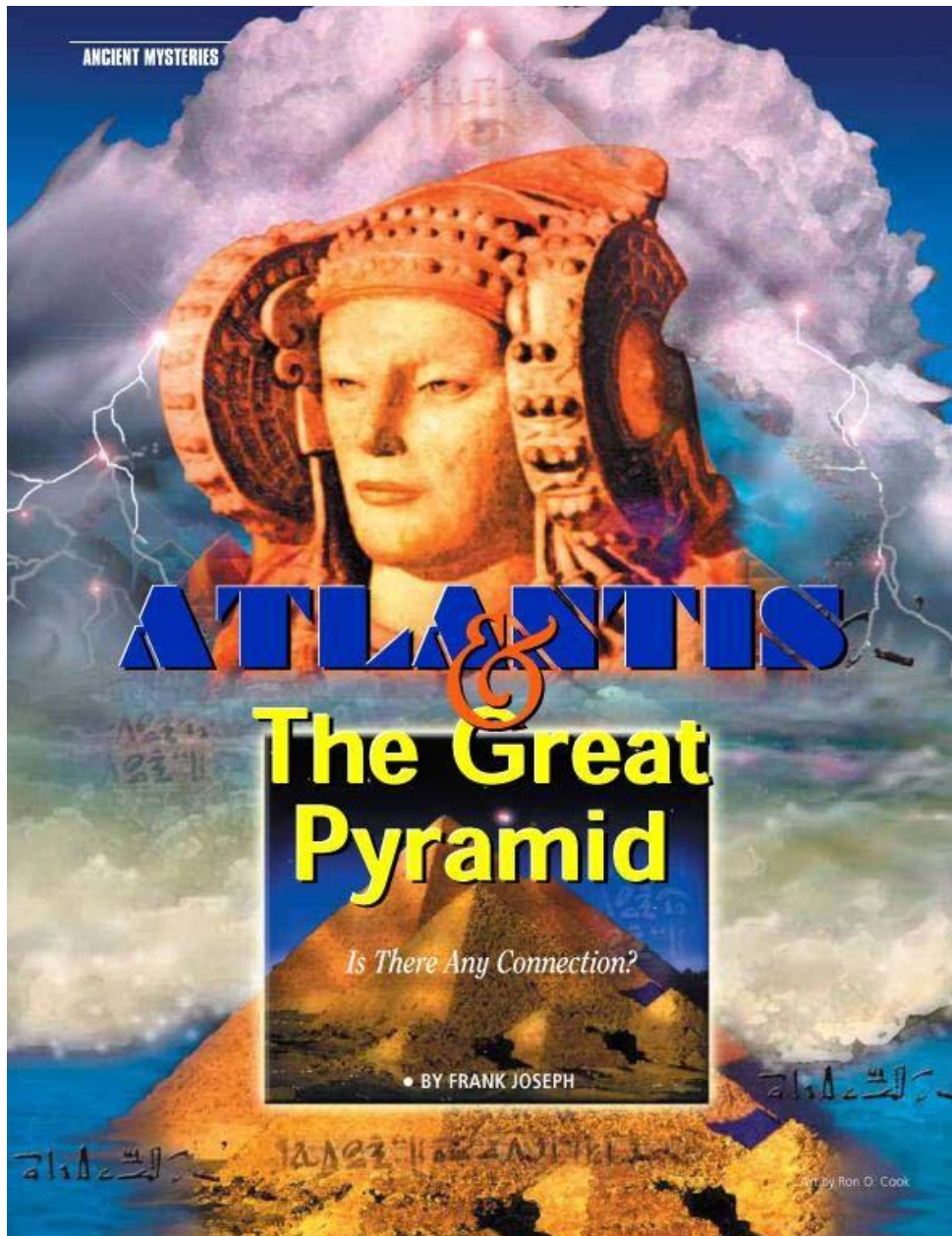
اما آیا انجمنی از کشیشان یا مجمعی کلیسایی یا دسته کشیشان مقدس پرسبیتری (Presbytery) که در هلند چنین عنوانی دارند) می‌تواند با مقید کردن خود به تعالیمی تغییرناپذیر و از طریق سوگند خوردن، مشروعیت پیدا کند تا قیومت بر اعضای خود و از طریق آنان، قیومت بر همه مردم را برای همیشه تضمین کند؟ پاسخ من این است که این کار غیرممکن است. زیرا هدف چنین قراردادی که مسدود کردن همیشگی راه روشنگری بیشتر نژاد بشر است، مطلقاً پوچ و باطل است؛ حتی اگر این قرارداد را عالی‌ترین مقام کشور، شورای سلطنت و محکم‌ترین پیمان نامه‌های صلح تأیید و تصویب کرده باشند. چون هیچ عصری نمی‌تواند خود را در بند کند تا چه رسد به آنکه برای اعصار بعدی مقرر بدارد که باید در شرایطی گذاشته شوند که بر ایشان ناممکن شود که دامنه شناخت خود را وسیع‌تر کنند (به ویژه در جایی که موضوع مهمی مانند روشنگری در میان است)؛ یعنی رهایی بشر از خطاها یا به‌طور کلی افزایش روشن شدن او. در بند کردن اعصار بعدی جنایتی ضد بشریت است که سرنوشت اساسی او دقیقاً در چنین پیشرفتی قرار دارد؛ در نتیجه نسل‌های بعدی کاملاً حق دارند چنین توافقنامه‌هایی را نامعتبر و جنایتکارانه بشناسند و آنها را باطل اعلام کنند. معیار چیزی که مردم بتوانند بر سر آن، به منزله قانون، به توافق برسند در این پرسش است: آیا آنان می‌توانند چنین قانونی را بر خود تحمیل کنند؟ البته ممکن است که برای به جلو انداختن وضع بهتری از امور، نظم دینی موقتی را برای مدت‌زمانی کوتاه و معین در بعضی جماعت‌های کلیسایی برقرار کنند، ولی باید به همه شهروندان و به ویژه به روحانیان که مقام پژوهشگر را دارند، آزادی خرده‌گیری عمومی از نارسایی‌های نهادهای دینی موجود را از طریق نوشتن بدهند. این نظم دینی موقت می‌تواند تا وقتی ادامه پیدا کند که بصیرت درباره سرشت این امور همچنان آشکار و گسترده شده باشد که مردم (اگر نه متفقاً) لاقلاً با وفاق عمومی صدای خود را به گوش شه‌ریار برسانند که او این جماعت‌های دینی را تحت حمایت خود بگیرد که می‌خواهند طبق بصیرت جدیدی که به دست آورده‌اند نهادهای دینی جدیدی برپا دارند و خود را مجدداً سازمان دهند. ولی در مقابل نیز، جماعت‌های دینی جدید حق مداخله در امور آن گروه از جماعت‌های دینی را ندارند که می‌خواهند همچون پیش امور خود را اداره کنند. اما آنچه در این میان اکیدا ممنوع است این است که اجازه داده شود این جماعت‌های دینی جدید در یک سازمان دینی متشکل شوند که اساسنامه دایمی‌اش این باشد که هیچ‌کس حق ندارد به‌طور علنی و عمومی این اساسنامه را مورد چون و چرا قرار دهد؛ حتی اگر مدت این اجازه، از طول حیات یک شخص بیشتر نباشد. چون اگر چنین شود، در پیشرفت انسانیت به سوی اصلاح، دوره‌ای از زمان عاقل می‌شود و این، به زیان نسل‌های آینده است. بنابراین تشکل سازمانی دینی بر پایه چنین اساسنامه‌ای باید ممنوع باشد. شخصی ممکن است (برای مدت زمان کوتاهی) آنچه را باید بداند، یعنی روشنگری را، برای خود به عقب اندازد، اما اگر روشنگری را برای آیندگان و حتی برای خود به‌طور دائمی مردود بداند حقوق مقدس نوع بشر را نقض و پایمال کرده است. فرمان این نوعی را که مردم نمی‌توانند برای خود وضع کنند مسلماً شه‌ریار نیز نمی‌تواند آن را بر مردم تحمیل کند؛ زیرا مرجعیت قانونگذاری او بر پایه اراده جمعی مردم است و این اراده در شخص او تمرکز یافته است.

اگر شه‌ریار در این اراده، بهبودی حقیقی یا مورد نظر را در اوضاع اجتماعی ببیند که همگام با نظم مدنی است: پس می‌تواند اتباع خود را آزاد بگذارد تا آنچه را برای رستگاری خود ضروری می‌دانند انجام دهند، زیرا مداخله در امور وجدانی اتباع کار فرمانروا نیست. اما فرمانروا باید از مداخله زورگویانه هر فردی در امور وجدانی دیگر افراد ممانعت به عمل آورد، او باید تا آنجا که در توان دارد شرایطی را به وجود آورد که اتباع بتوانند آنچه را برای رستگاری خود بهترین می‌دانند دریابند و انجام دهند. اگر فرمانروایی در امور وجدانی اتباعش مداخله کند از فر و شکوهش کاسته می‌شود، زیرا در نوشته‌های اتباعش که نظرات خود را بیان می‌کنند او می‌تواند میزان محبوبیت حکومتش را بسنجد. اما اگر او در چنین اموری مداخله کند و نوشته‌های اتباعش را که می‌کشند اندیشه‌های دینی خود را بیان کنند تحت نظارت حکومت قرار دهد یا این کار را زیر نظر خود انجام دهد، در آن صورت او این سرزنش را به جان خریده است که: "امپراتور بالاتر از دستور زبان‌دانان نیست". اگر اکنون بپرسند که: "آیا ما در حال حاضر در عصری روشن‌اندیش زندگی می‌کنیم؟" پاسخ آن این است: "نه، اما در عصر روشنگری به سر می‌بریم". اما در اوضاع کنونی بسیار چیزها که وجودشان لازمند که انسان‌ها، به منزله یک کل، بتوانند یا حتی خود را در وضعیتی قرار دهند که به آسانی بتوانند بدون راهنمایی بیرونی و با اعتماد به نفس، فهم خود را در موضوع‌های دینی به کار برند، وجود ندارند. اما نشانه‌های روشنی در دستند که نشان می‌دهند راه برای انسان‌ها گشوده شده است که آزادانه در این جهت به پیش روند. موانع در راه روشنگری عمومی — یعنی در راه رهایی انسان‌ها از صغارت خود — تحمیلی، به تدریج از میان برداشته می‌شوند. از این لحاظ، این عصر، عصر روشنگری و قرن فردریک است.

شاهزاده‌ای که کسر شأن خود نمی‌داند بگوید وظیفه‌اش این نیست که در امور دینی اتباعش مداخله کند بلکه وظیفه‌اش این است که به آنان در امور دینیشان آزادی کامل بدهد — او حتی عنوان غرورآمیز تولرانت (مداراگر دینی) را نپذیرفته است — چون این شاهزاده، خودش روشن‌اندیش است و شایسته این است که نسل کنونی و نسل‌های آینده او را به عنوان شخصی بستایند که برای نخستین بار — لاقلاً تا آنجا که به حکومت او ارتباط می‌یابد — نوع بشر را از صغارت آزاد ساخته و همه را آزاد گذاشته است تا خرد خود را در همه امور وجدانی، آزادانه به کار گیرند. تحت فرمانروایی این شاهزاده، کشیشان مقدس در مقام خودشان، به عنوان پژوهشگر توانسته‌اند به دور از هر گونه تعصب و پیشداوری نسبت به وظایف رسمی کلیساییشان، آزادانه و علنی نظرات و نتایج تحقیقات خود را — حتی در مواردی که پژوهش‌هایشان با تعالیم پذیرفته شده در کلیسایشان گهگاه مغایرت‌هایی داشته‌اند — برای بررسی دقیق در برابر چشم جهانیان بگذارند. به کسانی که اشتغالشان محدودیتی در پژوهش‌هایشان ایجاد نمی‌کند حتی آزادی بیشتری داده می‌شود. این روح آزادی حتی به خارج از مرزها نیز گسترش یافته است، حتی در جاهایی که باید در برابر موانع بیرونی، که حکومت‌ها بر اثر درک نادرست‌شان از وظایف‌شان برپا داشته‌اند، مبارزه کند. به چنین حکومت‌هایی می‌توان فرمانروایی این شاهزاده را به عنوان گواهی درخشان نشان داد و به آنها تفهیم کرد که چگونه وجود آزادی به هیچ‌وجه سبب به هم خوردن نظم و هماهنگی عمومی نمی‌شود. اگر موانع بازدارنده عمدی برای نگاه داشتن انسان‌ها در وضع توحش به کار گرفته نشوند، آنان به تدریج از حالت توحش بیرون خواهند آمد. من کانون روشنگری را امور دینی دانسته‌ام؛ یعنی روشنگری را خروج انسان از صغارتی دانسته‌ام که خود بر خویش، بیش از همه در امور دینی، تحمیل کرده است، زیرا نخست اینکه فرمانروایان ما هیچ علاقه‌ای ندارند که در امور هنری و علوم، نقش قیم اتباعشان را بر عهده بگیرند.

دوم اینکه صغارت دینی هم زیان‌بارترین و هم ننگین‌ترین نوع صغارت است. اما شیوه تفکر آن شخصی که اکنون در رأس دولت قرار دارد مایل به روشنگری در مباحث دینی نیز هست. همچنان که خواهان آزادی در قلمروهای علم و هنر است و می‌خواهد این آزادی‌ها حتی از این قلمروها فراتر روند؛ زیرا دریافته که آزادی هیچ خطری برای قانونگذاری ندارد. بنابراین اجازه می‌دهد اتباعش خرد خود را به‌طور عمومی به کار برند و اندیشه‌های خود را درباره وضع قوانین بهتر در برابر جهانیان بگذارند؛ حتی اگر این کار مستلزم انتقاد صریح و بی‌پرده از قوانین جاری باشد، ما در برابر خود چنین نمونه درخشانی را داریم. از این لحاظ هیچ شهرداری سربلندتر از او نیست و از همین روست که به او افتخار می‌کنیم.

اما فقط فرمانروایی که خودش روشن‌اندیش است و از توهمات وحشتی ندارد- چون ارتشی بزرگ و منضبط زیر فرمان دارد که آرامش عمومی را تضمین می‌کند- می‌تواند سخنی بگوید که هیچ حکومت جمهوری جرأت گفتنش را ندارد: "درباره هر آنچه دلت می‌خواهد تا می‌توانی چون و چرا کن اما فرمانبردار باش". در اینجا نیز مانند دیگر جاها هنگامی که امور را از چشم‌اندازی وسیع می‌نگریم انگاره‌ای غریب و نامنتظره در امور بشری نمایان می‌شود؛ انگاره‌ای که در آن همه چیز تقریباً حالت پارادوکسی دارد.



آتلانٹیس و هرم بزرگ

آیا هیچ نوع ارتباطی بین آنها وجود دارد؟

اثر : فرانک جوزف

ترجمه : مهر

فرانک جوزف ویراستار و رئیس مجله " آمریکای باستان " است و در مینه سوتای آمریکا زندگی می کند . او یکی از آتلانتیس شناسان برجسته دنیا و نویسنده آثار فراوانی است که عبارتند از :

۱ - خدایان دبیره رمزی

۲ - بازماندگان آتلانتیس و تأثیر آنها بر فرهنگ جهانی

۳ - نابودی آتلانتیس

۴ - آتلانتیس و ۲۰۱۲ : دانش تمدن گم شده و پیش گوئی های مایا

۵ - دائره‌المعارف آتلانتیس

۶ - آتلانتیس و دیگر تمدن‌های گم‌شده

۷ - آتلانتیس و لموریای ادگار کیسی : تمدن‌های گم‌شده در پرتوی کشفیات امروزی

۸ - تمدن‌های پیشرفته ما قبل تاریخ آمریکا

۹ - پیش از آتلانتیس

توریست‌های خارجی که سوار اتوبوس ما شده بودند بخاطر خرابی چراغ جلو ماشین ناراحت بودند و اینکه چراغ بغلی هم به طرز مشکوکی چشمک می‌زد و غوز بالای غوز رانندگی کامیکازه وار راننده ما بود که در دل شب در خیابان‌های بیش از حد شلوغی که پر از اتومبیل ، قاطر ، ارابه و عابران پیاده و سایر اتوبوس‌های در حال رفت و آمد بود ویراژ می‌داد و تقریباً بدبختی مصیبت بار اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسید . اما ما غافل بودیم که الگوی ترافیکی شلوغ قاهره مدرن نمونه‌ای از آداب رانندگی در کشورهای عربی است .

همه از ما می‌خواستند هرم بزرگ را پس از تاریکی زیر نور ماه و ستارگان مصر ببینیم . قصد داشتند نمایشی از نور و صوت را در جایی که ابوالهول بزرگ و صحابه هرمی‌اش در انبوه نورافکن‌های مختلف غرق شده بودند به ما نشان بدهند . در حالیکه نواری از قبل ضبط شده روایت مهیجی را در رابطه با این موقعیت به تناوب به زبان‌های فرانسه ، آلمانی و انگلیسی پخش می‌کرد ، کاملاً خود را مهیا می‌دیدم . می‌دانستم که قرار است با چه چیزی روبرو شوم . این بخشی از یک رویا بود که ریشه در کودکی‌ها و سال‌های بعدش داشت . چه کتاب‌ها درباره این مکان خوانده بودم که حتی نمی‌توانستم به خاطر بیاورم . با همه فرضیه‌های مرتبط با معماری غول آسای فلات جیزه آشنا بودم . از نظریات باستان شناسان مهمل بافی که موضوع این ساختار را چون آرامگاه بزرگی که حاصل جنون خود بزرگ بینی فرعون بوده مختومه اعلام می‌کنند تا متعصب‌های مذهبی که مدعی‌اند آن پیشگویی ظهور دوباره مسیح است . نظریه‌هایی که " قدرت هرمی " را شامل می‌شدند تنها تفسیرهایی بودند که من حتی از بررسی آن‌ها هم اجتناب می‌کردم . هواداران متعصبی که در جامعه کلاه‌های مسی هرمی شکل روی سرشان می‌گذاشتند اصلاً متقاعد کننده نبودند . اما پس از آن دیگر خبری نبود و سرو صدایی وجود نداشت و به نظر می‌رسید به واقع هیچ‌کس چیزی را با قاطعیت نمی‌توانست در مورد هرم بزرگ بگوید . شاید اینکه شخصاً آن را بینم یکی یا ترکیبی از این گمانه زنی‌ها را با معنی نماید .

اتوبوس ما شهر بزرگ و زشت را ترک کرد و به اعماق تاریکی سرازیر شد . ما هنوز قبل از رسیدن به هدفمان ساکت نشسته بودیم که ناگهان یکی فریاد زد : " ببین چی اینجاست ! " سرم را به سمت پنجره‌ای که پست سرم باز بود برگرداندم . این وسط فقط یک تصادف کم داشتیم که به گرفتاری‌هایمان اضافه کنیم . کاملاً ناگهانی چیز بسیار بزرگی را مشاهده کردم . سایه بلند مثلثی شکلی که در برابر تابش مصنوعی قاهره قرار گرفته بود و با دیدنش نفسم در سینه حبس شد . تهی از هر اندیشه‌ای (تو گویی ذهنم فلج شده بود) تالوپی را حس نمودم . هرم بزرگ عجیب‌تر از آن بود که به کلام در آید . انگار که ارتعاشات بسیار قدرتمندی را متصاعد می‌نمود . آنچنان که آموخته بودم ، نخستین برداشت طی فرصت‌های بعدی روشنگری بیشتری را نمایان می‌کند . احتمالاً یک ماه از مدرسه ابتدایی نگذشته بود که با اهرام آشنا شدم . چگونه ساخته شده بود ، کی ، و توسط چه کسی و برای چه هدفی ؟ این‌ها سوالاتی هستند که هزاران سال است توسط مردم پرسیده می‌شوند .

وقتی سازماندهی تحقیقاتم را شروع کردم این‌طور به نظر می‌رسید که به پاسخ‌ها نزدیک هم نشده‌ام و نوشته‌هایم درباره یک موضوع ظاهراً بی ربط بوده . در بهار ۱۹۹۵ ، سعی‌ام بر این بود که چندین جلد از دست نوشته‌های قطور ، یادداشت‌هایی را که طی پانزده سال گذشته جمع کرده بودم و ده‌ها هزار مایل مسافرتی را که صرف پژوهش و باورمندی آتلانتیس - تمدن گم‌شده‌ای که افلاطون توصیف کرده بود - نموده بودم را به شکل روشمندی در آورم .

در میان کاتالوگی ساده ، اطلاعات مورد نیازم که نخوانده بودم و تقریباً موافقتی هم با آن‌ها نداشتم قرار گرفته بود . همه اطلاعاتی که برای یک دهه و نیم چیده بودمشان ناگهان خودشان را از چنگ افکار دچار روزمرگی ام رها نموده در الگوها و موضوعاتی که قبلاً نادیده می‌گرفتم مرتب نمودند . تقریباً به یکباره هر قطعه جا افتاده و برخی معماهای تاکنون لاینحل باقی مانده از آتلانتیس و هرم بزرگ کاملاً

آشکار شدند. چون آنتایی که به حد کمال رسیده و چون زنی کامل و سراپا پوشیده از زره و اسلحه از پیشانی زئوس خارج شده.^۱ برای نخستین بار هر دو مورد اسرار آمیز را از یک منظر مشاهده کرده و رابطه مهم و معتبر پنهان مانده بین آنها را به صراحت کشف کردم.

این کنجکاوای مجدانه برای اثبات ناشناختگی یکی توسط دیگری نیست. هرم بزرگ هنوز بر فلات جیزه در مصر تکیه کرده و آتلانتیس را بزرگ‌ترین مغز متفکر جهان کلاسیک توصیف نموده:

چه کسی اهرام را ساخته، چرا، چگونه و مهم‌تر از همه چرا اکنون این همه بحث بر انگیز شده. فلسفه مقصود راستینش ما را مستقیماً به هویت معماران و قدمت واقعی ساختنش هدایت می‌کند. در ابتدا، هرم بزرگ و آتلانتیس ظاهراً بی ارتباط به نظر می‌رسیده‌اند. هر دو به دنیای باستان تعلق داشته - یکی مقبره و دیگری اسطوره - . اما این دیدگاه را باید مختومه اعلام نمود. تکه‌ای از اطلاعات شروع به رمز گشایی از یک خروار شواهدی می‌کند که ارتباط بدون شک دیگر گونه‌شان را روشن نموده و مورد تأیید قرار می‌دهد.

دژ آتلانتیس، جایی که مقدس‌ترین مقدس‌ها تقدیس شده بوده آنچنان که افلاطون توصیف نموده قطر دایره‌ای که در آن قرار داشته ۷۵۸ پا بوده و این قطر کف هرم بزرگ هم است. این مکاشفه فقط بعد از مشخص کردن ابعاد دژ، آنچنان که در شیوه سنجش یونانی/^۲ Greek stadia گزارش افلاطون مشخص شده به واحد اندازه گیری اصلی در مصر که تحت عنوان شناخته aroura شده جا بجا می‌شود. در حالیکه چنین قرینه‌هایی بین آتلانتیس و هرم بزرگ ممکن است به خودی خود تصادفی به نظر برسد. اما فراوانی اطلاعات مربوط به آن به حدی است که اعتبار تصادفی نبودن آن را تأیید می‌کند.

اگر آنچنان که بسیاری از باستان شناسان بد گمان معتقدند، هرم در اصل در میان خاکریزی متصل شده به گذرگاه یا کانالی جلوس نموده باشد؛ تشابه فیزیکی‌اش چون جزیره‌ای میانی (در اعماق)، حلقه مرکزی (ناف) آتلانتیس را به روشنی به یادمان می‌آورد. به نظر می‌رسد هرم بزرگ ساخته شده بوده تا شبیه یا یادآوری کننده قدس الاقداس گم شده باشد. همانندی ابعاد دژ آتلانتیس و قطر هرم بزرگ نخستین گام بر پلکان بزرگی است که به ناچار منجر می‌شود به عمیق‌ترین راز تاریخ بشریت. اما داستان بایسته رابطه‌شان البته در مصر آغاز می‌شود که در آن مشهورترین بنای روی زمین به خودی خود ده نتیجه گیری غیر قابل اجتناب را نشان می‌دهد.

۱ - اطلاعات مربوط به دانش زمین پیمایی در سطح زمین در رابطه با مساحتی تلویحاً نشان می‌دهد که سازندگان آن، اندازه، شکل و موقعیت تمام قاره‌ها را به خوبی می‌دانسته‌اند آن هم در حد جزئیاتی که آنها را قادر می‌ساخته بخشی از پوسته اقلیمی بالاتر از سطح دریا را که هویت جداگانه‌ای دارد به عنوان یک اقلیم یا جزیره بزرگ تعیین کنند. (Land-mass)

۲ - آنها از طبیعت بنیادین زمین آگاه بوده‌اند و از نیروهای طبیعی انرژی زمین استفاده می‌کرده‌اند.

۳ - سازندگان اهرام تکنولوژی بسنده‌ای را در اختیار داشته‌اند که آنها را قادر به طراحی و ساخت یک مبدل / نیرو گردان الکتروسیته می‌کرده تا بتواند این نیروها را مهار کند.

۴ - علوم زمین شناسی و صنایع ساخت و ساز آنها حداقل با تکنولوژی که ما اکنون در اختیار داریم برابر و در برخی جنبه‌ها مافوق تکنولوژی ما بوده.

۵ - آنها به روشی برخی فجایع سماوی را که قدرت فوق‌العاده ویرانگری داشتند پیش بینی می‌کردند. آنچنان که در یک مورد مدار شیئی که به شکل محسوسی رو به زوال بود رصد کردند. ناظران زمین به این نتیجه رسیدند که برخورد این شیء با سیاره ما اجتناب

^۱ . زئوس چنان از خرد متیس هراسان شده بود که وی را فریفت تا به شکل مگسی در آید و او را بلعید. پس از مدتی دچار سردرد شدیدی شد. تیتان ارباب شفا، پرومتئوس، سر او را با تبر شکافت و آتنا ب هصورت زنی کامل و سراپا پوشیده در زره و اسلح از پیشانی زئوس خارج شد. م

^۲ . روشی از نقشه برداری که در آن خواندن فاصله به این ترتیب است که وقفه‌های روی میله مدرجی که به وسیله ی دو خط متقاطع (Stadia Hair یا Stadia Wire) برابر حائل شده است، را می‌خوانند، میله مدرجی که در تلسکوپ های نقشه برداری کارگذاری شده است، میله در آن انتهائی که می‌خواهند اندازه گیری کنند قرار داده می‌شود و ابزار نقشه برداری در طرف دیگر.

ناپذیر خواهد بود. و برای آماده شدن در برابر این رویداد آن‌ها ساخت دستگاهی را شروع کردند که یونوسفر^۳ زمین را تقویت کرده و در نتیجه مسیر این جسم در حال سقوط را از برخورد با زمین منحرف نمایند.

۶ - سازندگان اهرام مبدل زمینی خود را برای این بر پا نموده بودند. چون آن‌ها می‌دانستند که زمین به شکل دوره‌ای در چرخه‌های زمانی معینی توسط بمباران‌های سماوی به خطر می‌افتد. هرم بزرگ ساخته شده بود تا در برابر تهاجم‌های سماوی که امکان داشته منجر به نابودی زمین شود از آن محافظت نماید.

افلاطون در مونولوگ تیمائوس^۴ می‌نویسد: "انحراف اجسام در حال گردش به دور زمین و آسمان‌ها، و آتش سوزی‌های عظیم اشیاء فراز جو زمین در فواصل طولانی تکرار می‌شوند". در اواخر دهه‌ی هشتاد، ویکتور کلاب و ویلیام ناپیر ستاره شناس، نشان دادند که زمین مطابق با یک تقریب عمومی همیشه در اوایل نوامبر، گاهی اوقات بسیار نزدیک و به ندرت از میان یک "ابر" یا "توده" ی بقایای شهابی حرکت می‌کند، که همواره بهترین زمان رصد شهاب سنگ‌ها در نیمکره شمالی است (زمستان کیهانی، NY: Doubleday. 1988). آن‌ها تعیین کردند که این ابر شهابی تنها بقایای کم رنگی از یک اجتماع بزرگ‌تر و بسیار فشرده از موادی بوده که به صورت دوره‌ای سیاره ما را با یک یا چندین تصادم به نسبت فاجعه بار تهدید می‌کرده‌اند.

۷ - یک بنای تاریخی بدون توجه به چگونگی ارزش سیاسی یا تقدسش وقتی که به فرمان تمدنی متعالی و توسط نیروی کار ملی ساخته شود به اندازه کافی مهم می‌شود. حتی آخرین فراغنه قدرتمند - رامسس سوم - در پایان پادشاهی جدید (سلسله بیستم در حدود ۱۱۸۷ پیش از میلاد) به دشواری توانست معبد پیروزی بزرگش (Medinet Habu) را در مصر سفلی تکمیل کند. حتی به

^۳. یون کره (Ionosphere) در بالاترین لایه جو قرار دارد. این لایه پرتوهای خطرناک فرابنفش و پرتو ایکس خورشید را جذب کرده و مانند سقفی از ورود آن‌ها به زمین جلوگیری می‌نماید تا زندگی بر روی کره زمین امکان پذیر گردد. همچنین به دلیل محیط الکتریکی موجود در یونوسفر از این لایه برای انعکاس امواج رادیویی به اطراف زمین استفاده می‌شود. اگر این لایه به هر دلیلی دچار اختلال شود تأثیرات بسیار زیادی بر روی زمین گذاشته و زیستن را مختل می‌کند.

^۴. تیمائوس (یونانی: Τίμαιος تلفظ [tímaios]) کتابی نوشته افلاطون در سن ۷۰ سالگی اش است که «رمان تاریخی» و «افسانه‌ای درباره طبیعت» نیز نام گرفته است. این کتاب عمدتاً در قالب سخنگویی انفرادی (مونولوگ) طولانی است که توسط شخصیت اصلی، در حدود ۳۶۰ پیش از میلاد نوشته شده است. این روش برای پیشبرد گمانه زنی در خصوص ماهیت جهان مادی و انسان است که در ادامه مباحث کریتیا (افلاطون) می‌آید. مباحثه یک روز پس از توضیح اظهارات الگوی سقراط رخ داد. در آثار افلاطون چنین مباحثی در حضور عموم تحقق می‌یافت. سقراط احساس کرد مباحث ارائه شده وی در این خصوص برای جلب نظر کافی نیست. Hermocrates تمایل داشت به سقراط کمک کند و اشاره کرد که افلاطون فقط علل و شرح وقوع (b20) را میدانند. افلاطون در ادامه داستان سفر سولن (مقن یونانی) به مصر را در جایی که موضوع آتلانتیس را می‌شنود و اینکه چگونه بعدها آن یکی از بهترین مناطق برای به راه انداختن آتش جنگ بر علیه آتلانتیس بود اشاره می‌کند. افلاطون معتقد است که او خود می‌تواند پیشروی کند و اشاره می‌کند که Timaeus قادر به ارائه شرح وقوع از نقطه آغاز جهان، به انسان می‌باشد. داستان آتلانتیس به Critias واگذار شد و محتوای اصلی مباحثه، و تفسیر آن به کمک Timaeus ادامه یافت. Timaeus با تمایز قائل شدن بر جهان ماده و جهان ابدی آغاز می‌شود. جهان ماده، جهانی است که تغییر و مرگ در آن وقوع می‌یابد، بنابر این هدف از ایجاد آن، درک عدم وجود علت و منطقت است. لیکن جهان ابدی هرگز تغییر نمی‌کند بنابر این درک حاصل از آن منطقی و دارای علت است (a28). سخنانی در خصوص دو جهان مشروط به توجه به تفاوت طبیعت اهداف هر یک می‌باشد. در واقع تعریف آنچه که تغییر نمی‌کند، ثبات و شعور و آگاهی آشکار برای ثبات و عدم تغییر است. (b29) در حالی که تعریف آنچه که تغییر می‌کند و محتمل است، فقط تغییر و احتمال است. هر موجودی که ایجاد شود، واقعی و باور کردنی است (c29). بنابر این در تعریف جهان ماده، کسی نباید به دنبال چیزی فراتر از یک داستان محتمل باشد. Timaeus (D29) اعلام می‌کند، از آجایی که هیچ چیز ایجاد نمی‌شود و تغییر نمی‌کند مگر آنکه دلیلی برای ایجاد و تغییر داشته باشد، می‌توانیم بگوییم که علت عالم باید یک ایجاد کننده و سازنده باشد. از آنجایی که عالم، هدفمند است، این خالق بایستی برای ساخت آن، مدل جهان ابدی را به کار برده باشد نه مدل میرا و از بین رونده را. لذا استفاده از جهان ابدی و به شکل بی نقص به عنوان یک الگو منجر به ایجاد جهان ما شد که سابق بر این، فقط به شکل ناقص و نا کامل وجود داشت. Timaeus با توضیحی بر ایجاد عالم ادامه یافت مبنی بر اینکه عالم ساخته یک خالق الهی است، که خواستار این است که یک مخلوق نیکو بتواند در آن تا حد نیک بودن جهان، نیک باشد. خالق می‌گوید برای ساخت، ماده‌ای برای او بیاورند که از الگوی ثابت و تغییر ناپذیر نمونه گیری شده است. Timaeus توضیح می‌دهد که این ماده در استفاده از چهار عنصر (زمین، هوا، آتش و آب) دارای یکدستی و توازن نبود و مخلوطی بدون شکل و بی حدکت بود. از آنجایی که نظم بیش از بی نظمی مطلوب است، نقش اصلی خالق، ایجاد نظم و وضوح در این ماده بود. بنابر این تمام ویژگی‌های جهان بایستی یا با عنایت به انتخاب خالق آن از خوبی و هدفمندی تعریف شود یا از طریق تمایز میان خیر و شر.

دلیل حملات مخرب کارگزارانش به سختی توانسته به یک جلو خان^۵ در حد هرم بزرگ دست یابد. فقط یک وضعیت اضطراری ملی از نگرانی غیر عادی می‌تواند آنچه که فراخوان مشارکت عملی همه، حتی زنان و کودکان در ساخت و ساز یک پناهگاه از برخی جهات قابل رویت را موجب شود. فاجعه قریب‌الوقوعی که اگر نه کل جهان بلکه همه سطوح جامعه را ترسانده بوده. مثالی تاریخی را ممکن است بتوان در ساخت و ساز یک سد اضطراری هلندی پیدا نمود که نیروی کار هر شهروند هلندی برای نجات کشورش از سیل بزرگ و تکمیل آن لازم بوده.

علاوه بر این توصیف‌هایی که هرم بزرگ را مقبره، کپسول زمان یا رصد خانه می‌دانند راضی کننده نیستند. با وجود ابعاد غول آسایی که دارد، بیش از هر چیز شبیه مبدل الکتریسیته نسبتاً ساده‌ای است تا اینکه چیز دیگری باشد. دریافتی که از الکتریسیته ساکنی که هنوز در این ساختار مشاهده می‌شود حاصل شده.

۸- به واسطه عملیات تعمدی و مقر استراتژیکی‌اش در مرکز Land-mass جهان، هرم بزرگ خودش را به عنوان دستگاهی برای جمع آوری و هدایت قدرتهای درون زمین شناسانده و ظاهراً انرژی‌های بالقوه مخرب را از انرژی الکتریکی تخلیه می‌کند. این نیز به روش مشابهی بدست می‌آید. یعنی انباشت فشارهای زمین لرزه ای که پدیده‌ای است به نام "انوار زمین لرزه ای" یا "درخشش Andes".^۶ طبق نظر کریستوفر دان، نویسنده نامدار کتاب "نیروگاه جیزه: تکنولوژی مصر باستان" در واقع هرم بزرگ هماهنگ با بسامد اصلی (فرکانس بنیادین) سیاره ما می‌جنبد و بدین طریق "به ارتعاشات درون زمین پاسخ می‌دهد". و این بی‌پرده‌ترین کتابی است که تاکنون درباره هرم نوشته شده است.

۹- هرم بزرگ وقتی بخش جزئی، یعنی نوکش به سرقت رفت "بی اثر" شد. دزدی که طی دوره‌ای از هرجومرج اجتماعی در تاریخ مصر معاصر با خروج کتاب مقدس رخ داد. آن "جزء ساختاری" که اندکی بعد به یک موضوع آئینی مرکزی تبدیل شد، نهایتاً گم‌شده به خاطر آنچه می‌خواست به یک دین جهانی تبدیل شود.

۱۰- هرم بزرگ ابزار تکنولوژی مدرنی است که تا کنون اختراع نشده. در واقع این دستگاه قادر است انرژی‌های مضر که از زمین متصاعد می‌شود را به نفع بشریت پراکنده و بی اثر کند و آن‌ها از همین انرژی‌ها برای خلق یک سپر یونیسفوریک مستحکم استفاده می‌کرده‌اند تا سیاره ما را در برابر سیلی از فجایع بالقوه محافظت کنند. دیگر پژوهشگران به شیوه‌هایی مستقل به این نتیجه رسیده‌اند که هرم بزرگ یک دستگاه الکتریکی بوده اما هر کدام تفسیر جدا گانه ای از هدف نهایی‌اش داشته‌اند. برای جوزف فارل فیزیک‌دان^۷ هرم بزرگ یک سلاح بوده. از لحاظ فرض علمی می‌توانسته در خدمت اهداف نظامی بوده باشد.

حتی در محدودترین مقیاس که شرایط کنترل نیز عالی باشد، بازده نامنظم انرژی بر حسب کارایی حقیقی بسیار نشدنی می‌بوده. به هر حال فراست برجسته فارل در سه‌گانه "مرگ ستاره‌ای جیزه" به شکل متقاعد کننده‌ای اثبات نمی‌کند که چگونه چنین "فاز توپخانه‌ای

^۵. فضایی وسیع در جلو پیشطاق ورودی بعضی از بناهای بزرگ و مهم. م

^۶. در هنگام وقوع بعضی زلزله‌ها آثار نورانی مختلفی از خود مثل نور افشانی آسمان برق، جرقه‌های نور و امثال آن دیده شود. اگر چه پاسخ مناسبی برای آن داده نشده و یا نیافته‌اند همانند نورهای که در مناطق کوهستانی و یا سطح دریاها که جمعیت نیست مشاهده شده است ولی به عقیده دانشمندان این نورها اثرات ثانوی زلزله است به خصوص در سطح مراکز مسکونی و شهرها.

^۷. در سایت جوزف فارل <http://gizadeathstar.com> او یک فیزیکدان معرفی نشده بلکه گفته شده او در رشته patristics یا Patrology از دانشگاه آکسفورد دکتر گرفته که رشته ای است که نویسندگان اولیه کلیسا که به پدران کلیسا مشهور هستند را بررسی می‌کند. فارل در زمینه علم، تاریخ و فیزیک فرینجی و تقریباً هر چیز ناشناخته ای تحقیق می‌کند. آثار او خوراک کسانی است که به "فرضیه توطئه" باور دارند. که عبارتند از: ۱- مرگ ستاره‌ای جیزه ۲- مرکز ستاره‌ای گسترش یافته بر زمین جیزه ۳- رایش خورشید سیاه ۴- اس اس نظام برادری بل ۵- نبرد کیهانی ۶- رازهای میدان متحد ۷- سنگ فلاسفه ۸- نازی بین المللی ۹- بانکداران بابلی ۱۰- رازول و رایش ۱۰- لیندون جانسون و توطئه برای قتل کندی ۱۱- ژنها، غولها، هیولاها و انسان ۱۳- شبکه خدایان ۱۴- بشقاب پرنده های صلیب شکسته و جنگ روانی ۱۵- پهوه خدای دو چهره: الهیات، تروریسم و مکان شناسی و

ترکیبی " می‌توانسته با اهدافش همان‌طور که مؤلف ادعا کرده از هند تا مریخ " میزان " شده باشد. (یا به تعبیر دیگر بر اهدافش قفل کرده و آن‌ها را نابود کند . م) باید گفت چنین نیست .

انطباق بین طراحی و طرز کار هرم بزرگ در خصوصیاتش به عنوان یک میدل زمینی نهفته است تا در مواقع اضطراری در خدمت جامعه مصر باستان باشد . یعنی آن‌ها را از نیروهای فاجعه بار محافظت نماید . نیروهای زیر زمینی (ارتعاشات مضر) و از آسمان (شهاب سنگ‌های تهدید کننده‌ای که با خود مواد مضر می‌آورند) .

(توضیح از مترجم : در سه‌گانه مرگ ستاره‌ای جیزه به پیشنهاد دکتر جوزف فارل هدف نهایی این ساختار این بوده که یک سلاح hyperdimensional^۱ باشد . و همچنین نشان می‌دهد که منشاء تمدنی که این سلاح کشتار جمعی را ساخته بیرون از سیاره ما قرار دارد . آنچه که اکنون کمربند سیارکها نامیده می‌شود سیاره‌ای است که توسط فن آوری hyperdimensional نابود شده . دورانی که از اهرام به شکل یک سلاح استفاده می‌شده . فارل کارکرد مجتمع نظامی هرمی باستانی را طی ۱۰۰۰۰ سال گذشته شرح می‌دهد و از تخریب نهایی این ماشین غول پیکر سخن می‌گوید . ماشینی که توسط یک انفجار بزرگ درونی منفجر شد . با نابودی مجتمع نظامی هرمی ، جهان به عصر حجر بازگشت . کتاب با نظری بسیار تخیلی - تکنیکی نگاهی می‌اندازد به فاجعه باری منظومه‌ی شمسی و جنگ بین سیاره‌ای، یک متن کهن بابلی و یک سلاح اسکالر سیاره خراب کن، که این‌ها ارتباط بین مریخ، طوفان، جوامع مخفی و جیزه را نشان می‌دهند ؛ که در واقع هویت مقدماتی ابوالهول هستند، اینکه چرا ابوالهول به عنوان پدر وحشت شناخته می‌شود، استعاره‌ای ژرف ریاضیاتی در متون هرمسی و نو افلاطونی که با مصر گره خورده‌اند.)

تمام این نتیجه گیری‌ها بر ذهنم آوار شده و مرا دچار درک ناگهانی معمایی نموده که همه عمر آزارم می‌داده . مثل این بود که هر چیزی را که من طی چهل سال گذشته درباره هرم خوانده‌ام و حتی بعد از بازدید های مکرر از فلات جیزه ، ناگهان خود را در موزاییکی قابل تشخیص مرتب کرده باشد .

در میان الگوهایی که در کانون برجسته‌ی توجهات قرار گرفته بودند تم‌های جدیدی وجود داشت که هرگز مورد گمانه زنی واقع نشده بودند . به عنوان مثال قدرت واقعی هرمی به نظر ریشه در تحول معنوی که از انرژی‌های درونی خود زمین تغذیه می‌کند دارد . خط اصلی تحولات عمده جهانی بین جوامع و مردمی ظاهراً غیر متجانس از جنوب عراق و وادی نیل تا اقیانوس اتلس و آمریکا را با هم به نخی کشیده . شگفت‌انگیزترین همه، تکنولوژی طبیعت گرایی است که توسط برخی نژاد های گم شده، پیش از سرآغاز توافق شده‌ی تمدن، توسعه یافته بود، پیش از سرآغازی که از میان هزاره سر برافراشت تا نقشی بالقوه موثر و محوری در زمان حال حاضر ما داشته باشد.

این و دیگر مکاشفات ، گمانه زنی‌های صرف نبوده بلکه بر شواهدی تکیه کرده‌اند که حکایت از این دارد که مصر و آمریکای مرکزی تحت تأثیر آتلانتیس بوده‌اند . همان‌طور که در چهار کتاب منتشر شده از اینجانب درباره این موضوع بحث کرده‌ام ، بررسی درست و حسابی شواهد نشان می‌دهد که آتلانتیسی ها فرهنگی مقتضی خلق کرده بودند ؛ تمدنی که از برخی جهات مافوق و در بسیاری از جنبه‌ها کاملاً متفاوت از تمدن ما بوده . اما فن آوری قدرتمندی که داشته‌اند هر چقدر هم قوی بوده نتوانسته از فراموشی و به قلمرو افسانه رانده شدن آتلانتیسی ها جلوگیری کند . همه این‌ها از حدود پنج هزار سال پیش شروع شده و با رشد و گسترش فرهنگی متعالی همراه بوده .

تقدیر این نژاد گم‌شده و هدف نهایی هرم بزرگی که ساخته‌اند نقش و نگارهای در هم آمیخته‌ای هستند که آشکارا ریشه‌های تمدن ما را هدف گرفته‌اند . کسانی که ریشه‌شان در شن‌های مصر پنهان نشده بلکه در اعماق تاریخ اقیانوسی قرار دارد که نامش از میهن گم‌شده بشریت مشتق شده . (اتلس . اتلانیتیس) .

^۱ . به سیستمی گفته می‌شود که ابعادی بیش از ابعاد طبیعی که در جهان ما یافت می‌شود داشته باشد . م

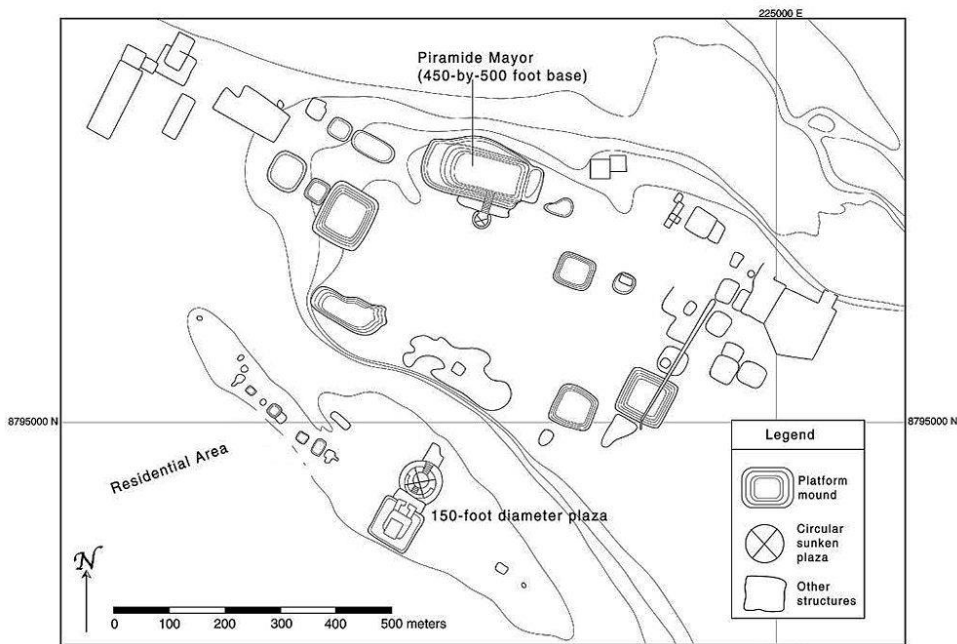
کارال

(مجتمع هرمی) ترجمه : مهر

دره Caral-Supe تقریباً بین ۲۶۰۰ تا ۲۰۰۰ میلادی آباد شده. کارال را کاوشگرانش قدیمی ترین مرکز مدنی در آمریکا توصیف کرده اند، ادعایی که با کشف مناطق باستانی حتی قدیمی تر در این حوالی به چالش کشیده شده.



در ۲۶۰۰ پیش از میلاد این قدیمی ترین مرکز تمدن در آمریکا است. از quipu / کیپو^۱ (سیستم گرهی مورد استفاده در تمدن های آندی برای ثبت اطلاعات) در این منطقه که از نظر فرهنگی شبیه به اینکاهای مابعد بوده پیداشده. نقشه شهری و برخی از اجزایش شامل ساختارهای هرمی و محل اقامت بزرگان به وضوح شواهدی از کارکردهای آئینی و استفاده از معماری عظیم را نشان می دهد که شش ساختار هرمی بزرگ را شامل می شود.



Caral, Peru
Map of central zone

^۱ ابزار ابداعی از سوی اینکاها بوده که برای محاسبه و ثبت اطلاعات از آن استفاده می شده. کیپو رشته هایی از نخ بوده که از پشم شتر لاما بدست می آمده و بوسیله گره ها و رنگ ها و بافت های متفاوت نشانه های مختلفی را برای اهل استفاده از آن تداعی می نموده. م

در سال ۲۰۰۱ وقتی محققان با آزمایش کربن از مواد به دست آمده از این شهر قدمت آن را ۲۶۲۷ پیش از میلاد اعلام کردند کارال در سر خط خبرها قرار گرفت . همان زمانی که مصریان نخستین مجتمع هرمی شان را می ساختند . طراحی شهری نشان از وجود مناطقی در شهر می دهد که به دادوستد اختصاص داده شده بودند مناطقی برای فقرا و ثروتمندان . ۱۶۳ جریب از شهر ، مرکز اداری این تمدن بوده . منطقه ای که کارال و ۱۸ موقعیت قدیمی مشابه آن در Supe Valley واقع شده اند حال تمدن Caral-Supe نامیده می شود . برای این مهم شده که این مجموعه معرف قدیمی ترین تمدن مدنی شناخته شده در آمریکاست . به احتمال قریب به یقین یک هزار سال قبل از اولمک ها .

مرکز مجتمع کارال یک منطقه عمومی مرکزی را شامل می شود با شش سکوی هرمی شکل بزرگ که دور یک میدان عمومی غول آیا ساخته شده . بزرگ ترین این سکوها تقریباً ۶۰ پا ارتفاع دارد و شالوده آن ۴۵۰×۵۰۰ . همه این تپه های هرمی شکل طی یک یا دو دوره ساخته شده اند که از یک برنامه ریزی پیشرفته خبر می دهد که معمولاً با سطح سیاسی جامعه مرتبط است . معماری عمومی پله ها ، اتاق ها و حیاط ها و میدان ها سه گانه تو رفته از گستردگی مذهبی جامعه خبر می دهد . از ۱۸ پایگاه نزدیک کارال دو تا از ابعادی بیشتر از ۶۰ جریب را به خود اختصاص داده اند که همه آن ها از معماری معمول مشابه ای بهر منداند . به کمک یک سیستم آبیاری پیچیده آن ها توانسته اند در آب و هوایی بیابانی خشک ، کدو ، لویا و پنبه پرورش دهند .



اهرام سه گانه کارال

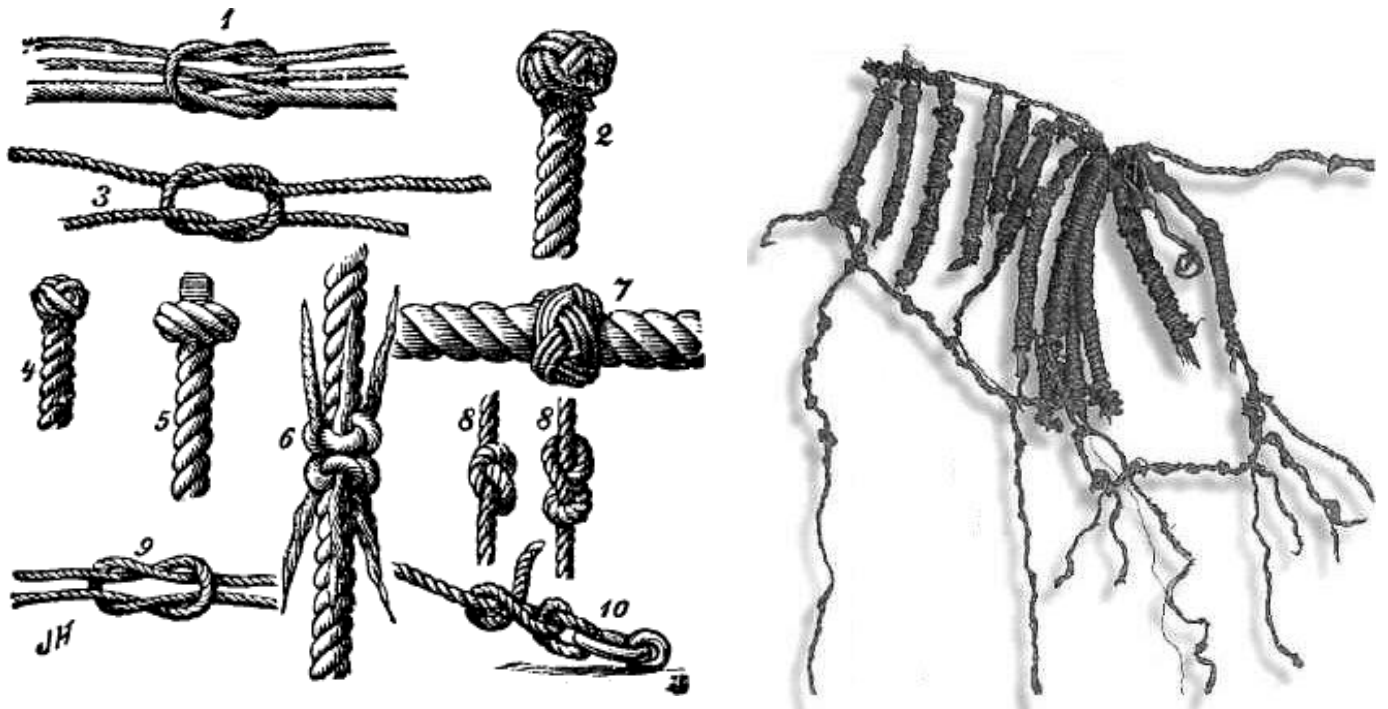
برای ساختن بناهایشان آن ها از فن shicra-bag به خوبی استفاده می کردند . ارتشی از کارگران برای کار طی مدتی طولانی گردهم می آمدند و از سبدهای ساخته شده از shicra استفاده می کردند . shicra علف بادوام شناخته شده ای در بلندی های بالای شهر بوده . علف ها را برای ساختن سبدهای بادوام گشاد به هم گره می زدند و آن ها را با تخته سنگ ها پر

می کردند و سپس در شیار طولانی پشت هر ردیف از طبقات هرم سبدهای پر از سنگ قرار داده می شد. در هر مرحله برای نگه داشتن و تقویت ساختار از این کیسه های پر از سنگ استفاده می شد و کارالی ها می توانستند با این روش ها ارتفاع هرم هایشان را تا ۷۰ پا برسانند. علف هایی که برای ساختن این سبدها استفاده می شده به باستان شناسان کمک فراوانی نموده که بتوانند گره قدمت این بناها را با استفاده از روش رادیو کربن بکشایند.



کیبوی کارال

شناخته شده بوده که اینکاها از سیستم پیچیده ای از ریسمان های گره خورده ای با رنگ های متفاوت به نام کیبوی استفاده می کرده اند. بسیاری از این کیبوها (که همچنین خپوس تلفظ می شود) توسط فاتحان اسپانیایی در قرن شانزدهم نابود شده اند اما حدود ۲۰۰ تا از آن ها که قدمتشان به قبل تر از حدود ۶۵۰ میلادی بر نمی گردد پیدا شده اند. کشف کیبوی تمدن کارال اگر بسترو قدمتهای اعلام شده درست باشند چند چیز را به ما یاد آوری شوند. نخست اینکه این شواهد اضافی نشان می دهند که احتمالاً کارال نسبت به تمدن اینکا پیشرو تر بوده (اگر چه اینکاها هم از سیستم کیبوی استفاده می کرده اند) دوم اینکه قدمت سنت استفاده از کیبوی حد اقل ۲۰۰۰ سال قدیمی تر از این مرحله بوده که ما شناخته ایم. سوم و مهم تر از همه اینکه اگر کیبوی در واقع نوعی ارتباط نوشتاری بوده پس می توان آن را بین قدیمی ترین اشکال نوشتن جای داد، فقط کمی جوان تر از خط میخی که در Uruk میان رودان شناسایی و قدمتش ۳۰۰۰ پیش از میلاد بر آورد شده.



یکی از باستان‌شناسان به نام شادی می‌گوید که :

کیپو بادوام بوده و رشته‌های نخ‌ی قهوه‌ای رنگش دور چوب‌های نازک پیچیده می‌شده . ما آن‌ها را همراه با مجموعه‌ای از پیشکشی‌ها پیدا کرده‌ایم که شامل سبدهایی با بافتی اسرارآمیز در اندازه‌های مختلف با لفافی از توری‌ها و سبدهای بافته شده از نی تازه دست نخورده می‌شده‌اند . ما مطمئن هستیم که اینها به کارال مربوط هستند چون آن‌ها را در ساختمانهای عمومی پیدا کرده ایم . وقتی که آن‌ها تصمیم می‌گرفته‌اند طبقه‌ای از بنا را دفن کرده و از بین ببرند و روی آن ساختمان دیگری بنا کنند پیشکشی‌ها بر سکوها قرار می‌داده‌اند .

کوکا در کارال

شواهدی در جهت استفاده از مواد مخدر و احتمال استفاده از آن برای افزایش غریزه جنسی در کارال پیدا شده . یکی از فرضیه‌ها این است که شاید پیدا شدن کوکا در کارال گواهی است بر اینکه از کارال به عنوان مرکز سازمان یافته‌ای برای رشد و پرورش و توزیع کوکا استفاده می‌شده . حفاریهای متقاعد کننده شادی (باستان‌شناس هرمی) نشان می‌دهد که از کارال به عنوان مرکز تجاری مهم منطقه‌ای مورد استفاده قرار می‌گرفته که محدوده فعالیتش از جنگلهای بارانی آمازون تا ارتفاعات آند را در برمی‌گرفته . شادی بقایایی از میوه *achiote* را در کارال پیدا کرده ، گیاهی که هنوز در جنگلهای انبوه و بارانی می‌روید و به عنوان تقویت کننده قوای جنسی به کار می‌رود . او همچنین گردنبندهایی ساخته شده از حلزون و دانه‌های گیاه کوکا را پیدا کرده که هیچ کدام بومی کارال به حساب نمی‌آیند .

فلوت‌های ساخته شده از جنس استخوان پرنده

۳۲ فلوت ساخت شده از استخوان‌های کرکس آمریکایی و پلیکان پیدا شده‌اند . فلوت‌های ساخته شده از استخوان پرنده گان جذب جهان باستان ما قبل عصر حجر را منعکس می‌کنند . شیپورهایی ساخته شده از استخوان‌های لاما و پاپا . (اولی شتری بی کوهان آمریکای جنوبی و دومی شتری بی کوهان پشم بلند آمریکایی م.) .



فلوت‌ها را بین اهرام ، داخل استادیوم بزرگ تو رفته پیدا کرده‌اند ، با اتاقهای کافی برای صدها نفر که برای انجمن گردهم بیایند . فلوت‌های ساخته‌شده از استخوان‌های بال پلیکان در گوشه ی معبد اصلی قرار داده شده بودند . آن‌ها را با دمیدن به سوراخ مرکزی و قرار دادن انگشتان دست بر سوراخهای سمت چپ راست می نواختند . در آوریل سال ۲۰۰۲ آن‌ها ۳۷ شیپور ساخته‌شده از استخوان‌های آهوی کوهی و لاما را پیدا کردند . به وضوح موسیقی نقش مهمی را در جامعه شان ایفا می کرده . بر اساس آزمایش رادیو کربن قدمت احتمالی برای فلوت‌ها با نوسان حدود ۲۱۷۰ تا ۹۰ پیش از میلاد در نظر گرفته شده .



یکی از دو استادیوم بزرگ تو رفته در کارال

هرم اعظم

بزرگ‌ترین سکوی هرمی، "هرم اعظم" است در ۱۶۰×۱۵۰ متر عرض و ۱۸ متر ارتفاع. بزرگ‌ترین ساختار از شش سکو در شهر کارال، همگی ساخته شده از سنگ‌های بریده شده و مصالحی که از رودخانه جمع و با سبدهای نی حمل شده‌اند. دیوارهای بیرونی را با چند لایه از گچ‌های رنگی پوشانده‌اند. هرم اکبر (بزرگ‌تر) ساختمان کاملاً بزرگی است که در نقشه شهری کارال در موقعیت برتری قرار گرفته. گفته شده که صاحب منصبانی که بر قسمت مرتفع تر هرم می‌ایستادند نه فقط می‌توانستند کلیه فعالیت‌های شهر را رصد کنند بلکه می‌توانستند بخش اعظمی از منطقه اصلی میانی دره را نیز زیر نظر داشته باشند. در این مقر جسد مرد جوانی پیدا شده که احتمالاً به احترام خدایان بومی قربانی شده بوده. باستان‌شناس ما همچنین دیوارهایی را کشف کرده که روی آن‌ها رابا گردنبندها و اشکال کوچکی ساخته شده از دندان کوسه تزئین کرده بودند. راه‌پله گسترده ۲۹ فوتی مجموعه‌ای از اتاق‌ها را آشکار می‌کند که اتاق میانی و مذبح مقدس را شامل می‌شود. مذبح (قربانگاه) حرفه کوچکی در اتاق بوده که پیشکش‌ها در آن سوزانده می‌شدند.



ستون سنگی Huanca

Huanca به معنی "سنگ ایستاده" است. ستون سنگی جالب توجه ای به ارتفاع دو متر و پانزده سانتی متر مستقیماً رو به شمال هرم Huanca. از این رو خود به جنبه‌های نجومی و آئینی زندگی در کارال مربوط می‌شود. علاوه بر این در سراسر راه‌پله اصلی هرم مهم Huanca می‌توان این ستون‌های سنگی را پیدا کرد. باستان‌شناسان بر این اعتقادند که از این ستون‌های سنگی برای اهداف آئینی و نجومی استفاده می‌شده. ستون سنگی حدوداً دو متری به نام La Huanca پیدا شده که مشخص شده با هرم‌های مجاورش به نام‌های Galeria و Huanca مربوط بوده. گفته شده که زاویه سنگ تا نوک این دو هرم که به موقعیت انقلابین تابستانی و زمستانی اشاره دارد حدود ۴۰ درجه است.



منبع :

<http://www.ancient-wisdom.co.uk/perucaral.htm>

١). NYtimes.com, "Archaeological Site in Peru Is Called Oldest City in Americas"

Public release date: ٢٧-Apr-٢٠٠١ The New York Times

٢). <http://whc.unesco.org/en/news/٥٣٤>

٣). http://www.msnbc.msn.com/id/١٥٣٥٠٠٥٨/ns/travel-destination_travel/t/explore-perus-oldest-city/

٤). http://www.flutopedia.com/dev_flutes_americas.htm

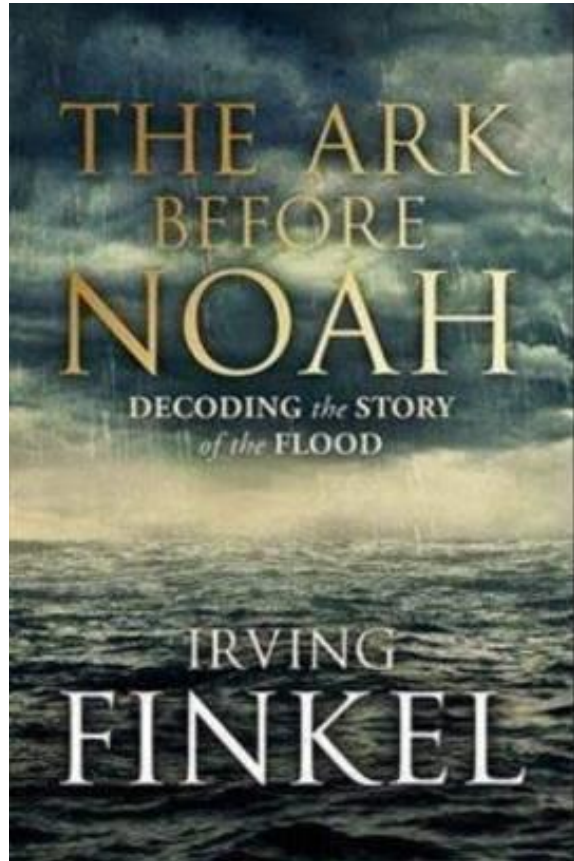
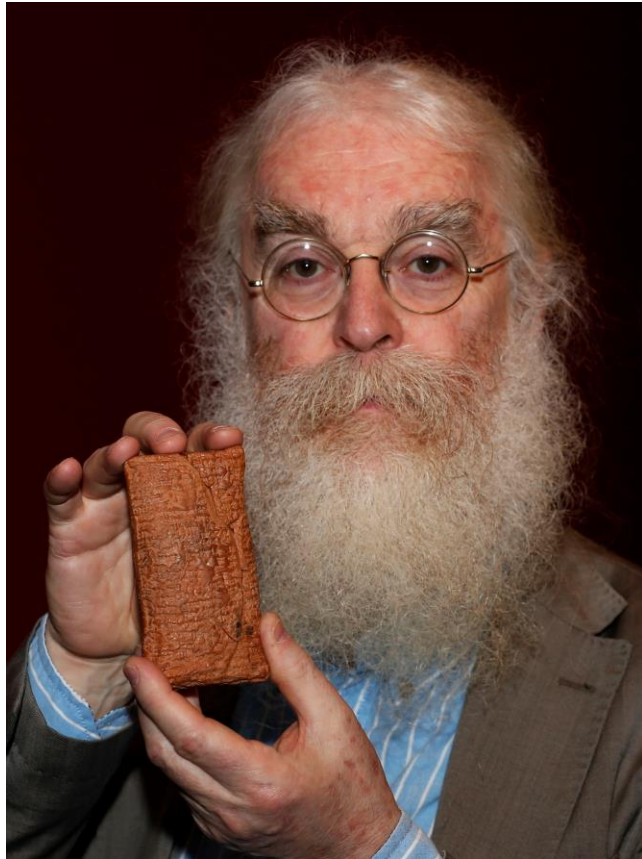
٥). http://www.indiana.edu/~arch/saa/matrix/saa/saa_mod٠٣.html

٦). <http://www.delange.org/Caral/Caral.htm>

٧). <http://www.perutourism.com/newsletter٢/caral.htm>

<https://www.facebook.com/Lostbookofenki>

در پیشگاه کشتی نوح



اروینگ لئونارد فینکل (زاده سپتامبر ۱۹۵۱)

فیلولوژیست^۱ و آشورشناس و سومر شناس. او در حال حاضر دستیار متصدی زبان‌ها و فرهنگ‌ها و کتیبه‌های میان‌رودان باستان در بخش خاورمیانه موزه بریتانیا است. جایی که او را به‌عنوان متخصص کتیبه‌های میخی و الواح گلی میان‌رودانی می‌شناسند. او عضو افتخاری مؤسسه باستان‌شناسی دانشگاه بیرمنگام و عضو شورای جامعه باستانی انگلو-اسرائیل است.

^۱ لغت‌شناسی، فیلولوژی یا متن‌شناسی دانش مطالعه و نوشته در منابع تاریخی، با توجه به ترکیب جنبه‌های ادبی، تاریخی، و زبان‌شناختی آن است. فیلولوژی کلاسیک به دانش فیلولوژی یونانی، لاتین، و سانسکریت گفته می‌شود. فیلولوژی کلاسیک پیش از فیلولوژی، و در زمان اومانیسیم دوران نوزایش اروپا، شکل گرفت، اما بعدها با فیلولوژی زبان‌های اروپایی (آلمانی، سلتیک، اسلاوی، و دیگرها) و زبان‌های ناروپایی (سانسکریت، پارسی، عربی، چینی، و دیگرها) ادغام شد. مطالعات هند-اروپایی به فیلولوژی زبان‌های هند-اروپایی و مطالعات تطبیقی گفته می‌شود.

دیوار دیوار!

نی، دیوار، دیوارنی!

آترا هسیس به نصیحتم توجه کن

تومی توانی برای همیشه زنده بمانی!

خانهات ویران خواهد شد، کشتی بساز

مایملکت را رها کن و زندگیات را نجات بده

خطوط آغازین لوح کشتی / the Ark Tablet



پشت و روی لوح کشتی

در قرن نوزدهم بود که معلوم شد بین حکایت کشتی در کتاب مقدس و بخشی از داستان میان‌رودانی حماسه گیلگمش شباهت‌های عجیبی وجود دارد .
جرج اسمیت در ۱۸۷۲ این نکته را حین ترجمه الواح طوفان کشف کرد



تصویری از جرج اسمیت در سالی که فوت کرد ۱۸۷۶
در ماجرای گیلگمش از جانب خدا Ea اوتناپیشتم قهرمان مسئولیت نجات انسان‌ها و حیوانات از طوفان ویران‌کننده را بر عهده می‌گیرد .
همچون نوح ، اوتناپیشتم کشتی می‌سازد و آن را با حیوانات پر و محل اقامتی برای خود بالای کوهی بنا می‌کند .
همچون نوح ، اوتناپیشتم هم سه بار پرندگانی را به‌صورت آزمایشی می‌فرستد تا ببیند که طوفان فروکش کرده یا نه .

ابتدا قمری بیرون آوردم و آزادش کردم

اما قمری رفت و برگشت

جایی برای نشستن (خشکی) پیدا نکرد و بازگشت

پرستویی بیرون آوردم و آزادش کردم

پرستو هم رفت و برگشت

و جایی برای نشستن (خشکی) پیدا نکرد و بازگشت

کلاغی بیرون آوردم و آزادش کردم

کلاغ رفت و دید که آبها فروکش کرده‌اند

فرود آمد و چیزی برای خوردن پیدا کرد و بازنگشت

(گیلگمش بخش چهاردهم به نقل از کتاب در پیشگاه کشتی نوح)

کاملاً امکان‌پذیر است که داستان پیدایش مستقیماً از حماسه گیلگمش اقتباس شده باشد. کتاب در پیشگاه کشتی نوح توضیح می‌دهد که حماسه گیلگمش تنها داستان مربوط به طوفان در میان‌رودان نیست که ما در اختیار داریم. در واقع دو نسخه دیگر هم هستند که خود الهام‌بخش نسخه‌های بعدی ماجرای گیلگمش بوده‌اند:

داستان طوفان در نسخه سومری و حماسه آتراهسیس

این دو داستان بر الواحی تکه‌پاره شده از اینجا و آنجا پیدا و جمع‌آوری شده. از دوره‌های متفاوت حفظ‌شده‌اند و محققان برای احیاء و بازسازی حکایتشان این تکه‌ها را در کنار هم قرار داده‌اند.

" در پیشگاه کشتی نوح " توسط اروینگ فینکل (موزه دار بخش خاورمیانه در موزه بریتانیا) نوشته شده و به کشف و ترجمه نویسنده از آنچه او " لوح کشتی " می‌نامد پرداخته؛ این لوح یک نسخه قدیمی و نسبتاً کامل از داستان آتراهسیس است که قدمت آن به ۱۷۰۰-۱۹۰۰ پیش از میلاد برمی‌گردد که پرتوی تازه‌ای بر حکایت طوفان کتاب مقدس و ریشه‌های میان‌رودانی اش انداخته. همچنین خود کتاب سابقه به‌غایت ارزشمندی درباره خط میخی و فرهنگ و مذهب میان‌رودان باستان فراهم کرده.

(عبارت cuneiform / میخی از عبارت لاتین cuneus اقتباس شده)

میخی خطی است که زبانهای سومر و آکدی از آن برای نوشتن استفاده می‌کرده‌اند. آشوری‌ها و بابلی‌ها در شمال و جنوب هم از زبان آکدی استفاده می‌کرده‌اند.

کتاب فینکل کتابی است جذاب و خواندنی با اطلاعات تاریخی متنوع و مناسب همراه با حکایت‌های جالبی از حرفه فینکل و سرشار از حس بی‌غل و غش و شوخ طبعانه نویسنده.

در اینجا برخی از نکات کلیدی کتاب را ذکر می‌کنیم:

حماسه آتراهسیس

حماسه آتراهسیس ماجرای نجات حیات از شر طوفانی است که توسط خدایان فرستاده شده. طبق آتراهسیس در اصل انسان‌ها به‌عنوان برده خدایان خلق شده بودند اما چون هنوز مرگ ابداع نشده بود خیلی زود زادوولد کرده و زیاد و از کنترل خارج شدند.

انلیل عصبانی شد و گفت:

" سروصدای بشر برای من آزاردهنده است با دادو فریاد آنها خواب به چشمم نمی‌آید "

پس خدا انلیل تصمیم گرفت که طی سه مرحله بشریت را نابود کند:

اول با فرستادن طاعون

دوم جلوگیری از بارش باران برای ایجاد قحطی و خشکسالی

سوم ارسال یک طوفان مخرب

اگرچه هر کدام از این تلاش‌ها توسط خدا انکی خنثی شدند اما کار که به اقدام سوم رسید، انکی، آترا هسیس قهرمان را آگاه کرد و به او هشدار داد که قایق بزرگی بسازد و زندگی خود و خانواده‌اش و جفت هر حیوانی را نجات دهد.

لوح کشتی در واقع به ما می‌گوید که حیات دوبه‌دو به عرشه کشتی برده شده و از این نظر شبیه داستان نوح است. این از جزئیاتی است که در بعضی از نسخه‌های آترا هسیس وجود ندارد. در نهایت آترا هسیس موفق می‌شود و بقیه خدایان به اندازه کافی از مداخله انکی راضی بوده‌اند که به آترهسیس و خانواده‌اش نامیرایی را پاداش دهند. اگرچه مرگ برای بقیه انسان‌ها طراحی شده بود تا از تعداد آنها در آینده کاسته شود.

فینکل به‌وضوح همسویی بین داستان آترا هسیس و داستان ثبت‌شده بر لوح یازدهم و بخش پایانی حماسه گیلگمش را توضیح می‌دهد و به این نتیجه می‌رسد که تقریباً به‌یقین دومی (حماسه گیلگمش) از اولی (حماسه آترهسیس) اقتباس شده. یکی از شباهت‌های خیلی جالب این است که در داستان گیلگمش اوتنایپیشتم نیروی کار مورد نیازش برای ساخت کشتی را در کنار دروازه آترا هسیس دورهم جمع کرده. (شبیه به داستان قدیمی بابلی آترا هسیس که به ما می‌گوید آترا هسیس پس از دریافت فرمان انکی بزرگان را در دروازه‌اش جمع کرد). اما نام آترهسیس در داستان اصلی به متن جدید منتقل نشده و به نظر می‌رسد که اشتباهی رخ داده باشد و این به‌وضوح پای اقتباس را پیش می‌کشد.

در ضمن در حالی که برخی از صنعت‌کاران اوتنایپیشتم به کشتی برده می‌شوند تا در امان باشند، نیروی کار آترهسیس در طوفان غرق می‌شود. مهمانی خداحافظی آترا هسیس برای کارگزارانش به شکل دلخراش و جگرسوزی در لوح کشتی توصیف شده.

اما کشتی چه شکلی داشته؟

اغلب تصور ما از کشتی نوح همان چیزی است که در فیلم‌ها و بسیاری از کتاب‌های رایج به تصویر کشیده شده.



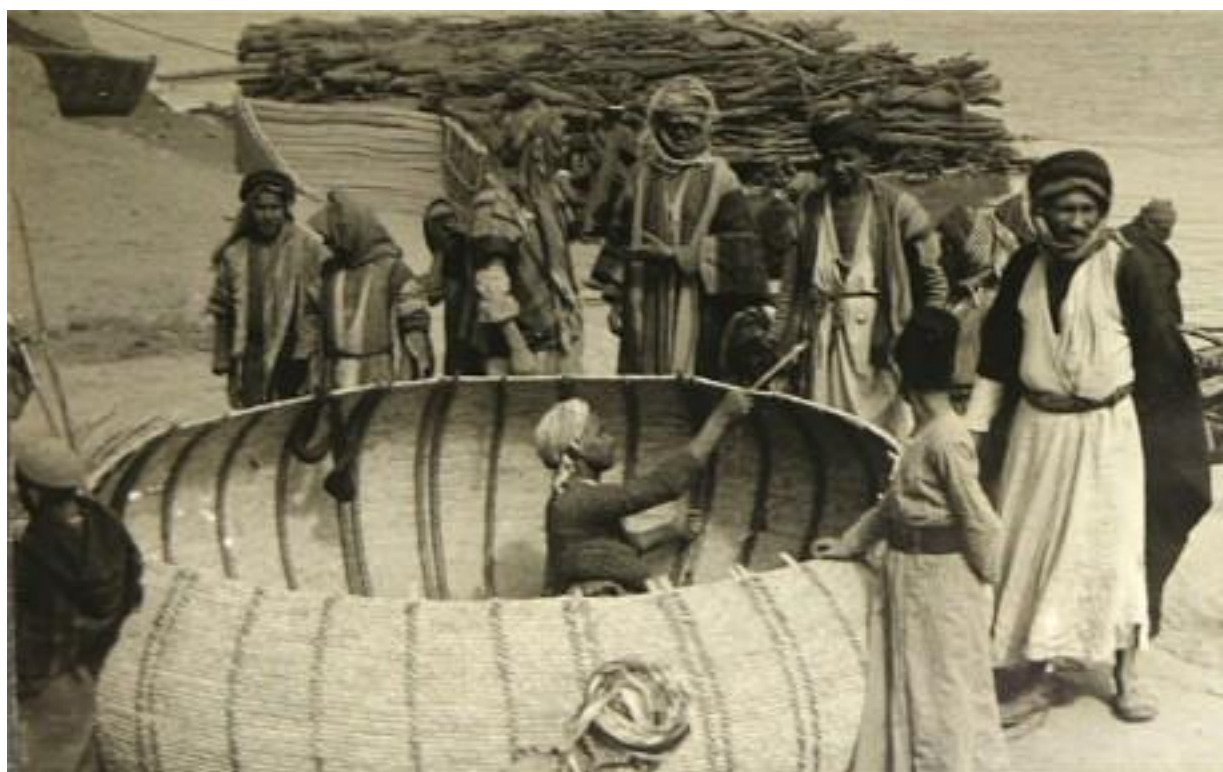


اما دکتر فینکل توضیح می‌دهد که در واقع دستورالعمل انکی به آترا هسیس برای ساخت کشتی در لوح کشتی آمده:

" کشتی را طبق نقشه مدور بساز آنچنان که طول و عرض آن مساوی باشد " .
و برای توصیف coracle / کوراکل (یکجور کرجی که از جگن یا بید ساخته دورش را چرم یا پوست می‌گرفتند و مدور می‌ساختند . م) از آن نوع که تا دوران اخیر هم در میان رودان استفاده می‌شده جزئیات زیادی ارائه می‌شود . کوراکلها قایق‌های مدوری هستند که برای حمل مردم و بارهایشان روی رودخانه‌ها از آنها استفاده می‌شد . هر دوت مورخ یونانی تأیید می‌کند که در دوران باستان از این نوع قایق‌ها در بابل استفاده می‌شده (او به ما می‌گوید که چگونه آنها از یک وسیله مدوری به شکل قایق برای حمل احشام استفاده می‌کرده‌اند) .



نمونه استفاده از کورا کلها در مصر



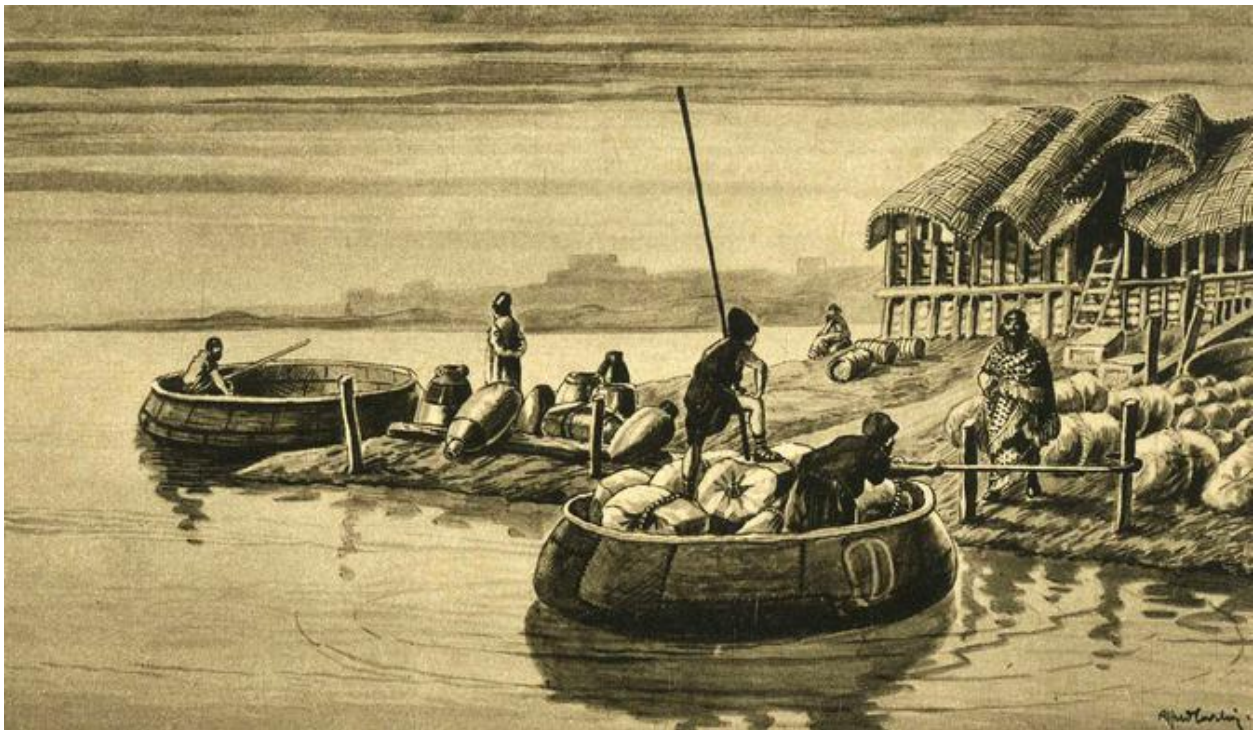
استفاده از کورا کلها در عراق



I natanti alveolari di paglia intrecciata navigano sul Tigri

Un natante alveolare di paglia intrecciata naviga sul Tigri. I natanti alveolari sono, nei paesi orientali, una specie di canoa di paglia, che viene usata per trasportare le merci e le persone. Sono fatti di paglia intrecciata e sono molto leggeri e resistenti. Sono usati per trasportare le merci e le persone sui fiumi e sui laghi. Sono molto comodi e pratici. Sono usati per trasportare le merci e le persone sui fiumi e sui laghi. Sono molto comodi e pratici. Sono usati per trasportare le merci e le persone sui fiumi e sui laghi. Sono molto comodi e pratici.

1899



از آنها در جنگ‌ها استفاده می‌شده و در صحنه‌های نبرد حجاری شده بر دیوارهای کاخ‌های آشوری هم دیده می‌شوند .



به نحوه غواصی و وسیله‌ای که برای تنفس استفاده کرده‌اند توجه کنید





قیر گونی یک کوراگل

فینکل جزئیات بسیاری را از دل لوح کشتی بیرون کشیده که نحوه ساخت کشتی را توضیح می‌دهند. خیلی شبیه به نحوه ساخت کوراگل‌ها در عراق. ایده ساخت یک کوراگل گول‌آسا منطقی بوده چون چنین کشتی مدوری در چنان طوفانی مثل یک چوب‌پنبه بر آب شناور می‌شده و می‌توانسته جان سالم به دربرد و قرار نبوده که به‌سوی مقصد خاصی حرکت کند.



از سوی دیگر کشتی در حماسه گیلگمش به شکل مکعب مستطیل به تصویر کشیده شده (تا حدی یک کشتی غلو شده شش طبقه مکعب مستطیلی). این سؤال مطرح می‌شود که چگونه و چرا شکل کشتی از دایره به مکعب مستطیل تغییر داده شده ؟

فینکل بر این نظر است که کشتی اوتناپیشتم مدور بوده . طبق نظر فینکل جمله‌ای در حماسه گیلگمش وجود دارد به این مضمون که :

" در یک محوطه یک جریبی که ده میله در هر سویش نصب شده بود "

که می‌تواند ترجمه شود :

" یک محوطه مدور یک جریبی که ده میله در هر سویش نصب شده بود "

این مفهوم محتمل تر به نظر می‌شد . غیرازاین ، شرحی که از کشتی در حماسه گیلگمش و لوح کشتی داده شده خیلی به هم شبیه هستند .

کشتی در کجا به گل نشسته ؟

عقیده رایج این است که کشتی بر کوه آراتات به گل نشسته (حال در ترکیه) درواقع چند باری می‌شود که کشتی نوح را پیدا کرده‌اند . درواقع کتاب مقدس با دقت و وسواس بر به گل نشستن کشتی در کوه‌های آراتات تأکید می‌کند :

" آب‌ها پس از صد و پنجاه روز پایین آمد و در هفدهمین روز ماه هفتم کشتی بر کوه‌های آراتات باز ایستاد "

پیدایش ۵-۳: ۸ ترجمه پیروز سیار

متن به‌عوض اینکه از یک کوه حرف بزند از سلسله جبال می‌گوید . بیشتر شبیه اینکه بخواهیم از رشته‌کوه‌های راکي یا آلپ حرف بزنیم . درهرحال واضح نیست که نام امروزی آراتات همان محلی است که کشتی نوح در دوران باستان بر آن به گل نشسته یا جای دیگری بوده (نام ارمنی کوه Massis است) .

فینکل شواهد جالبی را در این خصوص ارائه می‌کند که ممکن است به گل نشستن کشتی در این منطقه هم از اسطوره‌های میان‌رودانی اقتباس شده باشد . موزه بریتانیا در مجموعه‌اش یک نقشه بابلی از جهان را دارد . جهان چون یک دیسک مسطح^۲ به تصویر کشیده شده که دورتادور آن را کوه‌های حاوی موجودات اسطوره‌ای و عجیب‌وغریب پر کرده‌اند .

^۲ . بخشی از باستان شناسی کلاسیک هنوز بر این اعتقاد است که در دنیای باستان معتقد بودند که جهان چون یک دیسک مسطح

در میان توصیفی که از این کوهها شده می‌توانیم بقایای یک کشتی را پیدا کنیم که توگویی مستقیماً از دل داستان آترا هسیس بیرون کشیده شده و حاکی از این است که به‌احتمال‌زیاد محل اصلی به گل نشستن کشتی افسانه‌ای آترا هسیس بوده .

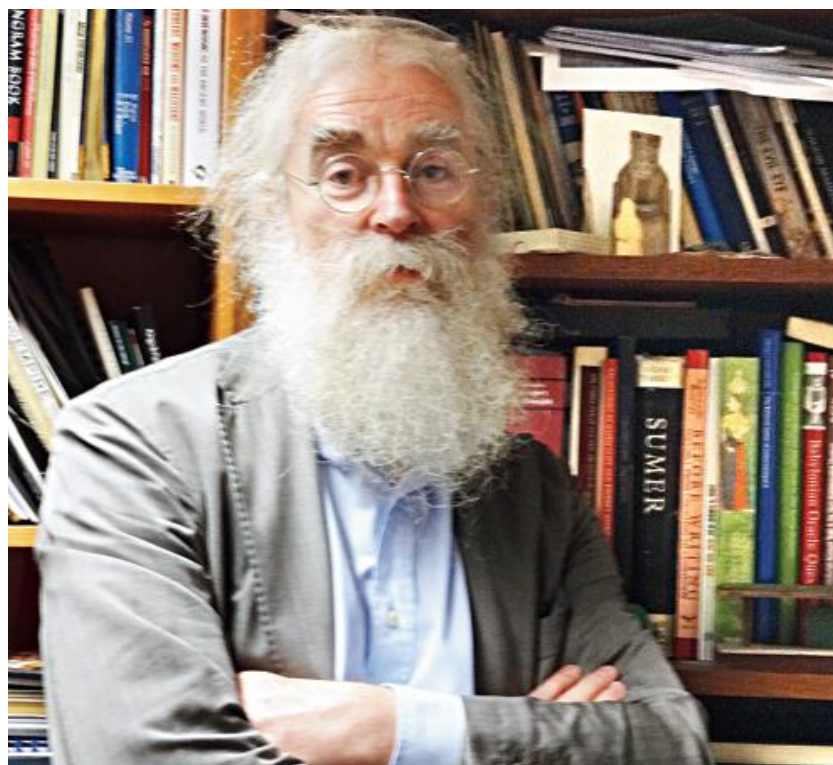
این کوهها با گذر از Urartu قابل‌دسترس بوده‌اند . (قلمرویی در شمال شرقی میان‌رودان که نامش از نظر آوایی بسیار شبیه Ararat است) . بنابراین محل به گل نشستن کشتی نوح در Ararat می‌تواند از جایی در فراسوی Urartu به‌جایی در خود Urartu تغییر کند .

آنچنان که فینکل در کتابش با جزئیات فراوان توضیح داده این نخستین بار نیست که محل به گل نشستن کشتی جابه‌جاشده .

اما گزارش کتاب مقدس از کجا اقتباس شده ؟

الواحی که حاوی اسطوره آتراهسیس هستند از نظر قدمت صدها سال از حکایت کتاب مقدس قدیمی‌تر هستند . محتملاً تنها اسطوره‌ای که بر حکایت کتاب مقدس درباره طوفان تأثیر مستقیم گذاشته . ماجرای شاه آکدی سارگون که در دوران نوزادی درون یک سبد گذاشته‌شده و بر رودی رهانده شده‌های بسیاری به داستان موسی در خروج دارد (البته حکایت سارگون بسیار قدیمی‌تر است . م)

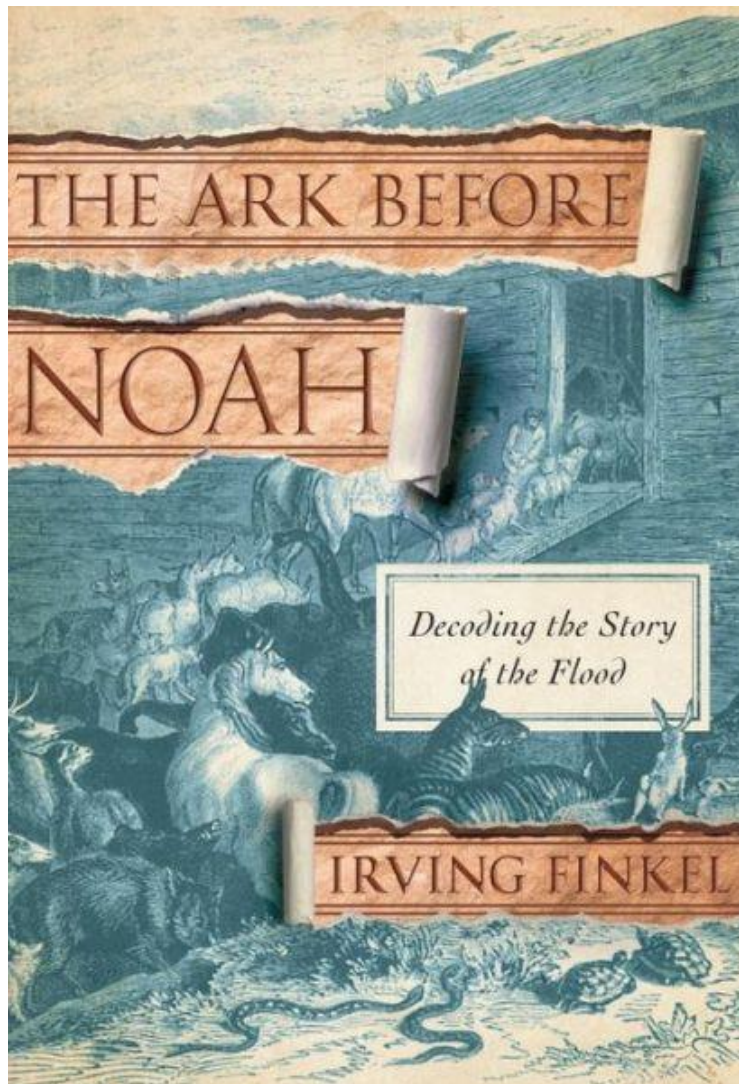
بابلی‌ها هم روایت خودشان را از عمر طولانی برخی انسان‌ها دارند . قهرمان‌هایی با طول عمرهای استثنایی که بسیار شبیه عمر طولانی شخصیت‌هایی چون آدم ، انوچ و متوشالح در فصل‌های ابتدایی کتاب پیدایش است . دقیقاً نویسندگان کتاب مقدس چگونه با این روایت‌ها آشنا شده‌اند ؟



به اعتقاد فینکل این آشنایی مربوط به زمانی بین ۵۳۸-۵۸۶ پیش از میلاد بوده که طی آن عبرانی ها در تبعید بابل به سر می‌بردند . کتاب دانیل (دانیال) در بارگاه Nebuchadnezzar II تهیه شده که از نظر زمانی می‌شود قرن دوم پیش از میلاد . در کتاب دانیال (۵-۳ : ۱) گفته شده که چگونه عبرانی هایی را به خدمت دربار برده‌اند تا ادبیات و زبان بابلی از جمله خواندن و نوشتن خطی میخی را بیاموزند . اگر چنین تلاشی برای جذب روشنفکران یهود رخ داده باشد بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت که نقطه عطفِ برخورد این روشنفکران با داستان بابلی ، الهام‌بخش آنها برای نوشتن ماجراهای کتاب مقدس بوده .

فینکل به کتب درسی ما اشاره می‌کند که حاوی افسانه سارگون و حماسه گیلگمش و عمر طولانی انسان است . و اینکه حتماً معلم‌هایی که این کتاب‌ها را تدریس می‌کنند هم این ماجراها را خوانده‌اند .

فینکل با توجه به برخی شواهد بحث‌برانگیز در کتاب دانیال به این نتیجه رسیده که این کتاب صدها سال بعد از تبعید نوشته شده اما این ایده چندان جدی گرفته نشده و بعید به نظر رسیده . گفتنی است که برخی از محققان نیز نشان داده‌اند که بخش‌های مربوط به تبعید و آنچه در کاخ سلطنتی می‌گذرد قبل از بخش‌های مکاشفه‌ای و پیش‌گویانه کتاب تدوین شده (احتمالاً در دوره جدیدتر بین ۳۳۳ - ۴۵۰ پیش از میلاد در دوران حاکمیت امپراتوری ایران) .



VIP Channel

کانال اختصاصی ترجمه‌های «مهر»

The Lost Book

کتاب گمشده

کانال مخصوص مشترکین ویژه VIP



با مقاله‌ها و آثاری در زمینه:

باستان‌شناسی ممنوعه، یوفولوژی و تاریخ مجهول



ارایه مطالب اختصاصی و ویژه

فقط برای اعضا و مشترکین عضو کانال



جهت عضویت در کانال اختصاصی با ایمیل زیر در تماس باشید

nibiru1356@gmail.com

با پرداخت مبلغ اشتراک ماهانه 4000 تومان عضو ویژه و دائمی
کانال اختصاصی کتاب گمشده شوید و از مطالب آن استفاده نمایید.



آدرس کانال عمومی کتاب گمشده :

<https://telegram.me/thelostbook>

Date: Friday 15th February 2013

Time: 5:30 for 6:00pm

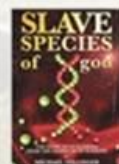
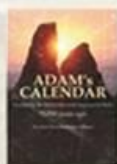
Venue name and address:

Serendipity Home of Wellbeing,
Somhlolo Road, Siphefu Street.

Kent Rock, Swaziland

For bookings call: 00268-4050452/00268-6676246

or email: info@serendipityhow.net



A special presentation by South African scientist, author and explorer

Michael Tellingner

"LONG BEFORE THE EGYPTIANS EVER SAW LIGHT OF DAY, AN ADVANCED CIVILIZATION OF HUMANS LIVED IN SOUTHERN AFRICA...MINING GOLD."

Vanished Civilizations of Southern Africa

Evidence of Anunnaki Presence on Earth

Lost City of Enki

Advanced knowledge of Free Energy &
Sacred Geometry by the Ancients

Rise of Global Consciousness

Contributionism-A World without Money

FROM WHERE DID HUMANKIND SUDDENLY APPEAR AROUND 200 000 YEARS AGO?
WHY HAS HUMANKIND BEEN SO OBSESSED WITH GOLD SINCE THE EARLIEST OF TIME?

TICKETS R20, BOOKING ESSENTIAL

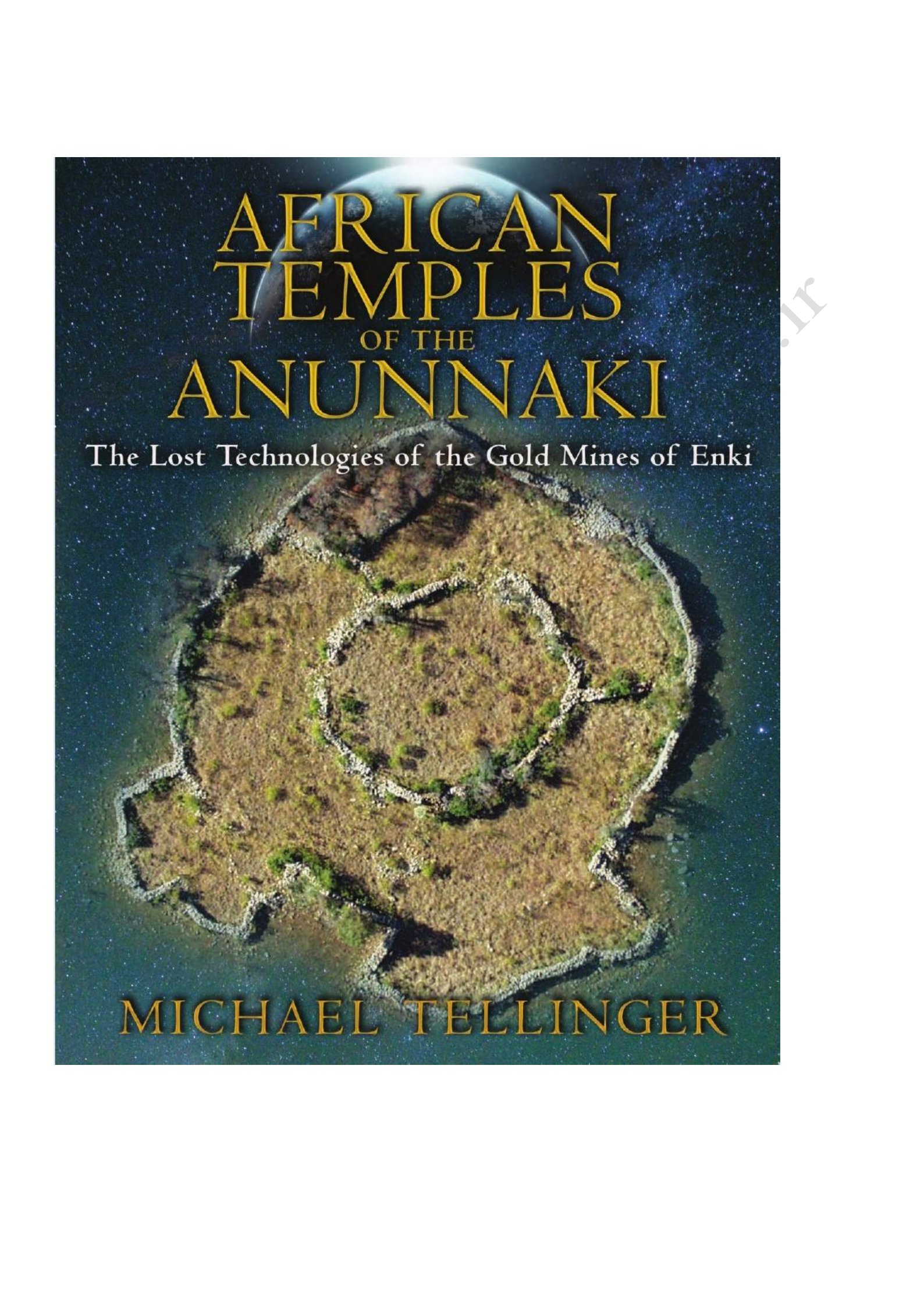
available at Serendipity and Montessori School



مایکل تلینگر

نویسنده ، دانشمند و مکتشف و در واقع ایندیانا جونز دنیای واقعی . کسی است که اکتشافات پیشروانه ای درباره تمدن‌های باستانی از میان رفته در نوک جنوبی آفریقا داشته . تلاش‌های مستمر و رویکرد تحلیلی - علمی او شواهد نوین خیره‌کننده‌ای برای ما فراهم نموده که مجبورمان می‌کند درباره منشاء بشریت تجدیدنظر کرده و کتاب‌های تاریخمان را بازنویسی کنیم .

محققان درباره نخستین تمدن بر زمین این‌گونه به ما گفته‌اند که آن در سرزمینی به نام سومر در ۶۰۰۰ سال پیش ظهور کرده . باستان‌شناسی نوین و کشفیات علمی که توسط مایکل تلینگر و جان هین و تیمی از دانشمندان پیشتاز صورت گرفته نشان می‌دهد که سومریان و حتی مصریان ، همه دانششان را از یک تمدن قدیمی تر که در دماغه جنوبی آفریقا طی بیش از ۲۰۰۰۰۰ سال قبل می‌زیسته به ارث برده‌اند .



AFRICAN TEMPLES OF THE ANUNNAKI

The Lost Technologies of the Gold Mines of Enki

MICHAEL TELLINGER

درباره کتاب

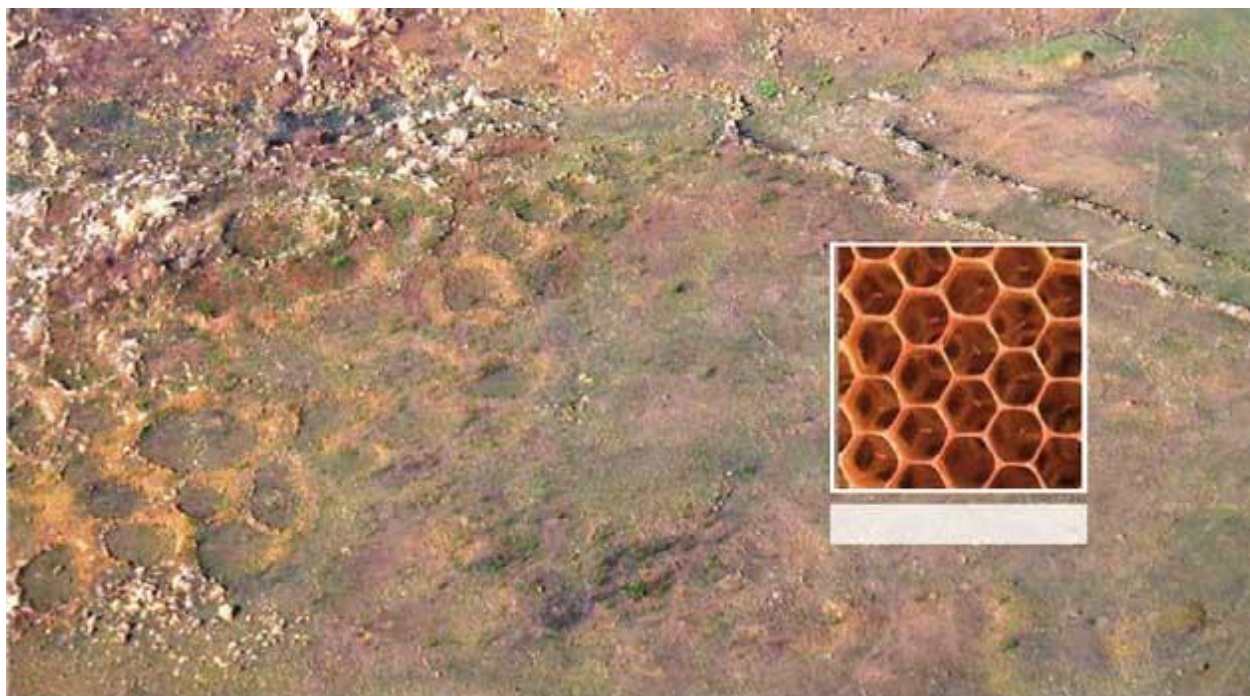
معابد آفریقایی آنوناکی : فناوری‌های گمشده معادن طلای انکی

شواهد باستان‌شناسی از تمدنی پیشرفته بر دماغه جنوبی آفریقا که ۲۰۰۰۰۰ سال جلوتر از سومر و مصر بوده .



<http://nostb>

شامل بیش از ۲۵۰ عکس کاملاً رنگی از خرابه‌های سنگی دایره‌ای شکل در آفریقای جنوبی ، جاده‌های باستانی ، معادن ماقبل تاریخی و اهرام بزرگ و نخستین ابوالهول !



این کتاب مشخص می‌کند که چگونه این پایگاه‌های با قدمت ۲۰۰۰۰۰ ساله کاملاً با عملیات استخراج طلا و شهر انکی که سومریان شرح داده‌اند جور در می‌آید .

بیش از ۲۵۰ عکس بدیع کاملاً رنگی ، مایکل تلینگر هزاران سند از خرابه‌های سنگی دایره‌ای شکل ، سنگ‌های یکپارچه ، جاده‌های باستانی و اراضی به هم چسبیده کشاورزی ، معادن ماقبل تاریخی در آفریقای جنوبی را فراهم نموده . او نشان می‌دهد که چگونه این معادن قدیمی ۲۰۰۰۰۰ ساله کاملاً با توصیفات سومریان از آبیزو ، سرزمین نخستین مردم جور در می‌آید [سرزمینی که] عملیات معدن کاوی وسیع آنوناکی از سیاره دوازدهم ، نیبیرو را به خود دیده و شهر آنوناکی که انکی رهبرش بوده .

با عکس‌هایی که از بالا گرفته شده ، تلینگر نشان می‌دهد که چگونه دواير سنگی بزرگ و مجموعه‌ای از جاده‌ها طبق اصول هندسه مقدس ساخته شده و نمایانگر بقایای فناوری تسلا گونه‌ای است که برای تولید انرژی و حفر تونل‌های وسیع عمودی در زمین در جستجوی طلا به کار می‌رفته . تونلهایی که هنوز وجود دارند و اینکه چه کسی آن‌ها را ساخته تا به امروز یک راز محسوب می‌شده .

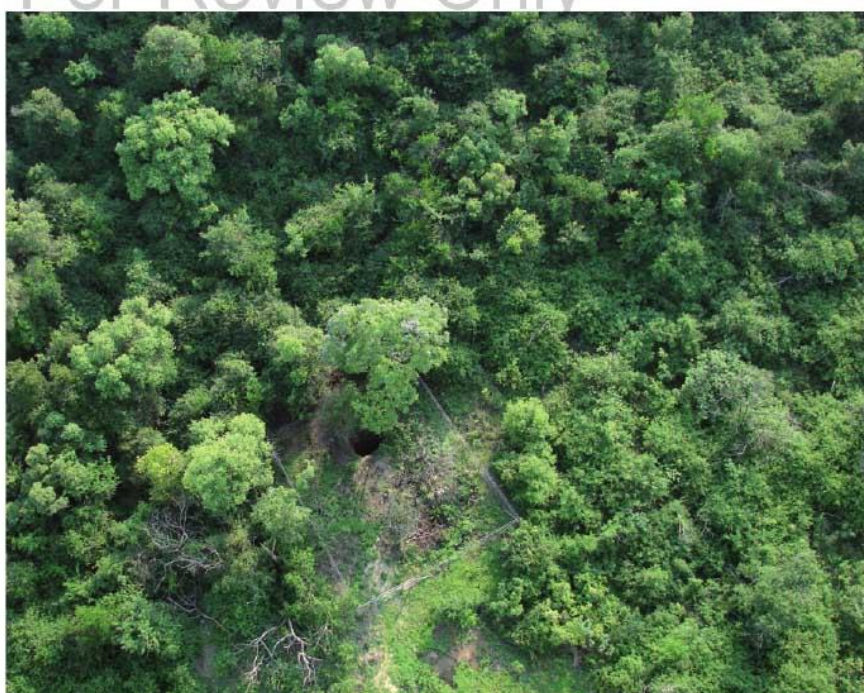
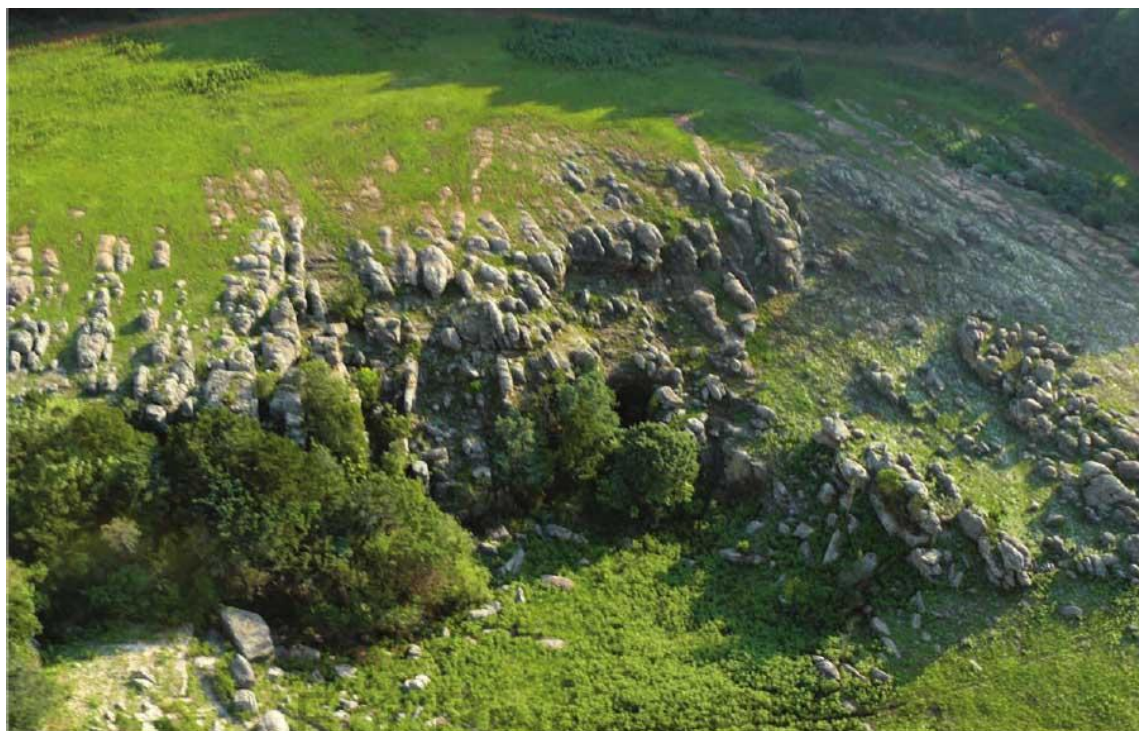


. او با شواهد تصویری نشان می‌دهد که بذری که توسط آنوناکی برای تمدن بشری پاشیده شده ، مقدماتِ خلق بسیاری از نمادهای مصر باستان را فراهم آورده . نمادهایی همچون هورس پرنده ، ابوالهول ، آنخ و اهرام بزرگ . بعلاوه ایجاد یک تقویم دقیق سنگی در دل تمدنشان همتراز با صورت فلکی اوریون . او توضیح می‌دهد که چگونه کتیبه‌های آن‌ها تقریباً همانند هیروگلیف‌های استوانه‌ای سومریان (مهرهای استوانه‌ای) از تراشیدن سخت‌ترین سنگ‌ها سخن می‌گویند .

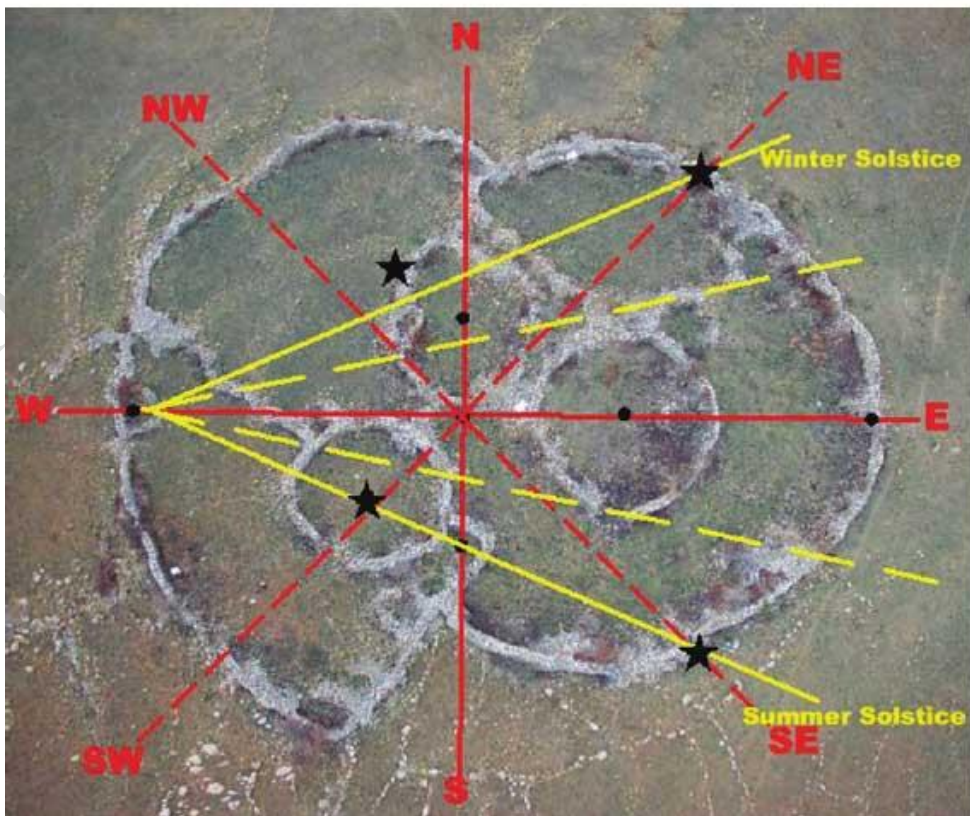
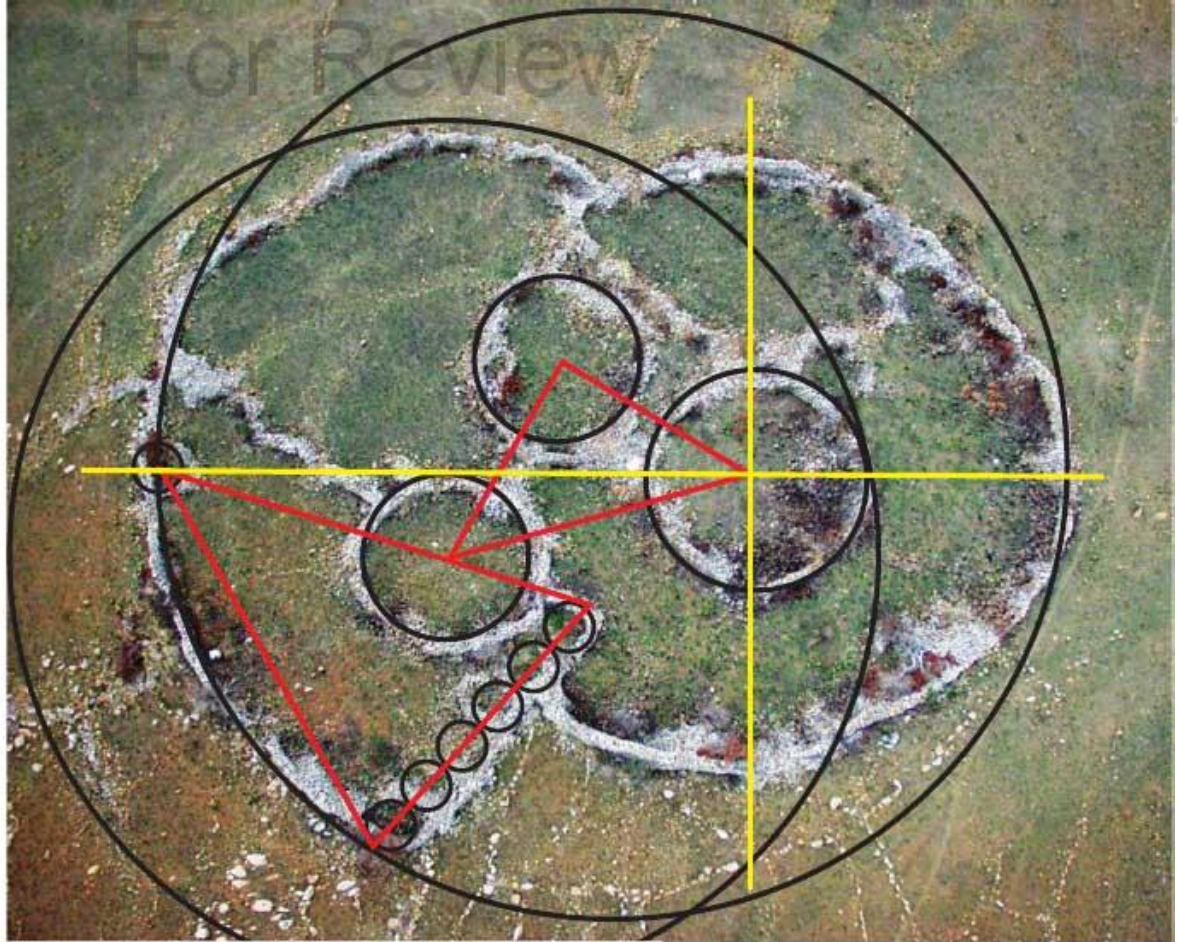
با هزاران کیلومتر نقشه برداری از زیست گاههای به هم پیوسته و سه شهر مرکزی که هر کدام از لس آنجلس امروزی بزرگ تر هستند ، تلینگر شواهد فیزیکی برای فرضیه های سیچین درباره منشأ آنوناکی بشریت عرضه می کند .

<http://www.michaeltellinger.com>

این کتاب نشان می دهد که چگونه بقایای مجموعه دوایر سنگی گسترده ، فناوری تسلا شکلی هستند که برای تولید انرژی و تونل زدن عمودی در دل زمین به کار گرفته می شدند .



htr

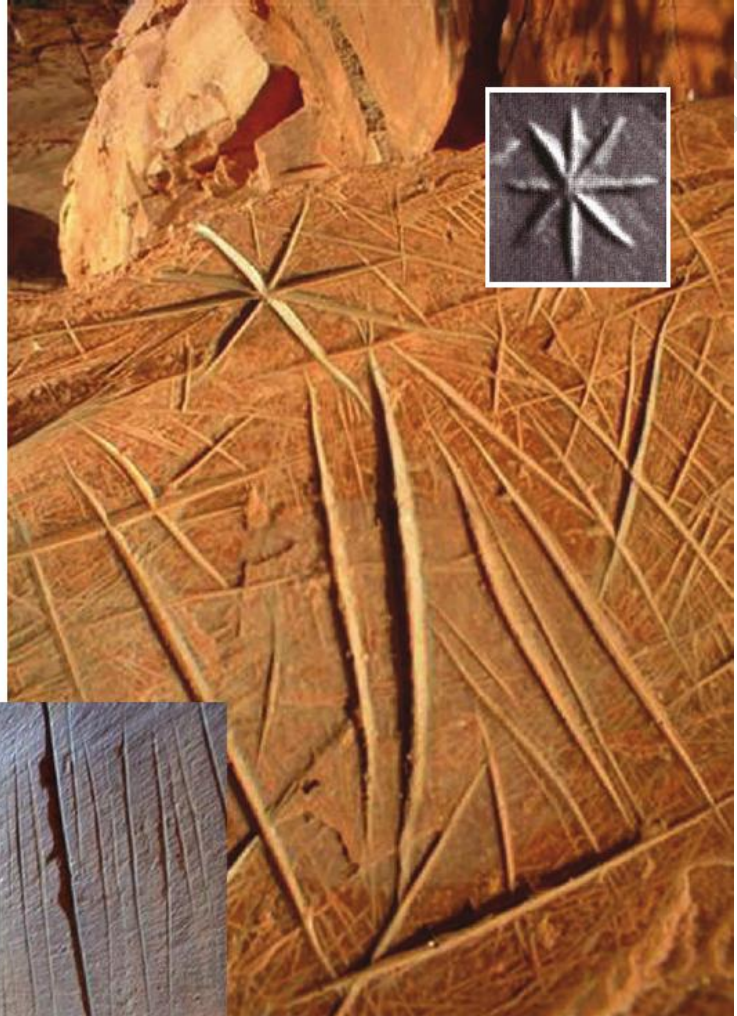


Only

For Review Only

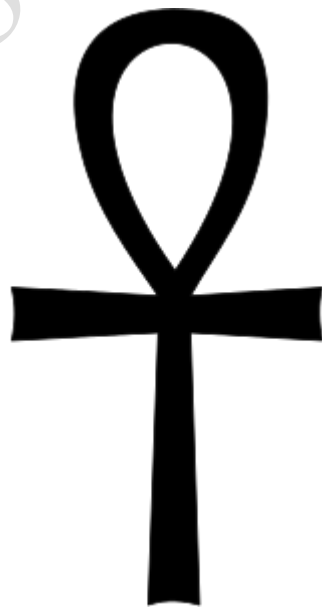
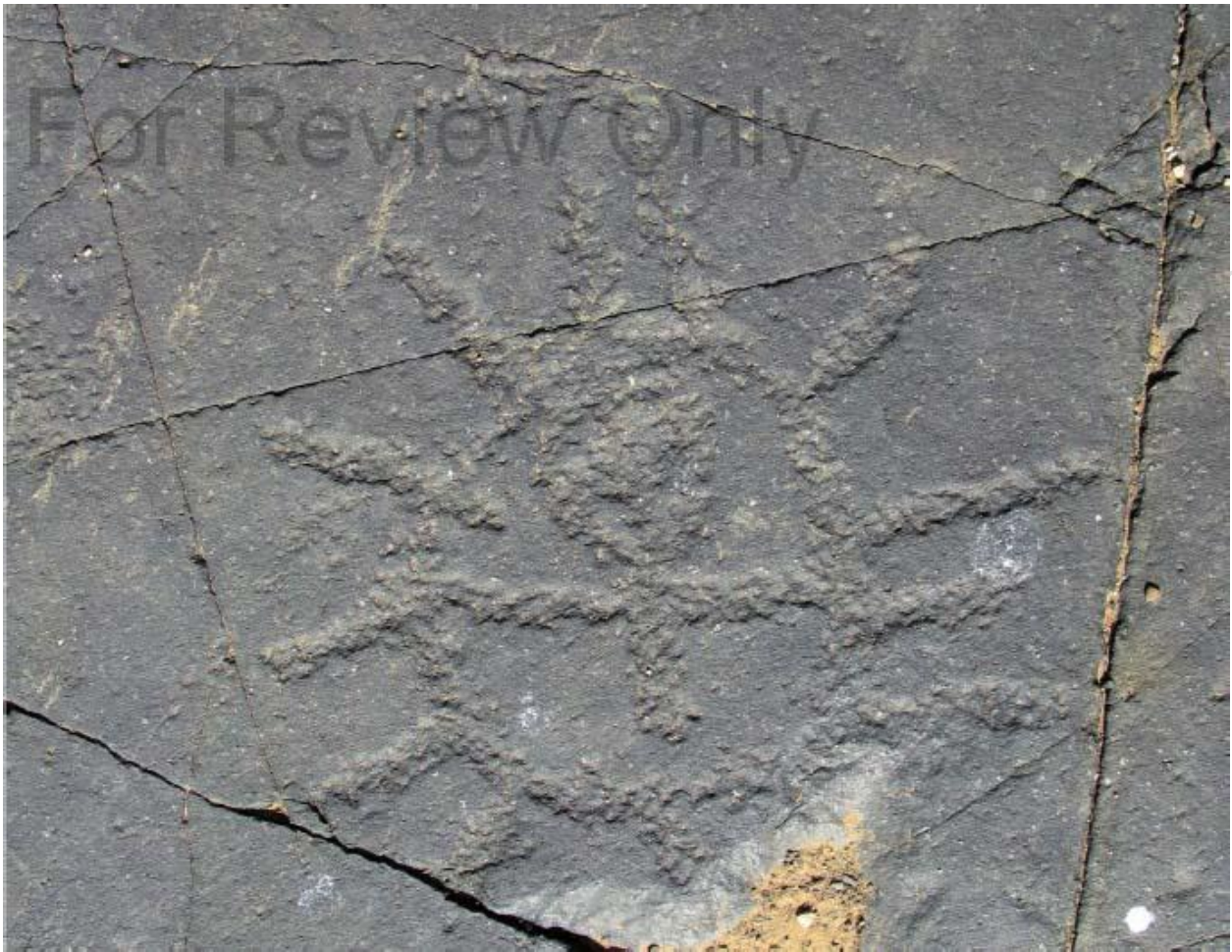






ForOnvieReWly





برای توضیح عکسها به کتاب اصلی مراجعه کنید .

Atlantis & Ezekiel

Was His 'Tyrus' the Fabled Lost City?

• BY DAVID HERSHISER

In her 1888 theosophical treatise, *The Secret Doctrine*, Madame Helena Petrovna Blavatsky made the startling assertion that Ezekiel's account of Tyrus from the Old Testament was actually about Atlantis. A search of the literature on Atlantis reveals little or no information on this idea, nor does a review of modern Bible commentaries and other interpretative works. The *New Interpreter's Bible (NIB)*, an encyclopedic reference intended primarily for clergy, provides a line-by-line interpretation of the entire Bible, along with overviews and summaries for each chapter. It's not surprising to learn that there is no mention of Atlantis, or Madame Blavatsky for that matter, in any of the commentaries on Tyrus or Ezekiel. The scholarly consensus on Tyrus is that Ezekiel was referring to the Phoenician city-state of Tyre, the site of which still exists on the coast of modern-day Lebanon, about 50 miles south of Beirut.

Blavatsky's assertion about Tyrus sounds ridiculous in light of the commentaries. But a careful study of what is actually written about Tyrus in the Old Testament will lead to some intriguing observations. Many of the descriptions of Tyrus given by Ezekiel, and the other prophets as well, paint a picture of a city that was far different, both historically and geographically, than the Phoenician city of Tyre. Although similar in some respects,



H.P. Blavatsky

Ezekiel's Tyrus and the Phoenician Tyre seem to be two entirely different cities. What is even more intriguing is that Ezekiel's description of Tyrus closely resembles the Atlantis described by Plato and many others.

At this point, it is important to be aware of the differences between the King James Version of the Bible (KJV), published in 1611, and the many modern translations produced since then. Much of the language of the KJV has been changed significantly in modern versions of the Bible resulting in descriptions of Tyrus much different from what is found in the KJV, whose language has been altered so much that the connection between Tyrus and Atlantis has become obscure or completely invisible. What has happened is that modern translations have incorporated the assumption that Ezekiel's Tyrus was without a doubt

the Phoenician city of Tyre, and the descriptions of the city have been changed accordingly.

A key passage in Ezekiel that links Tyrus to Atlantis can be found in the description of the city's location given in Ezekiel 27:3. Here Tyrus is described as "situated at the entry of the sea." This passage is important for two reasons. The first is that the sea mentioned is obviously the Mediterranean Sea and, secondly, because the entrance of the Mediterranean Sea is the Strait of Gibraltar. Even more specifically, the entrance can be said to lie on the Atlantic side of the Strait of Gibraltar. Why is this important? Because this matches the exact location of Atlantis given by Plato in his dialogue, the *Critias*. Plato said that the farthest part of the island of Atlantis reached to just outside the Pillars of Hercules (what the ancient Greeks called the Strait of Gibraltar) and faced the area of southwest Spain that was at that time called Gadeira.

The New Interpreter's Bible commentary on the passage tells a different story. Ezekiel was said to be a master of metaphorical language and was, therefore, describing the Phoenician city of Tyre in a literary way. But the KJV passage is not written in the form of a metaphor and doesn't really match the actual geographical circumstances of the Phoenician city. The city of Tyre lay on a small island, about a mile in length, and was

Continued on Page 26

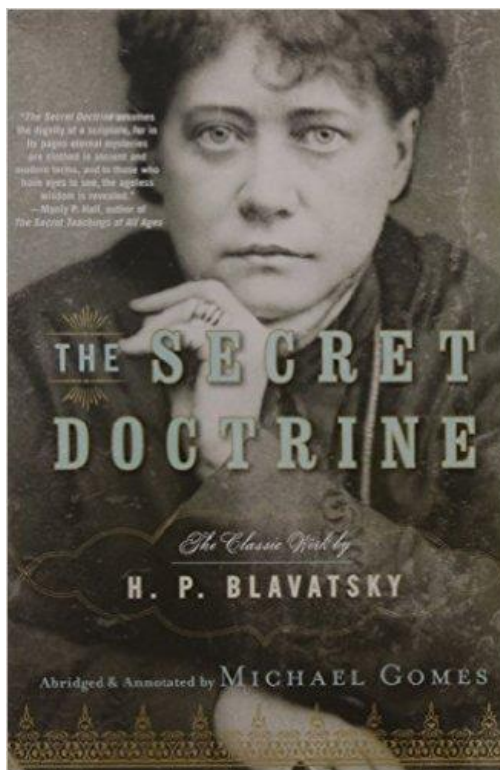
آتلانتیس و حزقیال

(آیا صور همان شهر افسانه‌ای گمشده است؟)

نویسنده : David Hershiser

ترجمه : مهر

مادام هلنا بلاواتسکی به سال ۱۸۸۸ در رساله تئو صوفیانه‌اش به نام "دکترین اسرار" در کمال شگفتی می‌گوید که حرف‌های حزقیال درباره Tyrus/ صور^۱ در عهد عتیق در واقع درباره آتلانتیس بوده. جستجوی کتاب‌هایی که درباره آتلانتیس نوشته‌شده و مرور تفسیرهای امروزی از کتاب مقدس و دیگر آثار تفسیری درباره این ایده اطلاعات اندکی هم بروز نمی‌دهند.



۱. صور به لاتین Tyrus به معنی صخره و یکی از شهرهای باستانی فنیقی‌ها بوده. هردودت می‌گوید که کاهنان صور به او گفته‌اند که این شهر ۲۷۵۰ سال قبل از میلاد مسیح بنا شده. به نقل از کتاب "قاموس کتاب مقدس" تألیف: مستر هاکس

The New Interpreter's Bible / تفسیر نوین کتاب مقدس یک مرجع دایره المعارفی است که عمدتاً برای کیش‌ها تهیه شده که کل کتاب مقدس را خط به خط همراه با مرور و ارائه خلاصه‌ای برای هر فصل ترجمه و تفسیر کرده . تعجبی ندارد که در هیچ‌کدام از یادداشت‌های زیر عنوان صور یا حزقیال نه اشاره‌ای به آتلانتیس شده نه نظر مادام بلاواتسکی در این خصوص .

محققان در این مورد هم عقیده هستند که صوری که حزقیال به آن اشاره کرده یک دولت - شهری فنیقی است که امروزه هم در ۵۰ کیلومتری جنوب بیروت یک شهر ساحلی لبنان محسوب می‌شود . با توجه به تفسیرها ، ادعای بلاواتسکی در مورد صور مسخره به نظر می‌رسد اما مطالعه دقیق آنچه در واقع در مورد صور در عهد عتیق نوشته شده منجر به یافته‌های جالبی می‌شود . حزقیال بیشترین توصیف را از صور ارائه کرده و بقیه پیامبران هم شهری را به تصویر می‌کشند که بسیار متفاوت بوده . مورخان و جغرافی‌دانان آن را شهر فنیقی صور دانسته‌اند .

اگرچه در برخی جنبه‌ها صور حزقیال و صور فنیقی‌ها شبیه هم هستند اما به نظر می‌رسد که پای دو شهر کاملاً متفاوت در میان باشد . آنچه بسیار جالب است این است که توصیف حزقیال از صور خیلی شبیه به توصیف افلاطون و بسیاری دیگر از آتلانتیس است .

در اینجا ضروری است که از تفاوت‌های بین کتاب مقدس نسخه شاه جیمز که در سال ۱۶۱۱ منتشر شده و بسیاری از ترجمه‌های جدیدتر از کتاب مقدس آگاه شویم . حجم اعظم ادبیاتی که نسخه شاه جیمز از آن استفاده کرده تا حد قابل توجهی در نسخه‌های جدیدتر کتاب مقدس تغییر داده شده که منجر به این شده که توصیف‌های مربوط به صور در نسخه‌های امروزی تفاوت‌های بسیاری از نسخه شاه جیمز داشته باشد که زبانش مخدوش شده تا آن حد که ارتباط بین صور و آتلانتیس به شکل مبهمی درآمده یا کاملاً ناپدید گشته . آنچه رخ داده همین بوده که ترجمه‌های جدید فرض را بر این گذاشته‌اند که صور حزقیال بی‌شک همان شهر فنیقی صور است و توصیف شهر را بنابراین نتیجه‌گیری تغییر داده‌اند .

عبارت کلیدی کتاب حزقیال که صور را به آتلانتیس مربوط می‌کند را می‌توان در توصیف مکان شهر (۲۷:۳) پیدا کرد . جایی که مکان صور " در مدخل دریا " توصیف شده .

این عبارت به دو دلیل مهم است . اول اینکه دریای مورد اشاره در اینجا به وضوح دریای مدیترانه است و دوم اینکه تنگه جبل الطارق ورودی دریای مدیترانه است . مخصوصاً اینکه می‌توان گفت ورودی سمت اقیانوس اتلس تنگه جبل الطارق است .

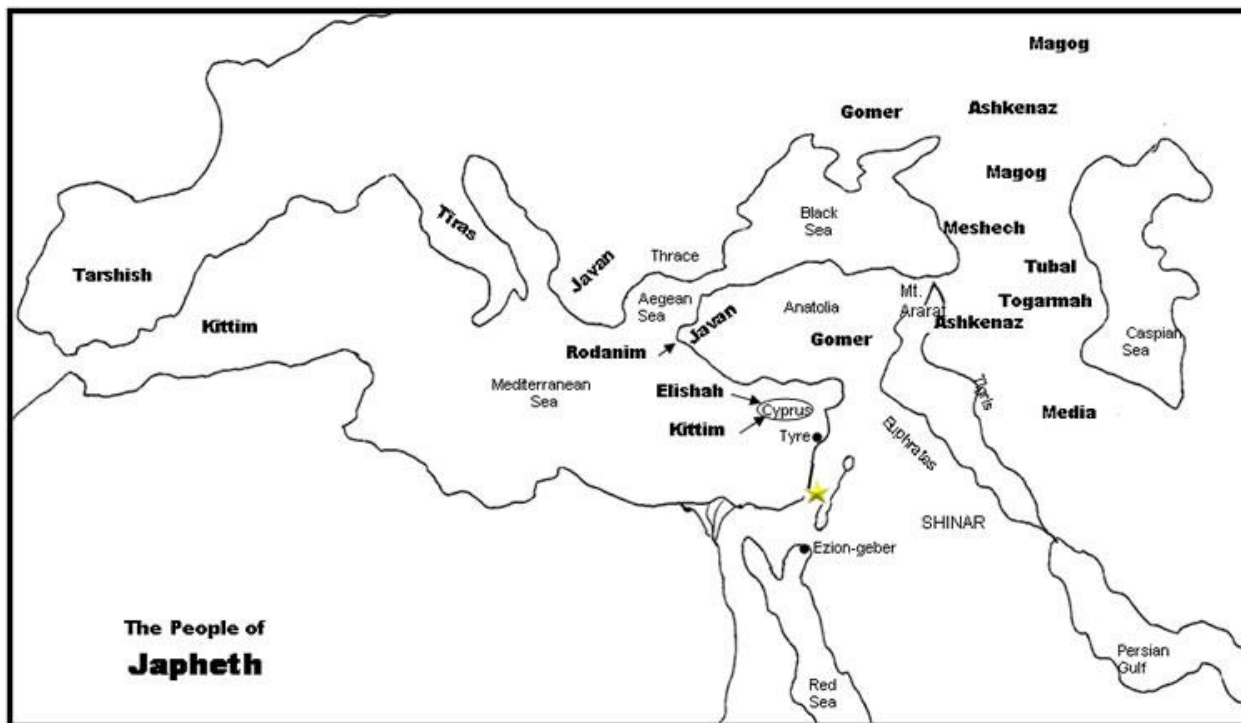
چرا این مهم است ؟

چون این با محل دقیق آتلانتیسی که افلاطون در گفتگوش کریتیا که در حقیقت دنباله مکالمه تیمائوس است از آن یاد می‌کند مطابقت دارد . افلاطون گفته که دورترین بخش جزیره آتلانتیس درست بیرون از ستون‌های هرکول جایی که امروزه جبل الطارق نامیده می‌شود روبه منطقه جنوب غرب اسپانیا قرار داشته که در آن زمان Gadeira نامیده می‌شده .

ترجمه جدید کتاب مقدس درباره این نقل قول داستان متفاوتی عرضه می کند . گفته شده که حزقیال استاد زبان استعاری بوده بنابراین شهر صور فنیقی را با همین ادبیات توصیف کرده . اما عبارت نسخه شاه جیمز نه به شکل استعاری نوشته شده و نه واقعاً با مقتضیات جغرافیایی شهر فنیقی مطابقت دارد .



موقعیت آتلانتیس نسبت به جبل الطارق



موقعیت صور در نقشه نسبت به جبل الطارق

شهر صور روی یک جزیره کوچک شکل گرفته بود که حدود یک مایل طول داشت و در چند صد متری ساحل لبنان واقع شده بود که البته ساحل شرقی دریای مدیترانه محسوب می شود واقعیت این است که به هیچ وجه مدخل محسوب نمی شود .

فرض اینکه صور شهر فنیقی صور بوده می تواند از ۱۹۷۸ در ترجمه های جدید کتاب مقدس تعبیه شده باشد . همان عبارتی که شهر را توصیف می کند به صور نسبت داده شده و گفته شده که " واقع شده در دروازه دریا " اگرچه این ترجمه جدید ماهرانه تر و استعاری تر شهر فنیقی را توصیف می کند اما واقعیت این است که همان چیزی نیست که در نسخه شاه جیمز نوشته شده .

دو عبارت دیگر از کتاب مقدس نسخه شاه جیمز که نظر بلاواتسکی را تقویت می کنند عبارتند از اینکه صور درواقع بیرون از تنگه جبل الطارق بوده . ارمیاء ۲۵:۲۲ می گوید که شاهان صور و شاهان صیدون و شاهان جزیره ها " فراسوی دریا " بوده اند که خیلی شبیه به توصیف حزقیال از محل صور است .

اشیاء ۶:۲۳ که آیاتش در این قسمت کوتاه تر شده ارمیاء است به منظور جلوگیری از نابودی قریب الوقوع ، ساکنان جزیره را ترغیب می کند که از دریا گذر کنند و به ترشیش بروند . Tarshish را معمولاً شهر رومی Tartessos می پندارند و بر این گمان هستند که در جنوب غربی اسپانیا نزدیک Cadiz امروزی بوده . همان قلمروی که به گفته افلاطون رو به اقیانوس اتلس و آتلانتیس بوده .^۲

اگر صور حزقیال واقعاً همان شهر فنیقی صور بوده آن چنان که محققان می گویند چرا ساکنان جزیره در مواجهه با نابودی قریب الوقوع بادبانها را برای ترشیش برافراشته اند و یک مسیر بیش از دو هزار مایلی را از غرب آغاز کرده اند و سراسر مدیترانه را طی کرده و از طریق جبل الطارق به ترشیش رفته اند؟



۲. طبق کتاب قاموس کتاب مقدس ترشیش یادر ساحل شرقی آفریقا بوده یا دربندر جنوبی آسیا و لفظ ترشیش نیز دلالت بر شهر و بندر معروفی می نمود که در جنوب اسپانیا واقع بود . م

چرا ساکنان جزیره نزدیک‌ترین خشکی که امروزه لبنان نامیده می‌شود را انتخاب نکرده‌اند که فقط چند صد یارد دورتر بوده ؟

اگر صور طبق توصیف حزقیال درست بیرون از تنگه جبل الطارق بوده باشد گفته اشیاء ۶:۲۳ منطقی‌تر به نظر می‌رسد (یعنی نزدیک‌ترین خشکی همان ترشیش بوده . م)

در سراسر توصیف حزقیال از صور او بارها از عبارت " در میان دریاها " برای توصیف محل جزیره استفاده می‌کند . این هیچ مطابقتی با شهر صور فنیقی ندارد . بحث استعاره را که کنار بگذاریم به‌سختی می‌توان باور کرد که حزقیال در توصیف جزیره‌ای که تنها صد یارد از خشکی فاصله داشته و در آبهای ساحلی کم‌عمق قرار گرفته بارها و بارها دروغ بیاورد و آن را در میان دریا توصیف کند . بعید به نظر می‌رسد که استاد استعاره‌ای چون حزقیال در این خصوص تا این حد ناشیانه چنین عبارتی را بارها و بارها به کار ببرد .

شهر Cadiz که قبلاً به آن اشاره شد تاریخ جالبی دارد . یکی از قدیمی‌ترین شهرهای اروپا است تا آنجا که استرابو جغرافی‌دان یونانی هم در کتابش جغرافیا از آن یاد کرده . نام باستانی‌اش Gades بوده مشتق شده از منطقه‌ای که افلاطون تحت عنوان Gadeira به آن اشاره می‌کند . افلاطون گفته که این منطقه بعد از اینکه شاه اصلی منطقه مجاور آتلانتیس Gadirus که تقریباً به تنگه جبل الطارق نزدیک هم بوده وارد آن شده به نام او نام‌گذاری شده . با توجه به شباهت‌هایشان این کشش به وجود نمی‌آید که فرض کنیم نام Tyrus هم از Gadirus مشتق شده و که شهر ثروتمندی بوده در مدخل ساحل آتلانتیس و در چشم اندازه جبل الطارق ؟

صور و آتلانتیس هر دو شهرهای افسانه‌ای ثروتمندی توصیف شده‌اند . افلاطون در توصیف ثروت آتلانتیس می‌گوید که :

" عظیم تراز هر سلسله قدیمی که قبلاً وجود داشته یا احتمال دارد که بوده باشد و حجم ذخیره آن بیشتر از هر سلسله‌ای که بعد بخواهد شکل بگیرد است " . و که " دلیل وسعت قدرتشان کالاهای زیادی است که وارد می‌کنند " . همچنین او جزئیات زیادی از شهر سلطنتی آتلانتیس را توصیف کرده . معبد عظیم پوزیدون که درون و بیرونش از طلا پوشیده شده . دیواری که آکروپولیس را احاطه کرده بوده از فلز اسرارآمیز orichalcum ساخته شده بود که افلاطون می‌گوید فقط در برابر طلا از درجه دوم اهمیت برخوردار بوده .

حزقیال برای ثروت صور و تجارت گسترده‌اش توصیف‌های مشابهی ارائه می‌کند . " مردم صور برای جزایر بسیاری تجارت می‌کرده‌اند " . " و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگر می‌ساختند " .

حقیقت این است که فنیقیه هم به دلیل تجارت گسترده‌اش بسیار ثروتمند بوده . بر این اساس می‌توان به راحتی استدلال کرد که صور در واقع همان شهر فنیقی است که محققان می‌گویند . اگرچه توصیفی که از صور در زکریا ۳:۹ آمده بیشتر یادآور آتلانتیس افلاطون است تا شهر ثروتمند فنیقیه .

"... و صور برای خود دژ محکمی بنا نمود و نقره چون خاکه در آن انباشته شده و طلا مثل گل در خیابان‌های آن روان است " . پیشگویی حزقیال برای نابودی صور با گزارش افلاطون از نابودی آتلانتیس مطابقت دارد و آن قدر این دو حکایت نزدیک به هم هستند که تقریباً یکی به نظر می‌رسند . در این مورد حتی با وجود اینکه تاریخ افلاطون برای نابودی آتلانتیس حدود ۹۵۰۰ پیش از میلاد بوده و تاریخ پیشگویی حزقیال ۶۰۰ پیش از میلاد اما باز هم

هر دو گزارش شبیه هم هستند . همچنین افلاطون نوشته که جزیره آتلانتیس با زمین لرزه‌های وحشتناک و طوفان‌ها غرق شده و " دریا آن را بلعیده و ناپدید کرده " . این جزیره غرق شده " به منشأ گل‌ولای غیرقابل نفوذی تبدیل و مانع عبور آزادانه کسانی می‌شده که بادبان برمی‌افراشته‌اند تا از تنگه وارد دریای آزاد شوند " .

پیشگویی حزقیال از تخریب و نابودی هم‌خوانی‌های لازم را دارد :
" خدا باعث غرق شدن صور می‌شود . آبهای عظیم آن را خواهند پوشاند . صور در روز ویرانی‌اش دردل آبها سقوط خواهد کرد و دریاها در اعماق آب‌ها صور را درهم خواهند شکست " .
عبارتی در حزقیال آمده ۲۶:۲۱ که به نظر با وضعیت امروز مطابقت دارد .
" یهوه می‌گوید : از تو چیز وحشتناکی خواهم ساخت که باعث نابودی‌ات خواهد شد و هر کس که در جستجوی تو برآید هرگز تو را پیدا نخواهد کرد " .

این توصیف دقیقی است از زمان حالی که محققان در آن برای پیدا کردن شواهد تاریخی از آتلانتیس سخت مشتاق هستند . یکی از جالب‌ترین پیشگویی‌ها در خصوص نابودی صور را می‌توان در حزقیال ۲۸:۱۶ پیدا کرد که درباره نابودی شهر گفته :

" در دل سنگ‌های آتشین " صورت می‌گیرد . یادداشت تفسیر نوین کتاب مقدس در ترجمه‌های جدید حکایت از این دارد که برخی زبان‌شناسان بر این نظر هستند که اصطلاح " سنگ‌های آتشین " را می‌توان " آتش سنگ‌ها " ترجمه کرد . این کلمات برای محققان آثارادگار کیسی طنین‌آشنایی دارند . او گفته که در اواخر دوران آتلانتیس " آتش سنگی " برای کریستال استفاده می‌شده که منبع قدرتشان بوده و بعدها سوءاستفاده از کریستال منجر به نابودی نهایی شده .



همچنین در دوران قدیم از آن تحت عنوان " کریستال وحشتناک " یاد می‌شده . عبارتی که در فصل اول کتاب حزقیال ۲۲:۱ نه در ارتباط با صور که در ارتباط با رویای چرخ پرنده به کار برده شده .

" و سیمای رقیعی که بالای سر آن جانوران بود شبیه بلون بلور مهیب (به رنگ کریستال وحشتناک) بود و بالای سرهای ایشان از بالا ممدود بود "

به نقل از کتاب مقدس ترجمه فاضل خان همدانی – ویلیام گلن و هنری مرتن
جمله اصلی :

And the likeness of the firmament upon the heads of the living creature was as the color of the terrible crystal, stretched forth over their heads above

و آسمان بالای سر این مخلوقات زنده مثل رنگ کریستال وحشتناکی بود که از روی سرشان سوی بالا کشیده شده بود .

به نظر می‌رسد که در حزقیال ۲۸:۱۶ نابودی صور مرتبط شده به " سنگ‌های آتشین " یا " آتش سنگ‌ها " .

آیا واقعاً در اینجا حزقیال درباره " کریستال وحشتناک " و نابودی آتلانتیس سخن گفته ؟

توضیح متعارف این عبارت در واقع مثل همیشه است . در یادداشت توصیفی که در تفسیر و ترجمه جدید کتاب مقدس منتشر شده می‌خوانیم که معنی دقیق عبارت " سنگ‌های آتشین " مبهم است و ما ارجاع داده می‌شویم به " زغال‌های گداخته قرمز " درون آتشی که در معبد در کنار قربانگاه برافروخته شده ! .

گذشته از حزقیال و اشاره‌های پراکنده به شهر و در سراسر دیگر کتاب‌های پیامبران ، اشعیاء ۲۳: حاوی طولانی‌ترین گزارش بعدی درباره صور است . اگرچه به‌وضوح اشعیاء هم از همان توصیف برای شهر استفاده می‌کند . او در اشاره‌اش به صور از شهری حرف می‌زند که در گذشته بوده و اکنون نابود شده . این تا حدی عجیب است چون باور بر این است که حزقیال پیشگویی‌اش را حدود ۶۰۰ پیش از میلاد انجام داده و گمان بر این است که اشعیاء ۱۰۰ سال قبل‌تر از او می‌زیسته !

اما جذاب‌تر از این مجموعه‌ای از وقایع توصیف‌شده در فصل بیست و چهارم اشعیاء است . این فصل به وقایع مخرب آخرالزمانی می‌پردازد . اگرچه به صور در اینجا اشاره‌ای نمی‌شود اما به نظر می‌رسد که اشعیاء ۲۴ ادامه فصل قبل (۲۳) درباره شهر باشد چون بسیاری از وقایع آخرالزمانی که او توصیف می‌کند شبیه به پیشگویی‌های حزقیال درباره نابودی شهر صور هستند .

توضیح ترجمه و تفسیر جدید این است که اشعیاء ۲۴ احتمالاً بر اساس برخی وقایع ناشناخته‌ای که مدت‌ها قبل از دوران اشعیاء رخ داده نوشته شده و آنها نمی‌توانند گمانه‌زنی کنند که این وقایع چه بوده اما در اینکه نابودی آتلانتیس یکی از این گزینه‌ها باشد هم شک دارند . وقتی که ویژگی‌های این وقایع آخرالزمانی و این واقعیت که آنها بلافاصله متعاقب فصلی که درباره صور بوده رخ داده‌اند مورد بررسی قرار می‌گیرد ، به این نتیجه می‌رسیم که غیر نابودی آتلانتیس چه واقعه‌ای شایسته‌تر بوده که اشعیاء توصیفش کند ؟

اشعیاء نوشته که ساکنان زمین سوخته‌اند و تعداد کمی باقی مانده‌اند . این شبیه توصیف حزقیال و زکریا از نابودی صور است که گفته‌اند آتش باعث آن بوده . این یادآور سخنان Ruth Montgomery روشن‌بین است که گفته

قبل از غرق شدن آتلانتیس فوران‌های عظیم آتشفشانی در امتداد خط الراس آتلانتیس رخ داده . اشعیاء تلویحاً به سیل هم اشاره می‌کند و می‌گوید که ساکنان زمین " عهد ابدی را شکستند " و بعد " پنجره آسمان گشوده شد "

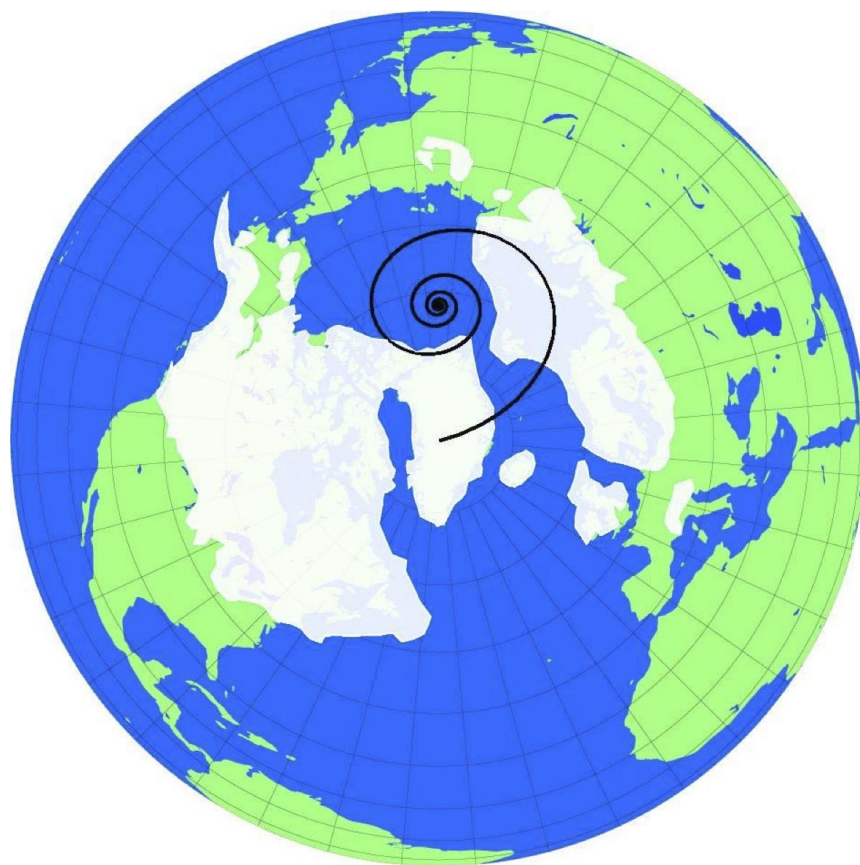
یادداشت تفسیر نوین کتاب مقدس توضیح داده که این به عهدی که خدا با نوح بسته اشاره دارد و هرگز طوفان خسارت‌بار دیگری غیر از طوفان نوح بر زمین رخ نداده . جالب اینجا است که خدا عهدش را در آن زمان نشکسته بلکه خود انسان بوده که عهدشکنی کرده و زمین را ناپاک کرده و قوانین را زیر پا گذاشته .

این شبیه دلیل افلاطون برای نابودی آتلانتیس است : " انسان به خاطر جاه‌طلبی و قدرت لجام‌گسیخته خود به انحطاط کشیده شده و بنابراین موجب نزول خشم زئوس بر خود شده " .

مشابه دلیل حزقیال برای نابودی صور :

پادشاه صور به خاطر ثروت و تکبرش و اینکه خود را خدا دانسته فاسد و ستمگر شده .

درنهایت اشعیاء آنچه را که به نظر تغییر مکان قطب به نظر می‌رسد توصیف می‌کند اما از نظر تفسیر جدید کتاب مقدس این فقط یک زلزله عظیم بوده .



اشعیاء نوشته :

زمین چرخیده وارونه شده شبیه آدم مستی که تلوتلو خورده و چون کلبه‌ای از جای خود کنده شده ، خدا آسمان‌ها را آشفته و متزلزل نموده و زمین از جای خود کنده شده .

اشعیاء در پایان فصل می گوید که ماه سردرگم شده و خورشید سرافکننده . توصیف های آخرین بخش به آنچه ناظر زمینی ممکن است دیده باشد مربوط می شود اگر که به آسمان نگریسته باشد درحالی که پوسته زمین زیر پایش جابه جا می شده .

بسیاری بر این باورند که جابه جایی قطب باعث نابودی نهایی آتلانتیس شده .


J.B. Delair و D.S. Allan در کتابشان " وقتی زمین به مرگ نزدیک بود " شواهد بسیاری را گردآوری کرده اند که چنین رویدادی در پایان آخرین عصر یخبندان رخ داده . این واقعه حدود ۱۰۰۰۰ پیش از میلاد رخ داده که با تاریخی که افلاطون از آن یاد می کند و دیگر تاریخ هایی که به نابودی آتلانتیس اشاره کرده اند منطبق است . بقایای شهر فنیقی صور هنوز در ساحل لبنان وجود دارد و به عنوان بخشی از میراث فرهنگی جهان شناخته می شود . البته دیگر یک جزیره نیست و مدت ها است که به خشکی متصل شده و حال بخشی از شهر Sur به حساب می آید .

اگر صور در واقع همان شهر فنیقی به باور محققان باشد به نظر می رسد که پیشگویی حزقیال هرگز به وقوع نپیوسته اما اگر صور واقعاً همان آتلانتیس بوده آن چنان که مادام بلاواتسکی گفته پس پیشگویی حزقیال مدت ها است که به وقوع پیوسته فقط زمان و کشف شواهد جدیدی از آتلانتیس درستی حرف بلاواتسکی را اثبات خواهد نمود .

منبع:

:

Atlantis Rising 112 - July-August 2015



کتاب گمشده

کانال مخصوص مشترکین ویژه VIP

با مقاله ها و آثاری در زمینه:
باستان شناسی ممنوعه، یوفولوژی و تاریخ مجهول

ارایه مطالب اختصاصی و ویژه
فقط برای اعضا و مشترکین عضو کانال

جهت عضویت در کانال اختصاصی با ایمیل زیر در تماس باشید

nibiru1356@gmail.com

با پرداخت مبلغ اشتراک ماهانه 4000 تومان عضو ویژه و دائمی
کانال اختصاصی کتاب گمشده شوید و از مطالب آن استفاده نمایید.





مایک (مایکل) هیسر / Michael S. Heiser

محقق است در زمینه‌های مطالعات کتاب مقدسی و خاور نزدیک باستان. او در سال ۲۰۰۴، M.A. و دکترای خود را در زبان‌های سامی و عبری کتاب مقدس از دانشگاه ویسکانسن - مدیسون دریافت کرده. همچنین او M.A. در تاریخ باستان از دانشگاه پنسیلوانیا دریافت کرده (در رشته‌های اصلی: اسرائیل باستان و مصر شناسی). دلبستگی‌های اصلی مایک عبارتند از دین بنی اسرائیلی (بویژه شورای یزدانی اسرائیل) الهیات کتاب مقدس، دین خاور نزدیک باستان و زبان‌های سامی باستان و کتاب مقدس (عبری باستان) وادیان یوفویی (باوری که از دخالت هوشمندان فرازمینی در منشاء دین و پیدایش آن حکایت دارد) او نویسنده کتاب هیجان‌انگیزی در زمینه ماوراءالطبیعه است به نام *The Facade*.

وبسایت: <http://www.michaelsheiser.com>

هیسر یکی از منتقدان جدی آثار و آراء زکریا سیچین است و حتی برای آن وبسایتی نیز به راه انداخته به نام

<http://www.sitchiniswrong.com>

او در این وبسایت تمامی داده‌های سیچین درباره نیبیرو (به عقیده سیچین سیاره دوازدهم)، آنوناکی، نفیلیم و الوهیم و ... را با ترجمه‌ها و تفسیرهایی متفاوت به چالش می‌کشد. او یکی از جدی‌ترین منتقدان "ادیان یوفویی" نیز به حساب می‌آید و برای آن نیز تدارک جداگانه‌ای دیده.

<http://michaelsheiser.com/UFOReligions>

از میان نوشته‌های او مقاله مشهور "افسانه دوازدهمین سیاره" را برگزیده‌ایم.

^۱ M.A. دومین درجه‌ای است که به کسی اعطای شود که ظرف یکسال یا بیشتر تحصیلات تکمیلی اش را در زمینه علوم انسانی یا علوم اجتماعی کامل کرده باشد. م

افسانه دوازدهمین سیاره

بررسی مختصر مهر استوانه‌ای VA243

نوشته دکتر مایکل هیسر

ترجمه : مهر



دیباچه :

خوانندگان کتاب‌های زکریا سیچین ؛ به ویژه " دوازدهمین سیاره " ، به خوبی با مهر VA243 آشنا هستند (چنین نام گرفته زیرا که در مجموعه موزه Vorderasiatische در برلین (سابقاً شرقی . م) عدد ۲۴۳ به آن اختصاص داده شده) این مهر سنگ سر طاق فرضیه سیچین است که سومریان درباره اجرام سماوی منظومه شمسی ما از دانش پیشرفته نجومی برخوردار بوده‌اند . ظاهراً این دانش توسط فرا زمینی‌هایی که سیچین به عنوان خدایان آنوناکی اسطوره‌شناسی سومر - میان‌رودان معرفی می‌کند به سومریان عطا شده .

با توجه به گوشه فوقانی از سمت چپ بر مهر ، سیچین استدلال می‌کند که خورشید با یازده جسم کروی احاطه شده [و منظومه شمسی ما را تداعی می‌کند] از آنجائیکه مردم باستان (که به عقیده سیچین سومریان را نیز شامل شده) خورشید و ماه را " سیارات " می‌پنداشتند . این یازده جسم کروی با افزودن خورشید سر جمع می‌شوند دوازده سیاره . البته از آنجائیکه که حال ما نه سیاره را بعلاوه خورشید و ماه می‌شناسیم بخشی از استدلال سیچین این است که سومریان از

سیاره‌ای اضافی فراتر از پلوتون نیز آگاه بوده‌اند. این سیاره اضافی را سیچین "نیبیرو" می‌نامد. جرم سماوی که او معتقد است که در متون میان‌رودانی به آن اشاره شده. سیچین روی جزئیات منازعه‌اش کار کرده و می‌گوید که نیبیرو هر ۳۶۰۰ سال از منظومه شمسی ما می‌گذرد و برخی از مؤمنان به نظریه سیچین ادعا می‌کنند که نیبیرو به زودی باز خواهد گشت. برخی از پیروان عقیده سیچین نیز نیبیرو را "سیاره ایکس" نامیده‌اند.

آیا تمام یا بخشی از نظریات سیچین درست است؟ نیبیرو دوازدهمین سیاره‌ای است که بزودی باز خواهد گشت؟ مهر VA243 نظریه‌اش را اثبات می‌کند؟ متأسفانه پاسخ هر یک از این سؤالات منفی است. این مقاله بر سنگ سرتاق این نظریه، مهر VA243 متمرکز شده و نیبیرو موضوع دیگر مقالاتم در وبسایتم می‌باشد.

روش و متد :

در واقع مطالعه مهرهای استوانه‌ای بسیار تخصصی و زیرمجموعه سومر شناسی و آشور شناسی قرار می‌گیرد. ^۲ امکان تصمیم‌گیری از طریق تلاش‌های متخصصان مهرهای استوانه‌ای اخیراً در گذشته و آن‌هایی که هنوز در قید حیات هستند و مشغول کار فراهم آمده تا گفته شود که قطعاً تفسیر سیچین از این مهر استوانه‌ای عمیقاً ناقص و فاقد شایستگی علمی است. خلاصه اینکه فرضیه‌اش نادرست و خود مهر هم آن را تأیید نمی‌کند. در بحثی که متعاقباً خواهم داشت نشان خواهم داد که VA243 به هیچ‌وجه از ایده‌های سیچین حمایت نمی‌کند. دلایلم به شرح زیر هستند:

۱) نوشته‌های روی مهر (دست چپ و راستش هیچ‌کدام توسط سیچین مورد بحث قرار نگرفته) مهر درباره سیارات یا عنصری نجومی هیچ حرفی نمی‌زند. برای رفع هرگونه اتهام جانب‌داری و تعصب به جای ارائه ترجمه مستقل تصمیم گرفتم در خصوص ترجمه مهر کتیبه‌های سومری به اولیاء امور احترام بگذارم (یعنی از ترجمه‌های مترجم دیگری استفاده کرده‌اند. م)

۲) برخی بر این باورند که نماد " خورشید " روی مهر استوانه‌ای خورشید نیست. به این نکته واقفیم زیرا با ترسیم خورشید بر صدها مهر استوانه‌ای دیگر و نمونه آثار هنری سومری - میان‌رودانی مطابقت نداشته و متناقض است. نمونه بارزی را بررسی کرده و نمونه تصاویری ارائه کرده‌ام (با اطمینان انتخابشان کرده‌ام چون متون درباره خدای خورشید به نظر می‌رسند که در آکدی Shamash شناخته شده و سومریان Utu نامش نهاده‌اند). منابع برای خوانندگان ارائه شده تا خودشان بررسی کنند.

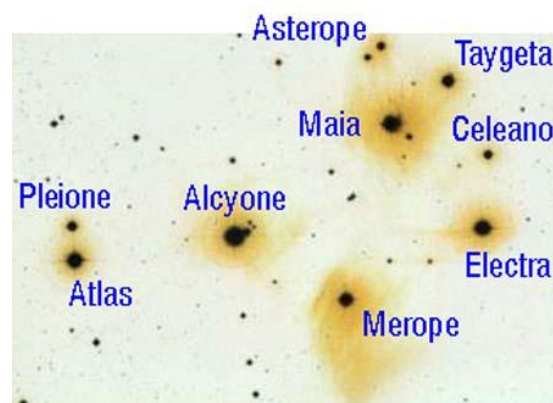
نماد " خورشید " در حقیقت یک ستاره است (که در هنر میان‌رودانی شش شعاع یا بطور عادی هشت شعاع دارد) شاید خواننده‌ای در جواب بگوید که : " خب خورشید هم یک ستاره است ". برای پاسخ چند عکس از نماد خورشید و نماد ستاره ارائه کرده‌ام (که باز هم آنی که در VA243 وجود دارد نیست) کنار هم اما متمایز از یکدیگر. سومریان و میان‌رودانیان با استفاده از نمادهای متفاوت، ستارگان و خورشید را از یکدیگر تفکیک کرده‌اند و هر نماد را باخدای خورشید و دیگر خدایان مربوط می‌کردند. در واقع مدرک سومری - آکدی باستانی برای حمایت از نظر سیچین پیدا نمی‌توان کرد.

۳) اگر " خورشید " همین خورشید منظومه شمس نیست پس آن نقاط چه هستند؟

پاسخ این است که آن نقاط هم سیاره هستند. همچنان که بهترین تصویر از خوشه پروین توسط سومریان - میان‌رودانیان به نمایش در آمده (هفت نقطه در کنار هم آن هم با دقت نجومی قابل قبول ترسیم شده چون آن‌ها با چشم غیرمسلح هم قابل مشاهده هستند). ^۳ خوشه پروین همیشه با هفت ستاره / نقطه به تصویر کشیده می‌شود. ^۴

^۲ مهرهای استوانه‌ای توسط Dominique Collon به خوبی به عموم شناسانده شده‌اند.

^۳ من نمی‌گویم که تصویر روی مهر استوانه‌ای ستاره‌ای را در میان خوشه پروین به تصویر کشیده فقط می‌گویم که ترسیم هنرمندانه از خوشه پروین مثال عالی است از اینکه نقاط = ستاره‌ها را فراهم می‌کند.



برخلاف تصور دکتر هیسر خوشه پروین همیشه با هفت ستاره به تصویر کشیده نمی‌شود اگرچه که گفته می‌شود با چشم غیر مسلح فقط هفت ستاره آن قابل رویت هستند و هفت خواهران نامش داده‌اند. بر اساس آموزه‌های خود دکتر هیسر چینش ستاره‌های خوشه پروین و اندازه آن‌ها با چینش و اندازه آن‌ها در الواح باستانی یکی نیست. در تصاویر رنگی بالا و پایین نه ستاره خوشه پروین را شکل داده‌اند. و تفاوت چینش آن‌ها با حکاکی آن‌ها بر الواح باستانی مشخص است.



خوشه پروین در واقع یکی از ویژگی‌های نجومی است که بارها در هنر سومری - میان‌رودانی به تصویر کشیده شده. آن چنان که سیچین هم اشاره می‌کند (و این امر مشترکی است که توسط محققان فعلی در این زمینه تأیید شده) ستاره‌ها با باشندگان ملکوتی و خدایان مربوط می‌شوند. در یک اثر هنری سومری - میان‌رودانی، یک ستاره معرف یک خدا یا یک جسم سماوی / نجومی است.

۴. البته خوشه پروین همیشه با هفت ستاره به تصویر کشیده نمی‌شود. به عقیده سیچین هفت ستاره یا اجرام سماوی که بر الواح حکاکی شده اند نمادی هستند از هفتمین سیاره با شمارش از بیرون منظومه شمسی به داخل و هفتمین سیاره می‌شود زمین و آن هفت ستاره در واقع معرف سیاره زمین هستند نه خوشه پروین.

به همین شکل می‌توان گفت که خورشید می‌تواند هم معرف خورشید واقعی و هم خدای خورشید باشد.^۵ در اینجا سه احتمال از آنچه VA243 به تصویر کشیده را مطرح می‌کنیم:

A: اینکه در نوعی دایره البروج معرف یک خدا یا ستاره خاصی است و در ارتباط با دیگر ستاره‌ها. این احتمال را نمی‌پذیریم زیرا دیگر نمودهای بسیار واضح تری از صورت‌های فلکی دایره البروجی وجود دارند مگر اینکه در اینجا معانی دایره البروجی مشترکی وجود داشته باشد. به هر حال ستاره نمادی از الوهیت / یزدانیت بود که گزینه دوم را برایمان به ارمغان می‌آورد.

B: محتمل‌ترین ایده این است که ستاره مرکزی نشان یادبودی برای یک خداست که با حاصلخیزی پیوند می‌خورد (همچنین با محصولات) از این رو نوشته‌های کتیبه از پیشکشی حکایت دارند که توسط یک پرستنده (کسی که از او نام‌برده شده) به خدایی نشسته ارائه می‌شود (و البته معلوم نیست پیشکشی بنده به خدا چه چیزی است. م) که در مهر با باروری محصول مرتبط شده. از آنجا که دو شخصیت دیگر علاوه بر خدای نشسته بر مهر دیده می‌شوند و یکی پیشکش کننده است شخص باقی‌مانده احتمالاً خدایی است که او نیز با پیشکشی مرتبط است.^۶ در حمایت از این احتمال در خصوص این دو شخصیت روبه خدای نشسته و آرایش موهایشان (سربندی که بر سر بسته‌اند) ابزارهایی بر مهر نشان داده شده.^۷ همچنین در واقع به نفع آن به راستی صدها لوح از این نوع الواح که به لوح‌های پیشکشی معروف هستند وجود دارد و بسیاری از آن‌ها ستاره‌ای در قسمت فوقانی و نزدیک سر اشخاص را نشان می‌دهند که دلالت بر این دارد که آن شخص یک خداست. (به نمونه مثال‌ها نگاه کنید).

C: از آنجائیکه یک ستاره با یازده ستاره دیگر (نقاط) احاطه شده این نگاره می‌تواند به شکل هنرمندانه‌ای به خدای رهبر شورای یزدانی میانرودانی و یازده عضو اختصاص داده شده باشد. به یاد داشته باشیم که (آن چنان که سیچین نیز اشاره کرده) شورای میان رودانی دوازده عضو داشته. پیش از این اشاره کرده‌ام که دوازده عضو شورا همیشه در دین میان‌رودانی پایدار نیستند (گاهی اوقات هشت خدا در شورا عضویت دارند) اما نمی‌توانم بگویم که این فرض قابل قبول تر از گزینه B است. ممکن است خواننده بگوید که "خب، خدای خورشید که رهبر پانتئون نیست. پس آیا با توجه به نکات مورد بحث در نماد شناسی شورای یزدانی هنوز هم می‌توان نماد مرکزی را خورشید در نظر گرفت؟"

باید گفت که این طرز تفکر اشتباه است چون در دین سومری - میان‌رودانی خدای خورشید خدای متعال نیست. خدای متعال "آنو" است (بعدها مردوک) نه شمش. مسلماً این گزینه‌ها فرضی هستند. اما یک چیز قطعی است و آن این که نماد خورشید با نمادی که به وفور در هنر سومری - میان‌رودانی برای خورشید تکرار شده مطابقت ندارد.

تام ون فلاندرن ستاره‌شناس سال‌ها قبل به این نکته اشاره کرده که در اینجا با نگاره‌ای از منظومه شمسی سروکار نداریم چون اندازه "سیاره‌هایی" که خورشید را احاطه کرده‌اند با اندازه‌های درست سیارات و فاصله‌هایشان از شبه خورشید مطابقت ندارند و در یک مدار بیضوی (یا حداقل متفاوت) به تصویر کشیده نشده‌اند. لینک مقاله انتقادی را می‌توانید در وب‌سایتم ببینید.^۸

^۵. اما چرا در مهر VA243 نگاره را نمی‌توان خورشید واقعی در نظر گرفت و به جایش باید گفته شود نماد ستاره است؟ پاسخ همی‌سر در ادامه خواهد آمد. م.

^۶. آقای همی‌سر هیچ دلیلی برای نظرشان ارائه نمی‌کنند و نمادی هم به این خدای دوم اختصاص داده نشده که او را خدا نشان دهد. م.

^۷. احتمالاً منظور از ابزارها یکی همان گاو آهنی است که توسط خدا به آن دونفر در حال عطاشدن است و نفر وسط دست نفر دیگر را کشیده و او را به جلو می‌آورد در حالیکه او با تعجب به خدا نگاه می‌کند. در این مهر یک خدا خیش رابه خدای دیگر پیشکشی نمی‌کند بلکه به بنده اش پیشکش می‌کند که البته لغت درست تر عطا کردن است و لفظ پیش کشی برعکس برای هدیه بنده به خدا به کار می‌رود. م.

^۸. Tom Van Flandern منجم مشهور و نویسنده کتاب "ماده تاریک، سیارات گمشده و دنباله دارهای نوین" در بررسی دقیق و علمی نظریه سیچین از منظر نجومی درباره منظومه شمسی ما بودن نقش مهر پس از رد نظر سیچین

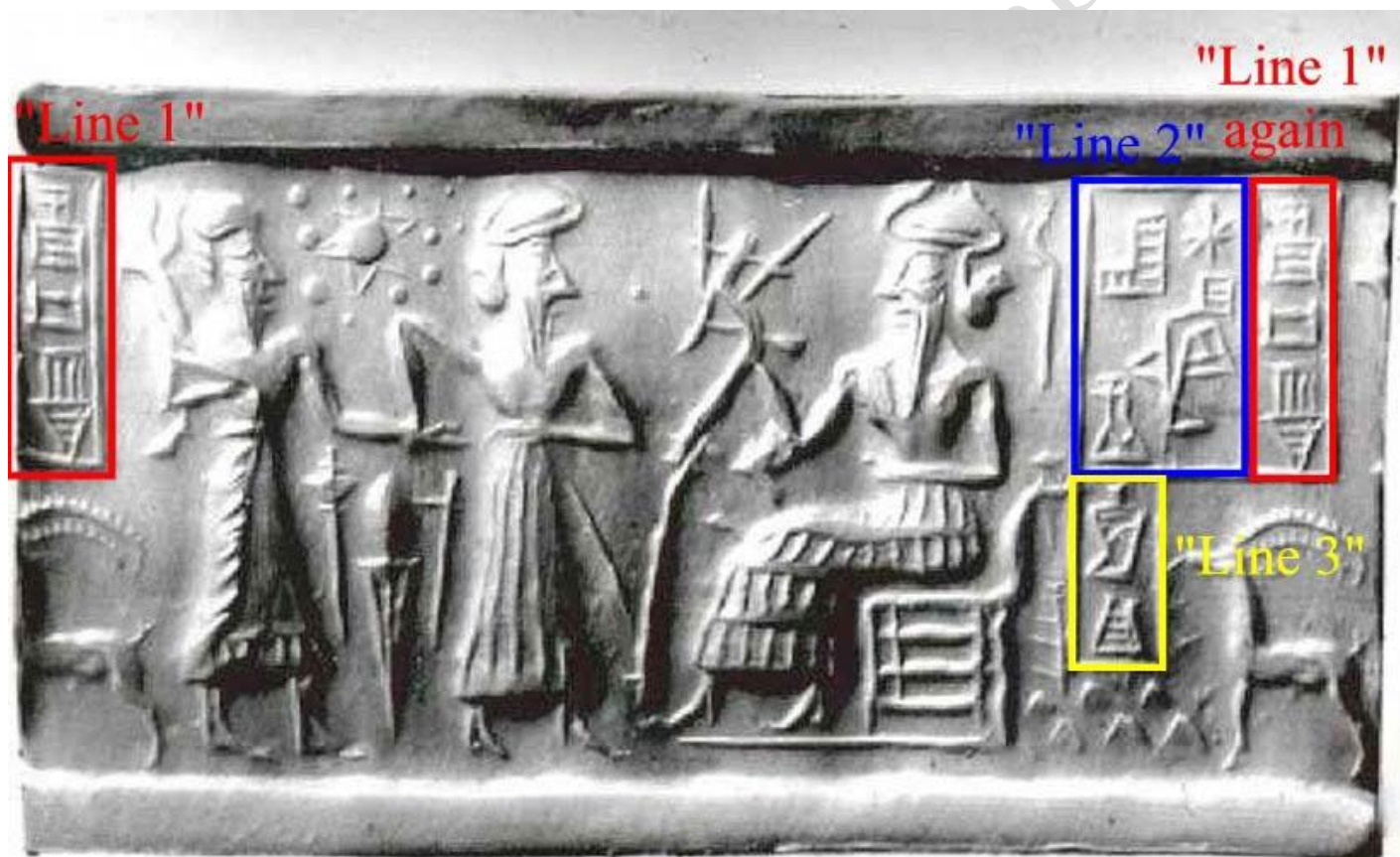
<http://www.lauralee.com/vanflan.htm>

در انتهای مقاله خود به این نتیجه می‌رسد که:

۴) یک متن در کل مجموعه الواح سومری یا میانرودانی وجود ندارد که به ما بگوید سومریان (یا بعدها ساکنان میانرودان) بیشتر از پنج سیاره را می‌شناخته‌اند. ادعای محض اما قابل شرح و اثبات از طریق آثار محققان متخصص در الواح میخی که به اخترشناسی اختصاص داده شده‌اند. در زیر همه آثار مهم اخترشناسی میخی را فهرست کرده‌ام (فهرست متون، کتاب‌ها و مقاله‌ها) و خوانندگان را دعوت می‌کنم که خودشان برای قضاوت درست این مجموعه را بررسی کنند. در واقع هر متن میخی که شرحی نجومی بر خود داشته باشد [یا با آن مرتبط باشد و اشاره‌ای در آن شده باشد] (حتی در خصوص اختر بینی و پیشگویی) ترجمه، فهرست بندی و زیرنویس شده و در نوشته‌های در دسترس دانشگاهی مورد بحث قرار گرفته. الواح اغلب جزئیات کاملی را شامل می‌شوند. حتی محاسبات ریاضی ظهور اجرام ستاره‌ای در آسمان و بر افق و نسبتشان با دیگر ستاره‌ها مورد بحث قرار گرفته. زمینه‌ای که اصلاً هم جدید نیست و به شکل معتابه‌ای توسعه یافته. جزئیات بیشتر همه جنبه‌های بحث فوق با کتاب‌شناسی ارائه شده.

۱: نوشته روی VA243

VA243 سه خط متنی دارد (در واقع خط اول بر هر دو سوی لوح - چپ و راست - تکرار شده):



"با توجه به فقدان تشخیص آسان اجرام منظومه شمسی خودمان، تعمیم دادن آنها فقط بر اساس این مهر به اجرام نا آشنا می‌بایست به عنوان عملی ناشی از خلوص ایمان در نظر گرفته شود. شاید مهر آکدی تقریباً منظومه شمسی دیگری را پیرامون ستاره دیگری به تصویر می‌کشد اما نسبت دادن آن به منظومه شمسی خودمان بسیار بعید به نظر می‌رسد"

سیچین در برابر هم اندازه نبودن سیاره‌ها و مدار بیضوی شکلشان و بیش از حد بزرگ بودن خورشید این منظومه و اینکه چرا در این منظومه حلقه دور زحل پیدا نیست سکوت پیشه می‌کند اما درباره شبیه نبودن آن به منظومه شمسی و منظومه شمسی دیگری بودن آن در کتاب سفرهایی به گذشته اسطوره‌ای فصل منجمان و نقشه آسمان پاسخ می‌دهد. م

ترجمه مهر (نشانه‌های سومری - آکدی به حروف انگلیسی برگردانده شده‌اند) و در نشریه اصلی موزه Vorderasiatische برلین از مجموعه مهرهایش منتشر شده (تحت عنوان مهرهای استوانه‌ای آسیای غربی) ترجمه آن کاری است از محقق میان‌رودانی آنتون مورتگات - صفحه ۱۰۱ - . این کتاب به آلمانی است که ترجمه انگلیسی آن را ارائه می‌کنم :

خط ۱ (سمت چپ مهر استوانه‌ای) = " dub-si-ga ، Dubsiga " [نام شخصی است ، از قرار معلوم شخصی قدرتمند^۹]

خط ۲ (دست راست ، بالا) = " ili-il-la-at ، ili-illat " [نام شخصی دیگر این بار نام صاحب مهر]

خط سوم (سمت راست پایین) = " ir3-su ، dein Knecht " [معادل آلمانی برای خادمتان]

نوشته کاملش (و تا اندازه‌ای ملال آور) از خوانانهای مهر استوانه‌ای VA243.

Dubsiga, Ili- illat . " خدمتگارتان / شما " .^{۱۰}

(منظور از شما یعنی خدا . م)

هیچ چیز در کتیبه وجود ندارد که اصلاً ربطی به نجوم یا سیارات داشته باشد . در مکاتبات ایمیلی خودم با دکتر رودی مایر که تزش درباره مهرهای استوانه‌ای بوده دکتر مایر درباره سنگ نوشته‌ها و مهر توضیح داده [و من به رنگ آبی چند جمله معترضه آورده‌ام] .

" کسی که نشسته یک خداست . لباس " چین‌داری " که پوشیده لباس معمول خدایان به شمار می‌رود (هر چند پادشاهان کمی بعد پوشیدن این نوع لباس را شروع کرده‌اند) . همچنین خدایان ، سر بند (آرایش موی) متفاوتی داشته‌اند . بیشتر محققان آن‌ها را سر بندهای " شاخ‌دار " نامیده‌اند . اما من همیشه به این فکر می‌کنم که آن‌ها بیشتر شبیه شعله‌های آتش هستند تا اینکه شاخ باشند . متون باستانی اغلب به خدایان چون باشندگان درخشان ، روشن یا دارای ظاهر تابان اشاره می‌کنند .

[به راستی در سراسر خاور نزدیک باستانی چنین است . اصطلاح فنی " باشنده درخشان " را در کتابم The Facade و در چند مقاله در وبسایتم مورد بحث قرار داده‌ام] .

آن‌ها فقط به شاخ‌ها اشاره نمی‌کنند ... آن‌ها " شاخ‌های " الوهیت نیز تجسم شده‌اند .

[استدلال متنی قوی که این نماد - باز هم خورشید به حساب نمی‌آید - در بخش بالایی سمت چپ تجسمی از یک ستاره معرفی شده . دقیقاً این‌گونه است زیرا که آن‌ها " درخشان " بوده‌اند ، ستاره‌ها با خدایان مرتبط‌اند . شمش خدای خورشید نماد خورشید را بر خود دارد . برای آن بخش‌های پایینی را بنگرید] .

II : نماد " خورشید "

شاید بزرگ‌ترین مشکل ما با تفسیر سیچین از VA243 اشاره او به منظومه شمسی است . به عبارت ساده اگر نماد مرکزی منظومه شمسی‌اش خورشید نباشد تفسیرش به کلی نابود می‌شود . در واقع شواهد زیادی برای قاطعانه در اشتباه بودن سیچین وجود دارد . جهت ارائه شواهد در ابتدا می‌خواهیم چند نظر کلی درباره نمادهای سومری - آکدی را معرفی کرده و بعد وارد جزئیات شویم .

A : نکات کلی

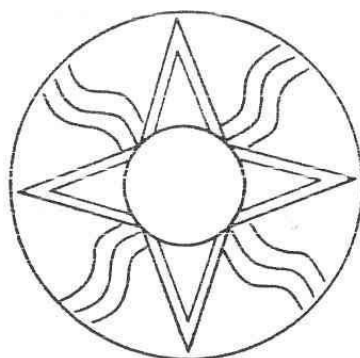
۹. ارتباط ایمیل شخصی با دکتر مایر درباره واژه Dubsiga که تزش را درباره مهرهای استوانه‌ای نوشته . نظری که در خط دوم عنوان شده نیز ماخوذ از دکتر مایر است، که با الگوهای نوعی مهر استوانه‌ها مطابقت دارد.

۱۰. دکتر مایر در ایمیل شخصی خاطر نشان نموده که خط سوم را می‌توان " بنده اش " هم خواند . که مزیش بوده . (یعنی بنده بودنش در برابر خدایش یک مزیت بوده . م)

شبهه همه مکاتب باستانی ، دین سومری - آکدی برای اجرام سماوی اهمیت زیادی قائل است . اجرامی که با چشم غیرمسلح هم می‌توان آن‌ها را رصد نمود . در این خصوص خورشید و ماه و زهره چون مشاهده‌شان آسان تر است بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند و هر کدام به شکل هنرمندانه‌ای نمادگری شده و به یک خدا اختصاص داده شده . در دین سومری - میانرودانی نماد شناسی خدای خورشید کاملاً مشخص است :

خدای خورشید : Shamash (Utu در زبان سومری) ^{۱۱}

نماد خدای خورشید در دین سومری - میانرودانی دایره‌ای مرکزی بوده با چهار بازوی کشیده با خط‌های موج بین هر " بازو " (نماد رایج تر) یا یک دایره فقط با خطوط موج . تمامیت نماد به خودی خود تقریباً همواره درون دایره بود ، به شکل زیر: (استثنائی در این مورد به خاطر نمی‌آورم ، اما شاید استثنائی وجود داشته باشد، تنها بدین خاطر گفتم که جانب احتیاط را نگه داشته باشیم) .^{۱۲}



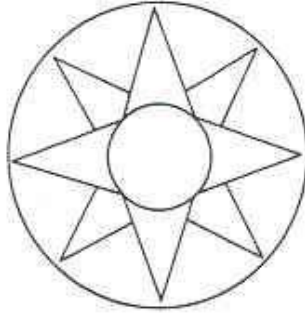
خوانندگان باید توجه داشته باشند که این نماد بر VA243 وجود ندارد . شبهه خورشید VA243 فاقد خطوط موج بوده و درون یک دایره تنظیم نشده . نماد خورشید در ادیان سومری - میانرودانی همه جا به چشم می‌خورد . دیگر نماد رایج برای خدای خورشید خدای در حال پروازی است بر مجموعه‌ای از بال‌ها (شبهه دیسک بالدار در دین مصری) پیکرنگاری دیسک خورشیدی کلاسیک فوق در دین سومری - میانرودانی با نماد ستاره در تضاد قرار دارد . برای نماد گری از هر یک از ستاره‌ها در صورت فلکی استفاده شده . برای هر خدا از ستاره‌ای بر تارک الوهیت / یزدانیت یا بالاتر از آن در سمت چپ و راست استفاده شده و برای ایشتر (اینانای سومریان) زهره به او اختصاص داده شده که جدا از خورشید و ماه قابل رویت ترین شیء در آسمان است .^{۱۳}

^{۱۱} . بنگرید به کتاب " خدایان ، دیوان و نمادهای بین النهرین باستان : دیکشنری مصور (انتشارات دانشگاه تگزاس با همکاری موزه بریتانیا) ۱۹۹۲

والبته اینک ترجمه شده توسط دکتر پیمان متین و چاپ شده توسط انتشارات امیر کبیر . م این مرجع بسیار خوبی است . دکتر بلک یک محقق شناخته شده سومری است . او قبلاً مدیر مدرسه بریتانیایی باستان شناسی در عراق بوده و حال استاد دانشگاه در کالج ولفسون آکسفورد در زمینه سومری ها و آکدی ها ست .

^{۱۲} . رک به منبع پیشین .

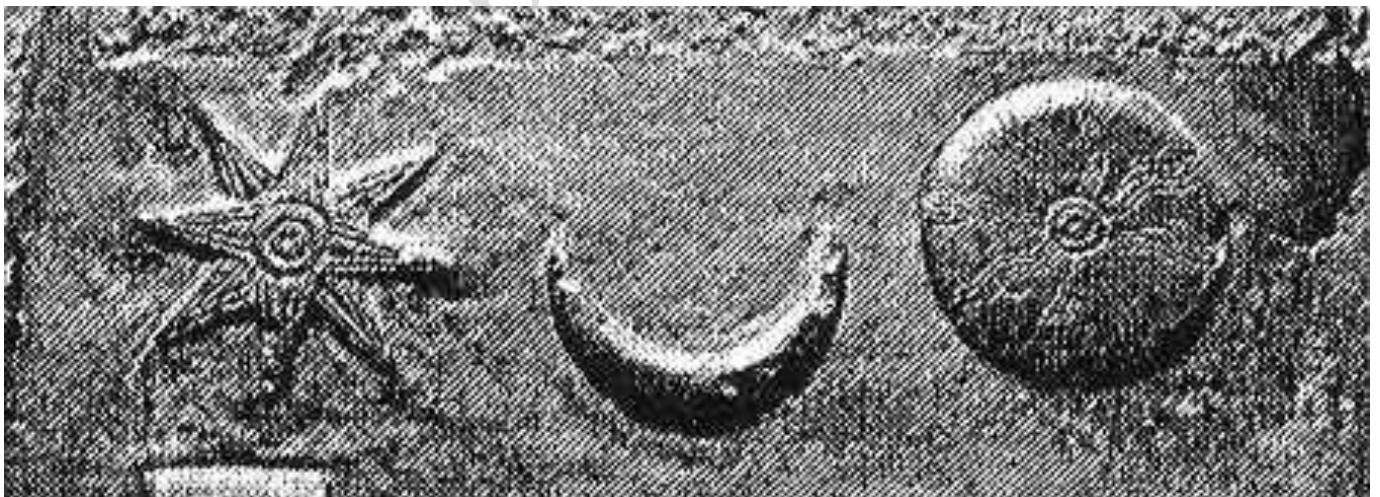
^{۱۳} . رک به منبع پیشین .



توجه داشته باشید که این مثال هشت شعاع نوک تیز دارد و در هنر دینی سومری - میان‌رودانی این سبک متداول ترین شیوه است. شبیه VA243 ستاره‌هایی با شش یا هفت شعاع نوک تیز پیدا می‌شوند و در برخی مهرها یا ستون‌های سنگی کنده‌کاری شده متفاوت‌اند. نقاطشان همسان نیست. اما آنچه که نماد را به سازگاری وادار می‌کند - یا یک ستاره، سیاره یا خدای - خورشید نبودن آن است. نماد ستاره یا درون یک دایره مرتب می‌شود یا به مراتب بیشتر نه درون یک دایره، برای همین است که از نماد خورشید کاملاً متمایز است.

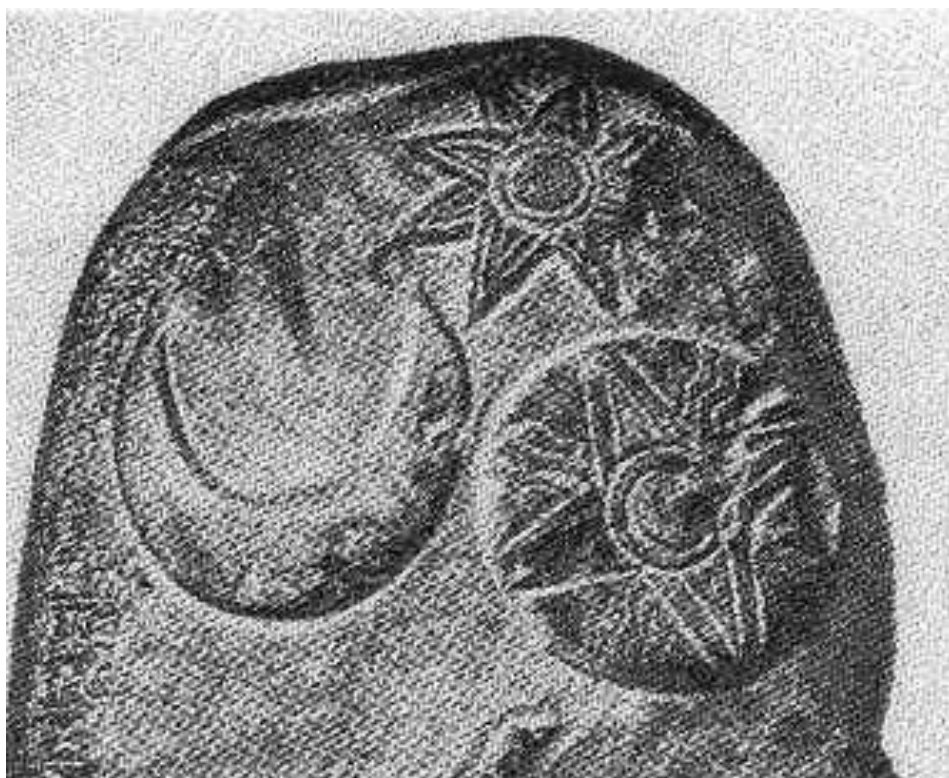
حال چگونه متوجه شده‌ام که نمادی که بر VA243 نقش شده یک ستاره است نه یک دیسک خورشیدی؟ موارد مشخص در بالا ذکر شده - که VA243 خطوط موج بین بازوهای نماد را ندارد و داخل یک دایره هم قرار نمی‌گیرد - در دین سومری - میان‌رودانی اغلب نمادها را باخدای خورشید که باخدای ماه گروه‌بندی می‌شده در نظر می‌گیرند (آکدی = Sin و در سومری = Nanna) و ایشتر (سومری = Inana) تعجب‌آور هم نیست چون آن‌ها به آسانی قابل مشاهده‌اند. خلاصه اینکه سومریان نمادها را باهم اشتباه نگرفته‌اند و ما هم نباید بگیریم.

این گروه‌بندی سه نفره در هنر سومری - میان‌رودانی بسیار رایج است و مشاهده‌گر را وادار می‌کند که بین نماد خورشید و نماد ستاره فرق قائل شود:



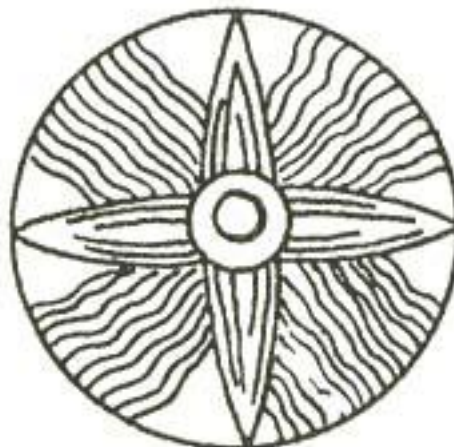
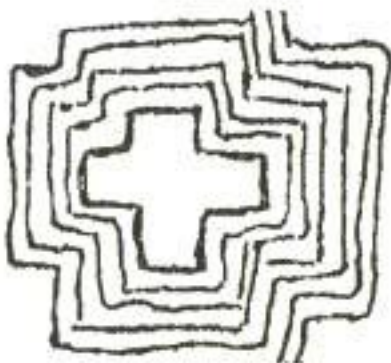
Source: Ursula Seidl, Die Babylonischen Kudurru Reliefs, Tafel 11, Zweite Gruppe, stela "a" = The Babylonian Kudurru Reliefs, Plate 11, 2nd Group, stela "a".

به خطوط موج و محصورکننده نماد خورشید در سمت راست توجه داشته باشید.



Ursula Seidl, Die Babylonischen Kudurru Reliefs, Tafel 19, Vierte Gruppe, stela "b" = The Babylonian Kudurru Reliefs, Plate 19, 4th Group, relief "b".

به خطوط موج و محصور کننده نماد خورشید در بخش پایینی سمت راست توجه داشته باشید .



سیچین نماد صلیب - سمت چپ - را فرگشت یافته نماد نیبرو - سمت راست - می داند . م

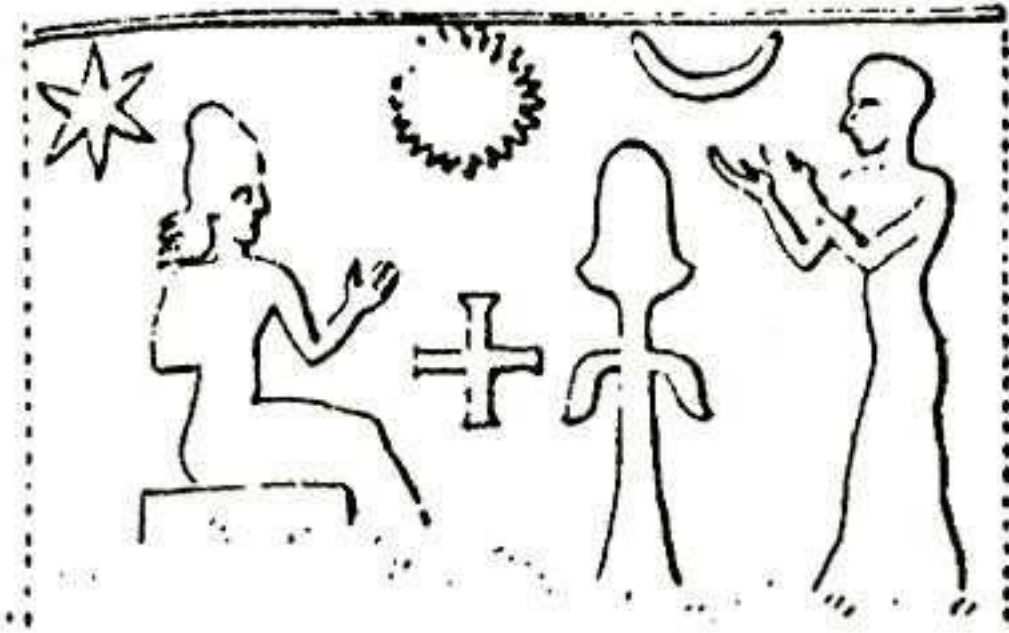
توضیح مترجم :

اریک فون دنیکن در کتاب " خدایان آن سوی فضا " نماد خورشید (یا به تعبیر سیچین نیپرو) به اشتباه و البته بصورت پرسشی یک سفینه فضایی (یوفو) می پندارد .

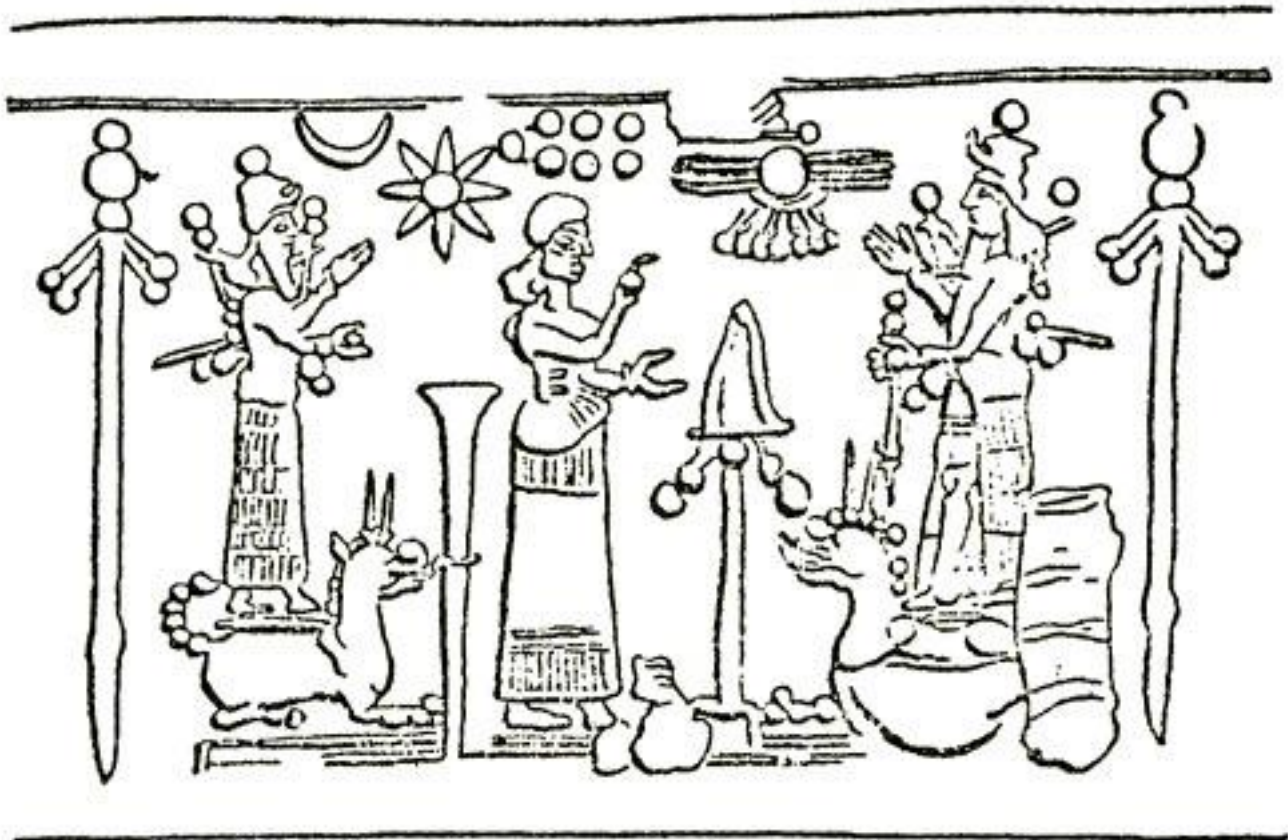
۱۸۰ □ خدایان آن سوی فضا



۵۰ - ستون سنگی پادشاه «ملیک خان» با خورشید و ماه و یک جسم گرد تراشیده شده
زیبا، زمین؟ زهره؟ یا یک سفینه فضایی؟



تصویر یک لوح که از کتاب سیاره دوازدهم سیچین انتخاب شده که خورشید را در وسط نشان می‌دهد و تقریباً به همان صورتی که امروزه می‌شناسیم. سمت راست ماه و سمت چپ ستاره شش شعاعی دیده می‌شود که به عقیده سیچین نماد مریخ است. نمادی که در ابتدا به Nergal اختصاص داشته و بعدها به Nabu پسر مردوک اختصاص داده می‌شود و برای این شش شعاع به آن اختصاص داده شده که ششمین سیاره در شمارش از بیرون از منظومه شمسی است. نماد صلیب در اینجا نماد نیبیرو است. در سمت راست بنده‌ای را می‌بینید که در برابر خدای خود به نماز ایستاده به حالت قنوت (تواضع برای خدا).



در لوح فوق به تعبیر سیچین در کتاب دوازدهمین سیاره نماد نیبرو در وسط دیده می‌شود و هفت ستاره نماد زمین هستند و اله ای در وسط ایستاد که ایشتر است و نمادش ستاره هشت شعاعی بالای سرش و چرا هشت شعاع؟ به عقیده سیچین چون زهره بعد از زمین در شمارش از بیرون از منظومه شمسی به داخل سیاره هشتم است.

ادامه مقاله دکتر هیسر:

نمادهای خورشید و ستاره / سیاره به وضوح در آثار دایره البروجی میان‌رودانی مشخص شده‌اند:

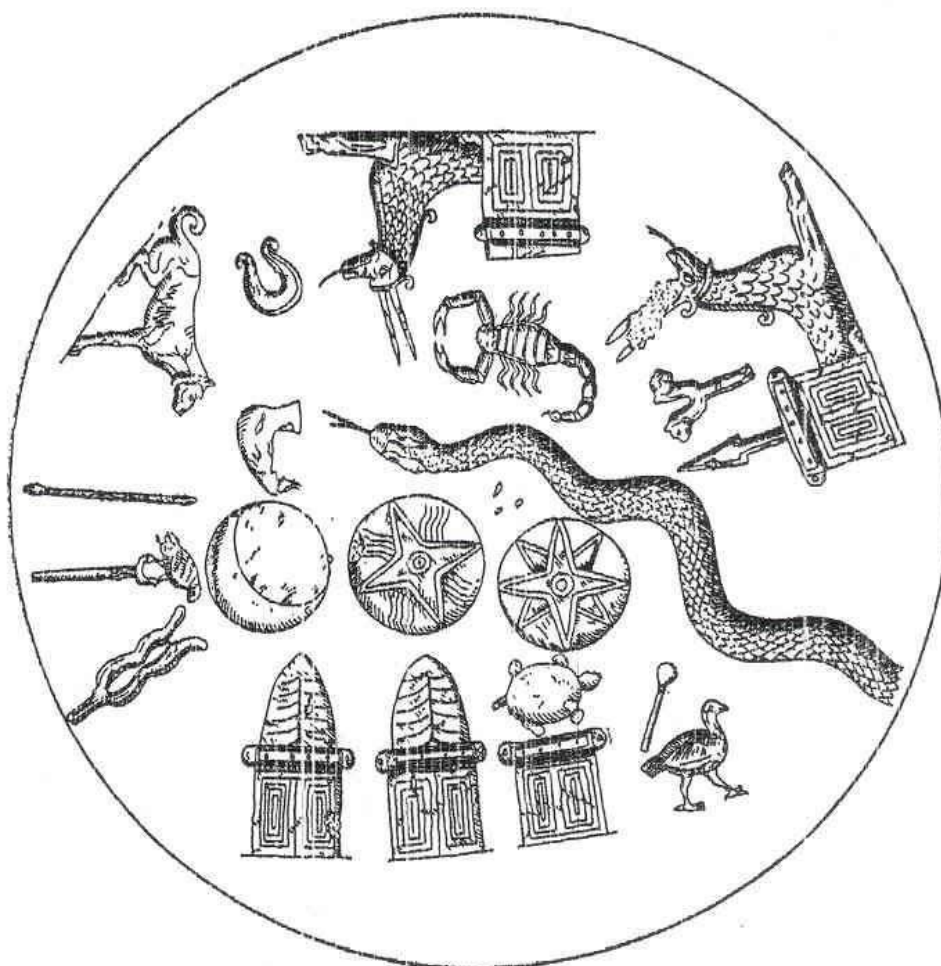
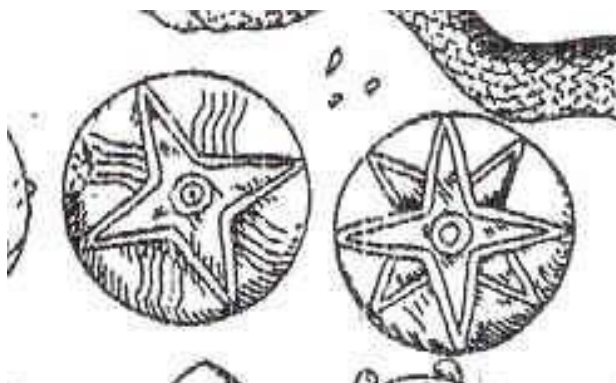


Abb. 13. Nr. 79 (nach New BSt. 34 Abb. 14)

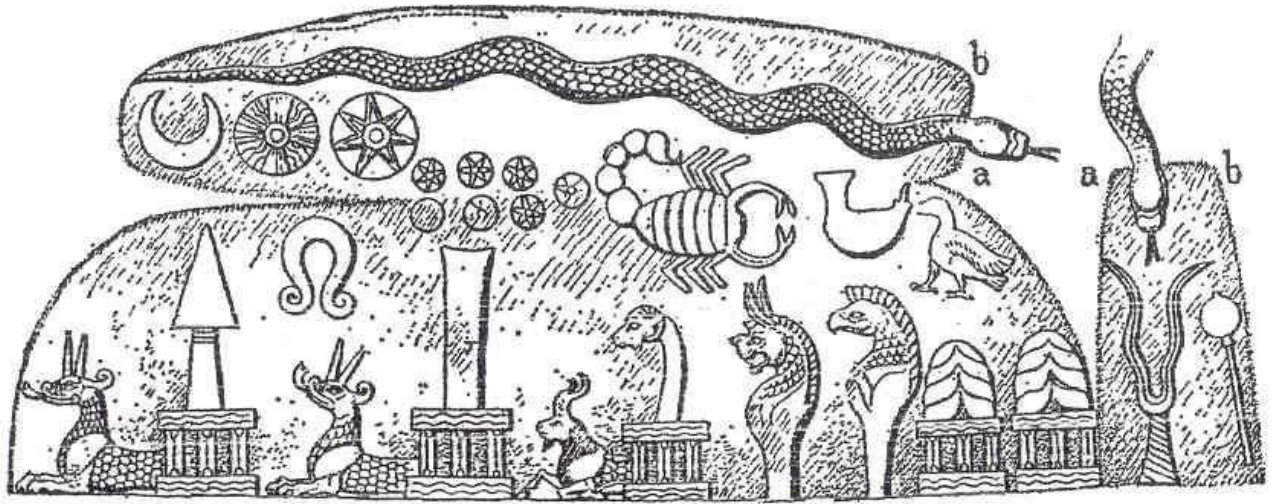
Source: Ursula Seidl, Die Babylonischen Kudurru Reliefs, p. 47 = The Babylonian Kudurru Reliefs, p. 47

نماد خورشید (سمت چپ) و نماد ستاره (راست) زیر مار (دراکو) در کنار یکدیگر دیده می‌شوند. به خطوط مواج نماد خورشید توجه داشته باشید. در اینجا نمای نزدیکی از نماد خورشید (چپ) و ستاره (سمت راست) قرار گرفته‌اند. توجه داشته باشید که در این مورد ستاره هشت جهت نوک تیز دارد:



دومین دایره البروج به عنوان مثال :

نماد خورشید (مرکز) و نماد ستاره (سمت راست مرکز) هر دو در کنار هم زیر دم مار . به خطوط مواج نماد خورشید دقت کنید .

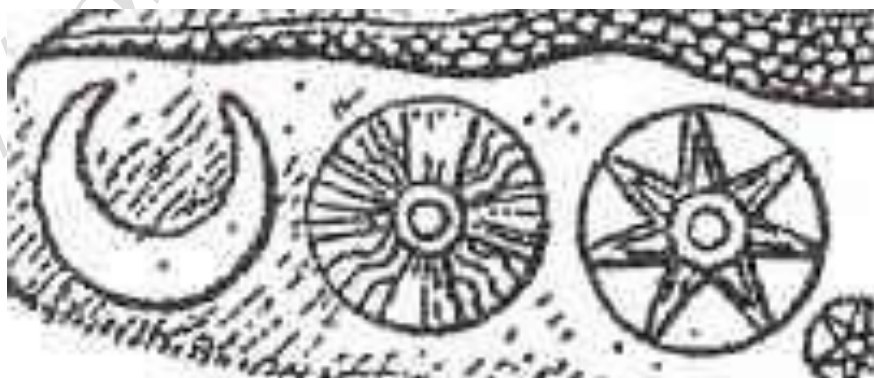


Source: Ursula Seidl, Die Babylonischen Kudurru Reliefs, p. 60 = The Babylonian Kudurru Reliefs, p. 60

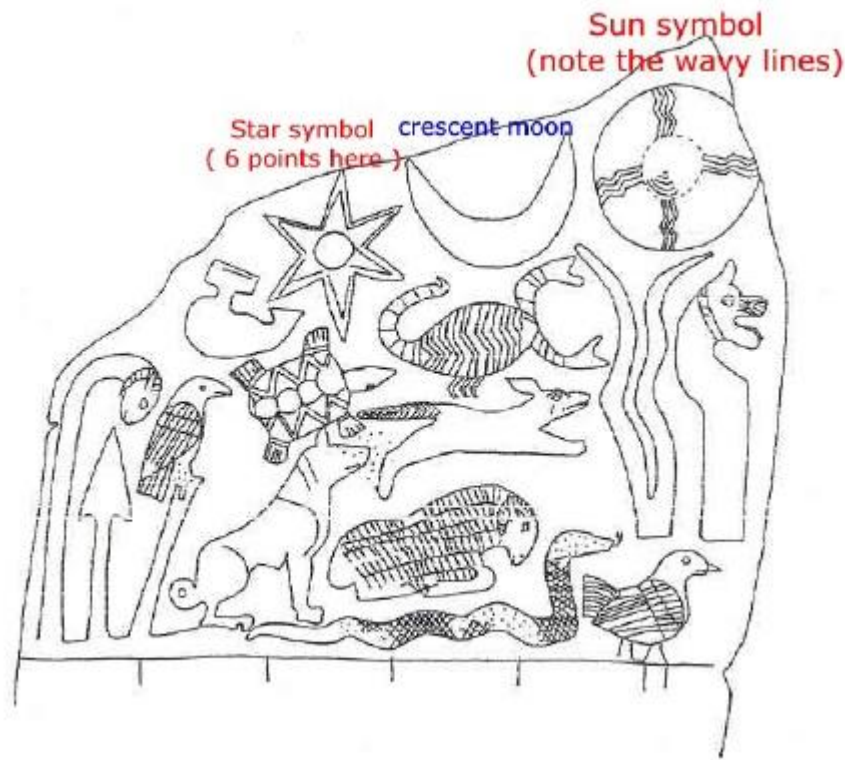
در مثال فوق توجه داشته باشید :

(A) ستاره هفت وجه دارد و (B) ستاره‌های پایینی شش وجه . توجه داشته باشید که این ستاره‌های کوچک‌تر فاقد وجه بوده و فقط نقطه هستند . این نقطه‌ها / دایره‌ها یکی از رایج‌ترین نقوش در هنر میان‌رودانی را تداعی می‌کنند : نقش خوشه پروین .

نکته اینجاست که در هنر میان‌رودانی نقطه‌ها = ستاره‌ها و حتی در یک بستر نجومی قرار می‌گیرند (یا در متنی که خدایی با یک ستاره تعریف می‌شود) . برای تفسیر ما از VA243 با اهمیت تلقی می‌شود . دوباره تصویر را نزدیک تر می‌آوریم .



سومین مثال دایره البروجی را بررسی می‌کنیم :



توجه داشته باشید که در تصویر فوق نمادستاره چون ستاره VA243 شش وجه دارد .
(و البته فاقد خوشه پروین . م)

در این مثال آخر برخی تفاسیر دلالت بر این دارند که مشخصاً دو مثال پیشینی چون این یکی در بستر دایره البروجی قرار می‌گیرند . دو مثال قبلی به وضوح نماد خورشید را نشان می‌دهند که مطابق با ویژگی‌های قابل انتظار سومری - میان‌رودانی کشیده شده (محاط و با خطوط موج) که به وضوح نماد خورشید را از نماد ستاره تفکیک می‌کند . در هر مورد نماد ستاره دلالت می‌کند بر همان جرم نجومی ولی درعین حال تعداد شعاع‌ها متفاوت‌اند . به این معنی که تعداد شعاع‌ها برای شناسایی نماد ستاره به عنوان یک ستاره یا سیاره بی‌اهمیت است نه برای شناسایی خورشید . از این رو نمی‌توان گفت که نماد ستاره هشت شعاعی است و مهر سیچین نشانی شش شعاعی بر خود دارد و بنابراین نه یک ستاره بلکه خورشید است . این اشتباه است زیرا این مثال‌ها به وضوح نشان می‌دهند که نماد یک ستاره می‌تواند شش ، هفت یا هشت شعاع داشته باشد و فاقد خطوط موج هم باشد .

پس نماد روی لوح VA243 سیچین یک خورشید نیست بلکه یک ستاره است .

و بنابراین به معنی یک ستاره یک خدا یا یک تک ستاره است . این نظر شخصی بنده نیست این عرف هنر سومری - میان‌رودانی است .

اجازه بدهید نمادهای ستاره‌ای بعضی مهرهای استوانه‌ای را به عنوان مثال مطرح کنیم . با توجه به مطلب فوق ستاره برای معرفی یک یزدان یا دقیقاً یک ستاره یا سیاره در نظر گرفته شده .

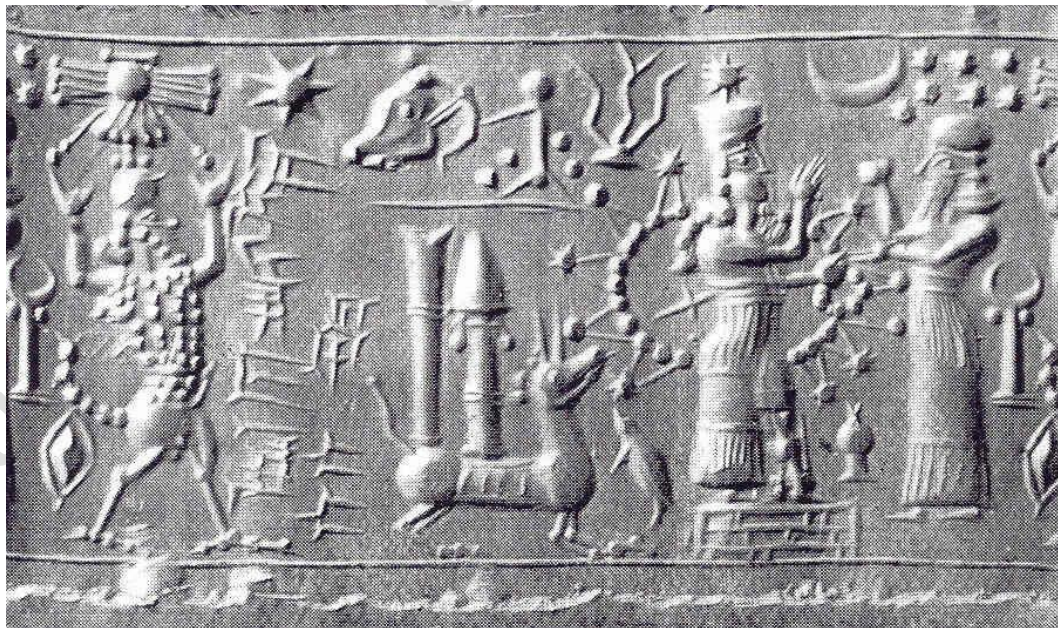
در زیر مثالی را می‌بینید که ایشتر به عنوان یک خدا با یک ستاره معرفی شده :

(البته منظور دکتر هیسر اله است که در خط بعد تصحیح می‌کنند . م)



Source: Henri Frankfort, *Cylinder Seals: A Documentary Essay on the Art and Religion of the Ancient Near East* (London: MacMillan and Co., 1939): Plate XXVI-seal L

در این مثال مشخص است که نماد ستاره هشت شعاع دارد و بسیار شبیه نماد ستاره VA243 است. ما می‌دانیم که یک ستاره است و خورشید نیست چون اله ایشتر را به تصویر کشیده^{۱۴} (یعنی شمش خدای خورشید به تصویر کشیده نشده م). ستاره دیگری بسیار شبیه VA243 است که در پایین نشان داده شده:^{۱۵}



¹⁴ . See the discussion in Frankfort (pp. 177-178, 236, 254) and Black, p. 168. See also the magisterial survey: E. Douglas van Buren, *Symbols of the Gods in Mesopotamian Art*, *Analecta Orientalia* 23 (Pontificum Institutum Biblicum, 1945): 84-85.

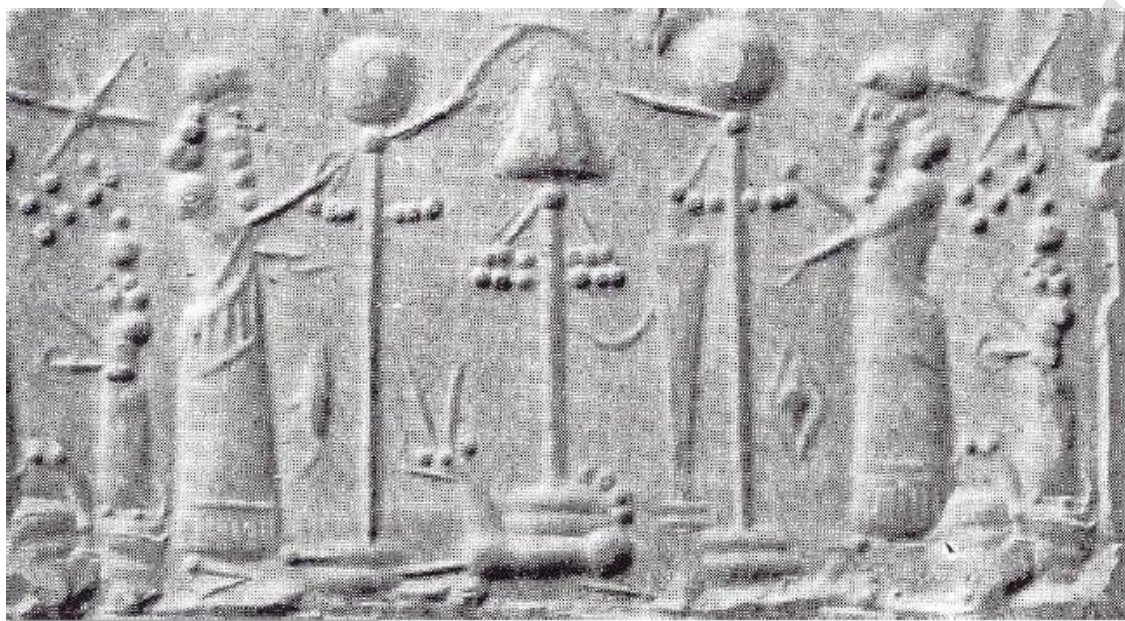
¹⁵ . Frankfort, Plate XXXIII – seal b.

بالادست چپ این مهر دیسک خورشید بالدار را نشان می‌دهد که بالای سر آنچه محققان " کژدم مرد " (با توجه به دمش) نامیده‌اند قرار گرفته .^{۱۶}

درست در سمت راست دیسک بالدار نماد ستاره ما قرار گرفته . در اینجا ستاره‌ای که هفت شعاع دارد و کاملاً شبیه به VA243 است . به گوشه سمت راست بالا هم توجه داشته باشید که هفت ستاره در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و خوشه پروین نامیده می‌شوند که قبلاً در موردش صحبت کرده ایم .

در پایین چند مثال از مهرهایی با ستاره‌های شش شعاعی ذکر شده :

Frankfort, Plate XXXIII – seal d



به ستاره شش شعاعی در گوشه‌های بالایی سمت چپ و راست توجه کنید در هر دو مورد باز هم نقاطی در گروه هفت‌تایی که همان خوشه پروین است قابل مشاهده است . (نقطه اضافی بالای سر فرد کوچک‌تر که استفاده شده مشخصه خدا به عنوان یک ستاره است) .^{۱۷}

آن چنان که E. Douglas van Buren کارشناس هنر سومری – میانرودانی توضیح می‌دهد :

" در معرفی ابتدایی تر ۷ نقطه تاکنون شناخته شده می‌توان دید که ... آن‌ها یک حلقه یا روبانی را حول یک نقطه مرکزی شکل داده‌اند . از اوایل دوره بابلی به بعد به طور فزاینده‌ای یافتن ۷ نقطه‌ای که شبیه ستاره‌ها در صورت فلکی خوشه پروین چیده می‌شدند امر رایجی شده و در آخرین یک چهارم هزاره دوم نقاط برای نخستین بار به عنوان ستاره‌ها به شکل در آمده‌اند . " ^{۱۸}

^{۱۶} . در باستان شناسی کلاسیک بدون توضیح مشخصی نماد خورشید می شود دیسک خورشید بدون اینکه یکی به دیگری شبیه باشد و براساس تعریف خود آقای هیسر که آنها چیزی را که مشاهده می کردند به تصویر می کشیدند معلوم نیست که این " کژدم مرد " را باستان شناسی کلاسیک چگونه تفسیر می کند . و البته مشخص است که در باستان شناسی کلاسیک نمادهای سماوی بر واقعیت دلالت دارند اما اشخاصی که زیر این نمادها به تصویر کشیده شده اند مجازی هستند . آیا این کژدم مرد خود نشان از وجود دستکاری ژنتیکی نمی دهد و یا نژاد دیگری را به تصویر نمی کشد ؟ و البته معلوم نیست که بین این همه نماد ، نماد کره زمین کجاست و اصلاً این خدایان از کجا وارد ذهن صنعتکارانی که این الواح را فراهم آورد ه اند شده اند و آیا آنها آیزاک آسیموف یا آرتور سی کلارکهای باستانی بوده اند و هر آنچه در هنرشان به تصویر کشیده ه اند خیالی است ؟

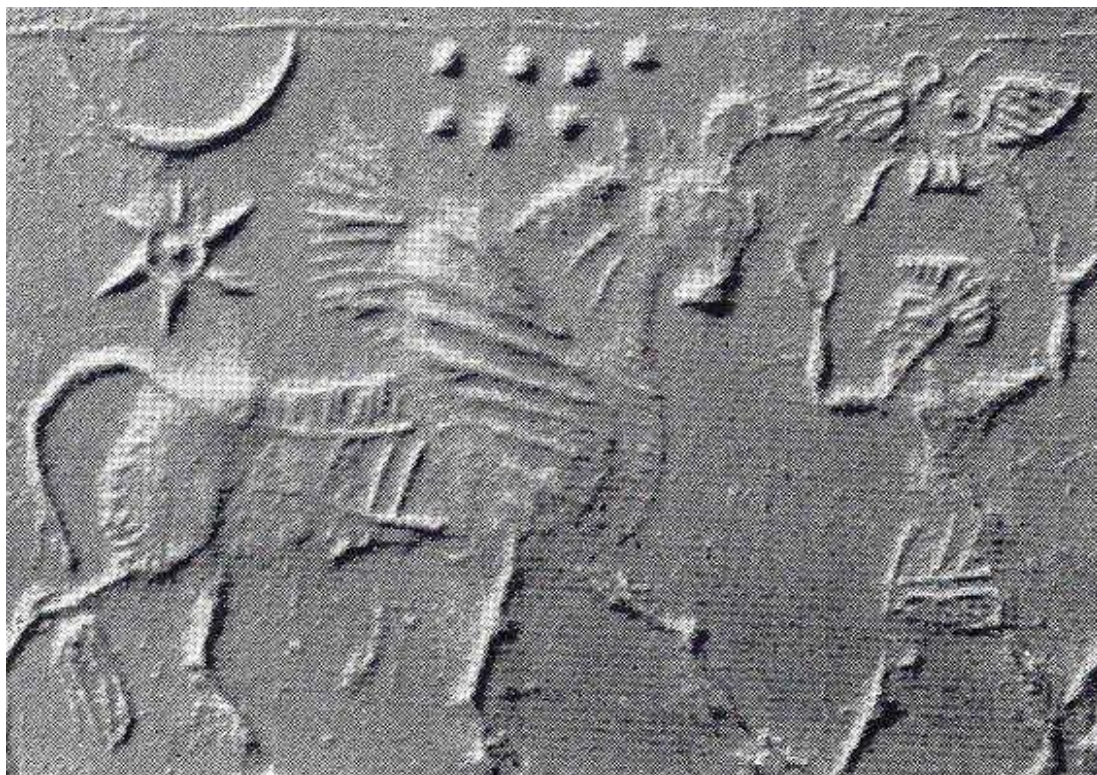
^{۱۷} . در تصویر فوق تئوری هفت ستاره ای و خوشه پروینی دکتر هیسر به هم می ریزد چون تعداد این ستاره ها هشت تاست نه هفت تا و فرد کوچکتر خدا نیست که نقطه اضافی به او اختصاص یافته باشد و نماد یزدا ن باشد چون خدا ربوبی او ایستاده و او فقط در حد بنده اوست و جالب اینجاست که نماد ستاره شش شعاعی (نماد مریخ) به این دو خدا اختصاص داده شده که می توانند نرگال و نابو باشند و دیگر نیازی به نماد بی شعاع دیگری نیست اما آقای هیسر چون نظریه خودشان ایشان را به دام انداخته مجبور می شود آن نقطه اضافی را خرج یزدانیت بنده های کوچکتر خدا کند . و البته هشت ستاره در اینجا می تواند نماد زهره باشد در شمارش از بیرون به داخل منظومه شمسی سیاره هشتم بعدزمین طبق نظر خود آقای هیسر نقطه ها می توانند ستاره ها هم باشند . م

¹⁸ . E. Douglas van Buren, "The Seven Dots in Mesopotamian Art and Their Meaning," Archiv für

Orientalforschung XIII (1941): 277; see also E. Douglas van Buren, Symbols of the Gods in Mesopotamian Art,

(اگر توضیحات این کارشناس برای تصویر فوق باشند باید گفت که خبری از حلقه یا روبانی حول یک نقطه نیست . م)
 این مشاهده و بررسی مهم است زیرا که ثابت می‌کند که الگوی خوشه پروین + ستاره نوک دار احتیاجی به تعداد معینی شعاع برای ستاره‌ها
 ندارد . وضعیت مشابهی که با دایره البروج جور در می‌آید را به یادآورید . مهم نیست که شعاع‌های یک ستاره چند تاست مهم ستاره بودن
 آن است نه خورشید بودنش .

مثال دیگر : Frankfort, Plate XXXV – seal h



در این مهر ، ستاره‌ای وجود دارد که شش شعاعش یک نقطه مرکزی را احاطه کرده‌اند . باز هم به نماد خوشه پروین دقت کنید (در پایین
 زیر نکته بعدی به نقاط VA243 بنگرید)
 قبل از خروج از بحث نماد ستاره به شباهت زیاد و متداول بین ستاره روی VA243 که سیچین می‌گوید خورشید است و نمادهای ستاره
 ای که در بالا ذکر شد توجه کنید :



VA 243



Frankfort XXXIII-b



Ishtar star

حال این‌ها را با نماد واقعی خورشید مقایسه کنید



به عقیده سیچین نماد چهار بازوی کشیده که تداعی‌کننده صلیب است و گاهی به شکل صلیب نشان داده می‌شود نماد نیبیرو است نه خورشید م.

III :

"نقطه" های احاطه کنند

همان‌طور که در مقدمه‌ی این مقاله سؤال کردم، اگر "خورشید" سیچین همان خورشید معروف نیست، پس آن نقطه‌ها چه هستند؟ مسلم‌ترین پاسخ، بر اساس نمونه‌های فوق‌الذکر، این است که آن‌ها هم ستارگانی هستند. پیش‌تر هم دیده ایم که نقطه‌ها برای نشان دادن ستاره‌ها در خوشه پروین به کار رفته بوده، نشان دادیم که هفت نقطه معادل نماد هفت ستاره‌ای است که هر جای دیگری برای این صورت فلکی استفاده شده‌اند. همچنین در بالا ذکر شد که در مهر استوانه‌ی Fankfort Plate XXXIII-d یک ستاره‌ی یک نقطه‌ای، می‌تواند در ارتباط با نقاط دیگری باشد که خود آن‌ها هم ستاره هستند. این تقریباً بدین معنی است که نماد شناسی "ستاره+هفت نقطه"، بیانگر "صورت فلکی= خوشه پروین" هست.

بدین‌سان نمونه‌های فراوانی از این ادعا که این نقاط در VA243 ستارگان هستند وجود دارد. این می‌تواند بدین معنی باشد که این مهر استوانه "می‌خواهد بگوید": "صورت فلکی= آن یکی به همراه ۱۱ ستاره". از آنجا که من با نجوم به خوبی آشنا نیستم، قضاوت را به خود خوانندگان واگذار می‌کنم. مقدمه همچنین متذکر شده است که نمادشناسی این مهر استوانه‌ای شاید تنها اشاره به یک خدا و شاید شورای خدایان داشته باشد. که به اندازه کافی در این مورد صحبت شده است.

در باب دانش نجومی سومریان یا میان‌رودانیان

در این رابطه من به خوانندگان (که البته نقل‌قول با متخصصین کتیبه‌های نجومی با خط میخی است) این شانس را پیشنهاد می‌کنم که ادعای من که در بالا ذکر شد را به چالش بکشند، اینکه حتی یک خط متن هم در کل نوشته‌های سومریان یا میان‌رودانیان در سراسر عالم وجود ندارد که بگوید اینان بیشتر از ۵ سیاره را می‌شناخته‌اند. در ادامه فهرست کتب مرجعی که همگان بدان دسترسی دارند وجود دارد، کتبی که در سطح رساله‌های پژوهشی هستند که کسی می‌تواند به طور کامل از آن‌ها بهره‌برد اگر که دانشی در زبان‌های سامی و/یا خط میخی داشته باشد، و همچنین پس زمینه‌ای از ریاضیات و نجوم. در مقاله‌ی من در مورد نیبیرو، (روی وبسایت موجود است)، به شکل مختصر آنچه سومریان و میان‌رودانیان در مورد سیارات می‌دانستند را شرح خواهم داد. به هر حال ارجاع دادن به همین منابع کفایت می‌کند.

General Sources:

Francesca Rochberg, "Astronomy and Calendars in Ancient Mesopotamia," *Civilizations of the Ancient Near East*, vol. III, pp. 1925-1940 (ed., Jack Sasson, 2000)

Bartel L. van der Waerden, *Science Awakening, vol. 2: The Birth of Astronomy* (1974)

Technical but Still Readable

Wayne Horowitz, *Mesopotamian Cosmic Geography* (1998)

N.M. Swerdlow, *Ancient Astronomy and Celestial Divination* (2000)

Scholarly (Technical) Resources:

Otto Neugebauer, *The Exact Sciences in Antiquity* (1953)

Otto Neugebauer, *Astronomical Cuneiform Texts* (1955)

Erica Reiner and David Pingree, *Enuma Elish Enlil Tablet 63, The Venus Tablet of Ammisaduqa* (1975)

Hermann Hunger and David Pingree, *MUL.APIN: An Astronomical Compendium in Cuneiform* (1989)

Hermann Hunger and David Pingree, *Astral Sciences in Mesopotamia* (1999)

N. Swerdlow, *The Babylonian Theory of the Planets* (1998)

David Brown, *Mesopotamian Planetary Astronomy-Astrology* (2000)

توضیحات مترجم:

به توضیحات آموزنده دکتر هیسر می‌توان نکاتی را اضافه نمود:

در بررسی مهر استوانه‌ای متوجه می‌شویم که در خط دوم (طبق علامت‌گذاری دکتر هیسر) از اصطلاح ili-il-la-at استفاده شده که به "نام شخصی دیگر این بار نام صاحب مهر" ترجمه شده و در کنار آن علامت ویژه خدایی به چشم می‌خورد و این سؤال را به وجود می‌آورد که آیا همچون کارتوهای بیضوی شکل مصری این خط محاط شده در یک مستطیل با توجه به نماد هشت پر یزدانی نام خدایی را در خود محصور نموده؟ خدایی که نشسته و پشت سرش نماد ستاره‌ای هشت پر قرار دارد.



دکتر هیسر اصلاً به این نماد توجه ای نشان نمی‌دهد و سخت مشغول نشانه‌های سمت چپی است. می‌توان نتیجه گرفت که صنعت‌کاری که مهر را فراهم می‌نموده دقیقاً به این نکته توجه داشته. در واقع صنعت‌کار در استفاده از دو نماد ستاره یکی را به خدا اختصاص داده و دیگری را به خورشید (با توجه به اندازه آن در میان ستاره‌های احاطه‌کننده‌اش) و نکته دیگر اینکه بنابر آموزه‌های آقای هیسر چرا آنچه را که او نه خورشید بلکه ستاره و البته نماد ستاره می‌داند بالای سر نه خدا بلکه یک پرستش‌کننده (بنده) حک شده است.

کلمه‌ی Ili در واژه‌ی Ili-illat به معنی "نور" است، و این ریشه واژه‌ی "illumination، اشراقیون/روشنایی" است. خدایان Ili ستارگان بودند، که این دلیل ستایش نور توسط کاهنان Ili است. این احتمالاً مشخص‌کننده این است که آن شخص، Dubsiga، خادم و یا کاهن Ili، نور، بوده است. Ili مارهای نورانی یا آتوناکی بودند. فرمانروایانی از Su-Meru^{۱۹} و خدایان نور ستارگان بودند و در تعاریف توحیدی

^{۱۹} . ر.ک به مقاله ویلیام هنری "در را به او نشان بده" در پاسخ به دکتر هیسر. ترجمه: مهر

از خدا در کنار تعاریف بیش خدایی (چه در کتاب مقدس و چه در قرآن) خدا نور است. نور سماوات و زمین است. و حتی در قرآن به نماد ستاره هشت شعاعی در کنار عرش خدا اشاره می‌شود که مشخصه خدایی در دوران بیش خدایی بوده.

وَالْمَلِكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَنِيَّةٌ ﴿١٧﴾ حاقه آیه ۱۷

فرشتگان در اطراف [آسمان هستند] و عرش پروردگارت را آن روز هشت [فرشته] بر سر خود بر می‌دارند.

ترجمه دکتر فولادوند.

توجه داشته باشید که لغات آسمان و فرشته برای خوش‌خوان شدن آیه اضافه شده‌اند.

در اینجا هشت نماد زهره است و عرش خدا هرچه که باشد در کنار سیاره زهره رویت خواهد شد.

البته نباید فراموش کرد که همچون مهر استوانه‌ای VA243 که منحصر به فرد و با بقیه الواح ناهمخوان و برای همین تا این حد بحث‌برانگیز شده، در دنیای باستان‌شناسی موارد ناهمخوان کم نیستند و به صرف ناهمخوان بودن نمی‌توان مدرک کشف‌شده را از توجه جدی محروم نمود یا به زور به قواره باستان‌شناسی کلاسیک در آورد.

در تصویر زیر شما عکس لوحی را می‌بینید که زحل را با حلقه‌ای به دورش نشان می‌دهد.



اولین حلقه احاطه‌کننده زحل تا سال ۱۶۵۹ هم کشف نشده بود. کشفی که توسط کریستین هوپزنز انجام شد. سؤال اینجاست که سومریان با چشم غیرمسلح چطور حلقه زحل را تشخیص داده‌اند. اگر لازم نیست جای خالی‌های این چنینی را با فرازمینی‌ها و آنوناکی و نتیجه‌گیرهایی باستان‌شناسی ممنوعه پر کنیم پس باید پاسخی فراتر از توضیحات خشک و ساده غیرقابل قبول باستان‌شناسی کلاسیک را پیش پای مخاطب بگذاریم.



اثر یک مهر استوانه‌ای از سنگ سماق که اتنه را نشسته بر پشت عقاب نشان می‌دهد.

در این مهر استوانه‌ای تعداد ستاره‌هایی که در وسط مهر دیده می‌شود در خوش‌بینانه‌ترین حالت ۸ تاست که با فرضیه خوشه پروین هفت ستاره‌ای هیسر جور در نمی‌آید اما با هشتمین سیاره (زهره) سیچین جور در می‌آید. م



بر اساس نظر آقای هیسر، سومریان آنچه را در آسمان با چشم غیرمسلح به آسانی می‌دیدند در مهرهایشان نقش کرده‌اند. با توجه به این توضیح در تصویر بالا دو باشنده عجیب و غریب در کنار درخت زندگی دیده می‌شوند که البته نیازی به دیدن آن‌ها با تلسکوپ نیست و چشم غیرمسلح می‌توانسته آن‌ها را ببیند آن هم با نمادی که دیگر نمی‌توان دیسک خورشید نامش نهاد. باشندگان با پاهایی به شکل پنجه وبال‌هایی بر پشت. در سمت راست نیمی از پیکره یک کاهن با پاهایی به شکل پاهای انسان دیده می‌شود. که مشخص می‌کند صنعت‌کاری که لوح را فراهم نموده به این تفاوت واقف بوده. اما به نظر شما لوزی سمت راست کنار پای کاهن به چه معنی است؟ پرسش

دیگر اینکه که آیا مردم باستانی که این لوح را فراهم کرده‌اند به راستی این باشندگان را دیده‌اند که این‌گونه تصویر کرده‌اند؟ در پاسخ باید گفت که: بدون شک. اما باستان‌شناسی کلاسیک پاسخی جز اینکه این‌ها فقط اسطوره هستند و زاده خیالات ندارد. هر جا که آن‌ها توجیهی داشته باشند نمادها از واقعیتی حکایت دارند و هر جا که توضیحی نداشته باشند سریع اسطوره‌اش می‌کنند و از واقعیت جدایش می‌دانند.

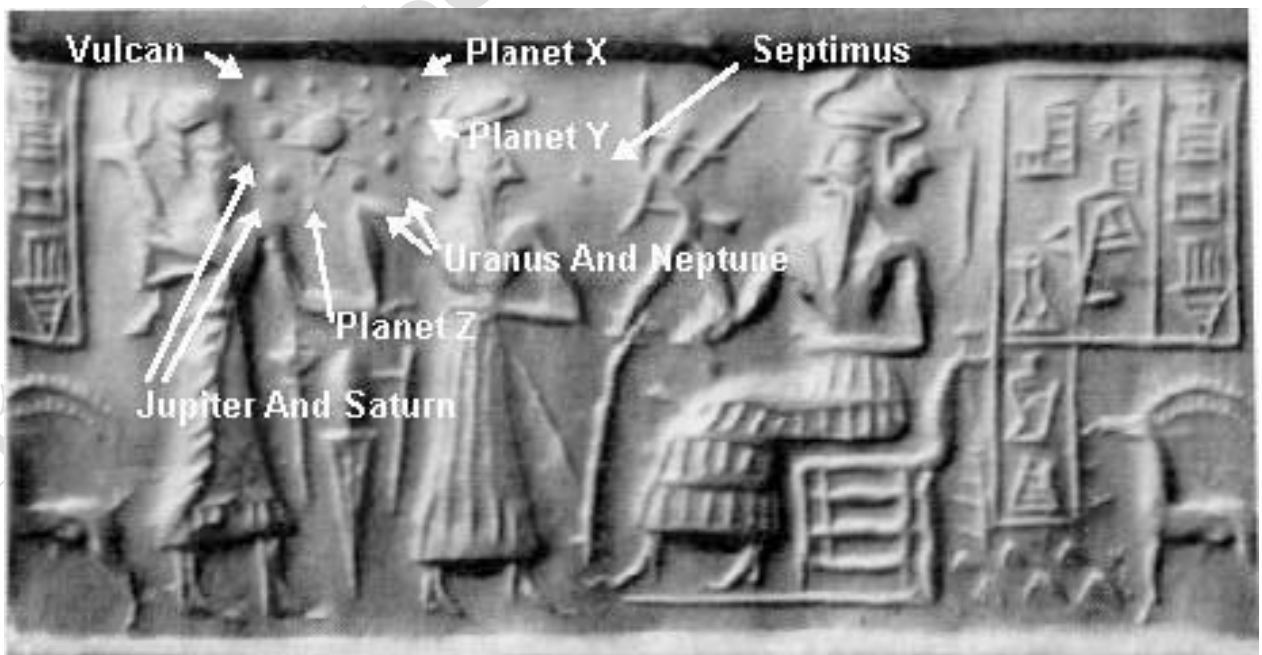
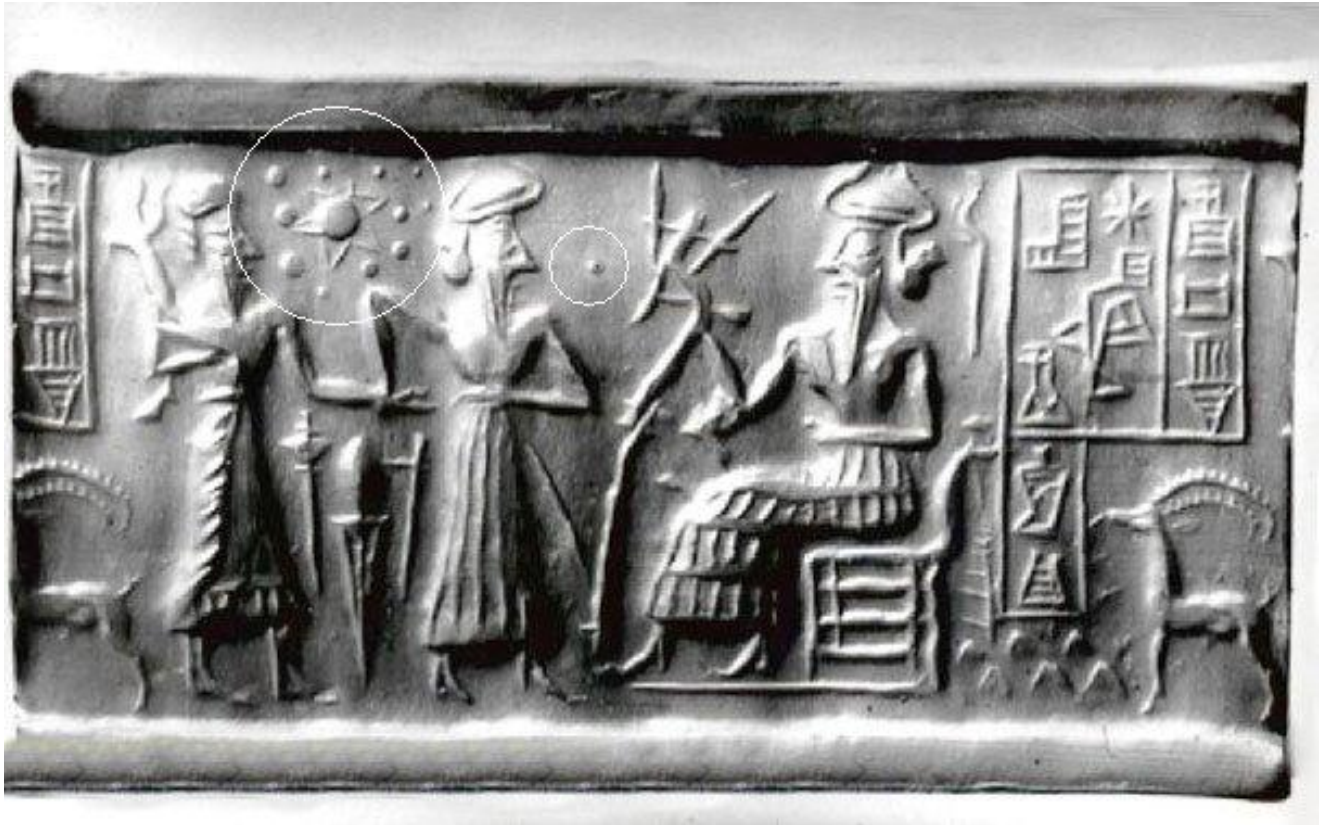


در این مهر موجودی عجیب و غریب شبیه حشره با سر انسان به پیشگاه خدا انکی برده شده! اگر بگویید موجودی حاصل مهندسی ژنتیک احتمالاً یک باستان‌شناس کلاسیک خواهد گفت این فقط چیزی تخیلی است و واقعیت ندارد و به شما توصیه خواهد کرد که حتماً به یک روان‌پزشک مراجعه کنید!.



دو خدا به دلالت دو ستاره بر بالای سرشان در برابر درخت زندگی (خرد) . به دست و پاهای عجیب و غریب و چنگال مانند و غیرانسانی آنها دقت کنید .

به این نکته دقت داشته باشیم که با افول هر خدا یا اله نماد او به خدا یا اله دیگری که قدرت می گرفته داده می شده . اما مهر VA243 تفاسیر دیگری را هم به خودش دیده است . تفسیرهایی که در اینجا یک سیاره اضافی (سیزدهم) بر مهر کشف کرده اند .



برای مطالعه بیشتر رجوع کنید به:

http://www.bibliotecapleyades.net/vida_alien/astrometrics/sunsplan.htm



اما عکس دیگری از مهری شبیه به مهر مشهور VA243 که سیاره اضافی (سیزدهم) را بر خود ندارد . والبته مناقشه هنوز ادامه دارد .



ترجمه: مهر
با دستگیری: مایوسوته

متولد ۱۹۵۷. نویسنده آمریکایی و ناشر کتاب‌هایی در خصوص تاریخ فرینج و تجدیدی نظر طلبی در تاریخ. آثارش با موضوعاتی سروکار دارند همچون آنانی که در دوران ماقبل امریکا با عبور از اقیانوس وارد آمریکا شده‌اند. آتلانتیس، لموریا، فضانوردان باستانی، یوفوها، نیکلاس تسلا، شوالیه‌های معبد، شهرهای گم‌شده و هواپیماهای ویماننا.

ادعاهای چیلدرس همچون یک باستان شناس حرفه‌ای یا هرکسی که در یک رشته علمی درس خوانده باشد اعتبار آکادمیک ندارد. او پس از یک سال مسافرت و تحقیق درباره موضوعاتی که بعدها درباره آن‌ها نوشت دانشگاه مونتانا را رها کرد. او از والدینی آمریکای در فرانسه متولد و در کلورادو و مونتانا ایالات متحده بزرگ و در نوزده سالگی پی‌گیری جذابیت‌های باستان شناسی شد. در ۱۹۸۳ به استل و الینویز نقل مکان نمود و با ریچارد کینیگر نویسنده کتاب عصر جدید که کتابش را در سفری به آفریقا به او داده بود انجمنی را تاسیس کرد. چیلدرس تاریخچه اکتشافاتش را در دهه ۱۹۷۰، ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در سری کتاب‌های "شهرهای گم‌شده و اسرار باستانی" مکتوب نمود. نخستین کتاب چیلدرس با عنوان راهنمایی مجانی برای سفر به آفریقا و عربستان در ۱۹۸۳ توسط مطبعه Chicago Review منتشر شد. در ۱۹۸۴ چیلدرس به کمیون الینویز نقل مکان نمود و انتشاراتی به نام "مطبعه ماجراجویی‌های بی حد و حصر" را تاسیس کرد که تحت مالکیت انحصاری خود او قرار دارد. انتشاراتی‌اش آثار او و دیگران را منتشر می‌کند. آثاری که در خصوص علوم فرینج، تمدن‌های باستانی، نهان‌جاندارشناسی^۱ و تکنولوژی‌های کمتر شناخته شده هستند.

در ۱۹۹۱ چیلدرس کلوپ جهان جستجوگران را بنیان نهاد که گاهی اوقات تورهایی را برای بازدید از مناطقی که او درباره آن‌ها نوشته به راه می‌اندازد و مجله‌ای نیز تحت عنوان جهان جستجوگر منتشر می‌کند.

چیلدرس در این برنامه‌ها هم ظاهر شده:

^۱ . نهان‌جاندارشناسی / Cryptozoology: زمینه مطالعه‌ای است در مورد جانوران و گیاهانی که وجود آن‌ها ثابت نشده‌است. این رشته شامل جانوران گزارش شده توسط بومیان برخی مناطق می‌شود و بررسی احتمال وجود برخی گونه‌های زنده از جانوران منقرض شده مثل دایناسورها را نیز دربر می‌گیرد. بررسی و شناخت جانداران افسانه‌ای و خرافی و جستجوی ریشه این افسانه‌ها و ارتباط آن‌ها با جانداران واقعی نیز در این رشته می‌گنجد. به جاندارانی که نهان‌جاندارشناسان مورد مطالعه قرار می‌دهند اصطلاحاً «نهان‌جاندار (Cryptid)» می‌گویند. این اصطلاح را جان وال در سال ۱۹۸۳ ساخت. نهان‌جاندارشناسی به عنوان زیرشاخه‌ای از زیست‌شناسی یا یک رشته علمی به‌شمار نمی‌آید و نمونه‌ای است از دانش‌نماها (شبه‌علوم)، زیرا بیشتر با داستان‌های بومی، افسانه‌ها و گزارش‌های مشاهدات اثبات‌نشده سر و کار دارد. از نمونه‌های نهان‌جانداران می‌شود که انواع هیولاهای دریایی، درختان آدم‌خوار، دلفین‌های دوباله، راهب دریایی را نام برد. یتی در هیمالیا و هیولای لخنس در اسکاتلند و پاگنده در آمریکای شمالی از نمونه‌های شناخته‌شده نهان‌جانداران هستند. م.

NBC (منشاء اسرارآمیز انسان) Fox Network (نشان کردن‌ها و تماس‌ها) A&E, Discovery Channel و History TV channel (در این آخری در مجموعه مستند بیگانگان باستانی حضور داشته) و درباره موضوعاتی چون مثلث برمودا ، آتلانتیس و یوفوها سخن گفته . او درگیر دو دادخواهی در مورد چاپ و نشر نیز شده : یکی مربوط به ترور کندی که بعد از انقضای قانون مرور زمان پرونده بسته شد و دیگری تز کارشناسی منتشر نشده ای درباره یوفوها که در ۱۹۵۰ نوشته شده بود که این مسأله خارج از دادگاه حل و فصل شد . طی بیش از ۲۵ سال فعالیت انتشاراتی ، کمپانی چیلدرس نزدیک به ۲۰۰ کتاب تولید کرده که بیشتر آن‌ها به زبان‌های خارجی ترجمه شده‌اند .

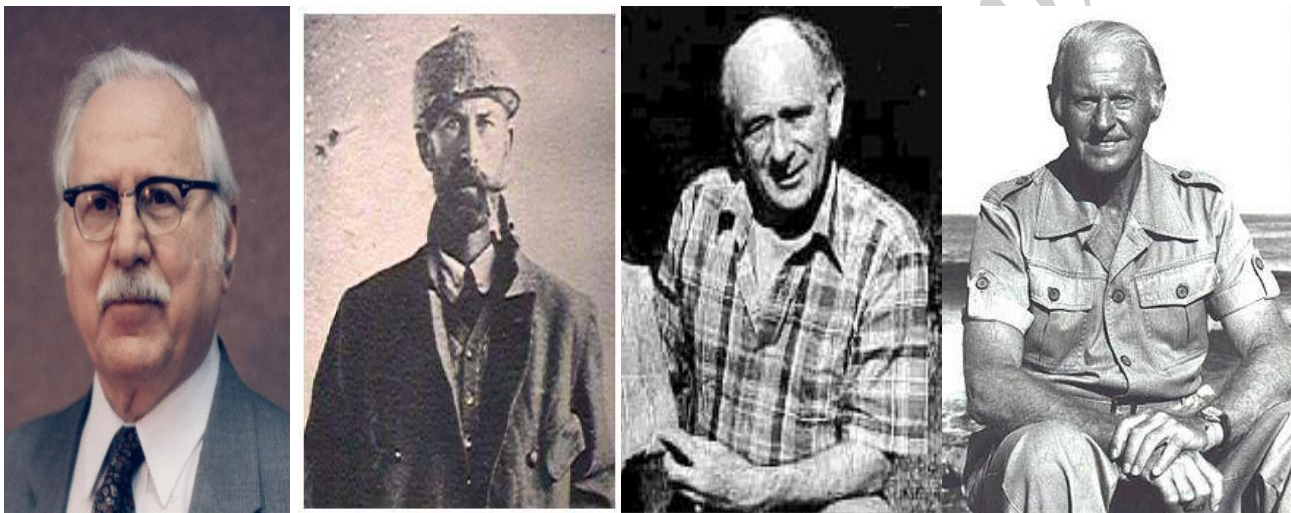
مهم‌ترین کتاب‌های چیلدرس عبارتند از

- ۱ - راهنمای رایگان سفر به آفریقا و عربستان . ۱۹۸۴
- ۲ - شهرهای گم‌شده و اسرار باستانی آفریقا و عربستان . ۱۹۸۴
- ۳ - شهرهای گم‌شده چین ، آسیای مرکزی و هندوستان
- ۴ - شهرهای گم‌شده و اسرار باستانی آمریکای جنوبی
- ۵ - شهرهای گم‌شده لموریای باستانی و اقیانوس
- ۶ - شهرهای گم‌شده آمریکای مرکزی و شمالی
- ۷ - شهرهای گم‌شده آتلانتیس ، اروپای باستان و مدیترانه
- ۸ - باستان شناسی فرا زمینی
- ۹ - ویمان ، هواپیمای هند باستان و آتلانتیس
- ۱۰ - یوفوی انسان ساخته ۱۹۴۴ (با دستگیری بارتو وسکو)
- ۱۱ - سفر در زمان
- ۱۲ - راهزنان وهیئت گم‌شده زائران
- ۱۳ - تکنولوژی خدایان ، دانش باور نکردنی خدایان
- ۱۴ - اقلیم گم‌شده و زمین توخالی
- ۱۵ - یک راهنمایی رایگان برای سفر به آرماگدون
- ۱۶ - اسرار اولمها
- ۱۷ - در پرونده سنگ جواهر (با دستگیری کن توماس)
- ۱۸ - شهرهای گم‌شده و اسرار باستانی جنوب غربی آمریکا
- ۱۹ - پاگنده ها و ساسکواچها و غول‌های پشمالو .

سومریان در تیاخواناکو ؟

رازهای پیکره سنگی پوکوتیا و کاسه مگنا فونته

سنگ یکپارچه پوکوتیا پیکره سنگی ما قبل تاریخی آمریکا است که در پوکوتیا واقع در ۶ کیلومتری تیاخواناکو در بولیوی از دل خاک بیرون آورده شده . اینکه آیا آنچه که دنیای جدید نامیده می شود توسط مسافرانی از دنیای قدیم پیش از کلمبوس بازدید شده یا نه آب مجادله اش بیش از یک قرن است که داغ مانده . از ثور هیردال^۲ تا بری فل^۳ و از پرسی فاوست^۴ تا زکریا سیچین ، بسیاری از محققین دیگر نیز بحث کرده اند که جستجوگرانی از اروپا و آسیا و آفریقا و هر جای دیگر ، مدت ها پیش تر از آنچه در فضای مرسوم آکادمیک از آن حمایت می شود در این جا می زیسته اند .



از راست به چپ : ثور هیردال ، بری فل ، پرسی فاوست و زکریا سیچین

در این خصوص به یقین کمبودی از نظر شواهدی که در ابتدا دلگرم کننده به نظر می رسند سپس دلسردتان می کنند وجود ندارد . به ویژه در فرمی از کتیبه های اسرارآمیز کشف شده در بسیاری از سکونت گاه های غیر منتظره . محقق متوفی هاروارد بری فل در اثر مثال زدنی و تأثیر گذارش " آمریکای پیش از میلاد " گزارش داده که آنچه که به اعتقاد او در بسیاری از زبان ها نوشته می شود ، به خصوص اوگام سلتیکی را در تقریباً همه یک چهارم آمریکای شمالی

^۲ .مردم نگار نوژی و ماجراجویی بود با پیشینه ای در جانور شناسی و جغرافیا . او برای سفر با قایق اش به نام Kon-Tiki معروف است . او با قایقی که خودش ساخت هیود ۸۰۰۰ کیلومتر عرض اقیانوس را از آمریکای جنوبی تا جزایر Tuamotus در ۱۹۴۷ پیمود . او این سفر را برای این تدارک ددیه بود تا ثابت کند که مردم باستان می توانسته اند سفرهای دریایی دراز مدت را انجام دهند . تماس های ایجاد شده بین آن ها ظاهراً فرهنگ جداگانه ای پدید آورده که این خود مدلی از توسعه فرهنگی را نشان می دهد .

^۳ . پروفیسوری بوده در موزه جانور شناسی تطبیقی هاروارد . تحقیقات پایه اش درباره ستاره و جوجه تیغی دریای بود . او بخاطر اثر بحث بر انگیزش " آمریکای پیش از میلاد " در کتیبه خوانی دنیای جدید مشهور است .

^۴ . پرسی فاوست (کلنل پرسپوال هریسون فاوست) افسر توپخانه ارتش بریتانیا ، باستان شناس و مکتشف آمریکای جنوبی . فاوست همراه پسر ارشدش طی واقعه ای ناشناخته در جریان یک اردوی اکتشافی ناپدید شدند که این ناپدیدی شدن منجر شد به کشف " Z " - نامی برای یک شهر باستانی ناشناخته - که او (به احتمال زیاد و بدرستی) معتقد بود که این الدورادو است که در جنگلهای کشف نشده برزیل قرار گرفته .

پیدا کرده . اکنون ممکن است فصل نوینی در ماجرا هویدا شده باشد چون به شکل غیرقابل توضیحی نوشته‌های سومری در پرو ظاهر شده‌اند . دیوید چیلدرس مکتشف به آنجا رفته و برای خوانندگان مجله ظهور آتلانتیس گزارشی به ارمغان آورده . { ویرایشگر }

در سفر اخیر به آمریکای جنوبی ، ماچو پیچو را ترک کردیم و وادی مقدس را پشت سر نهادیم و به پوتو رسیدیم و آماده شدیم که از دریاچه تی تی کاکا عبور کنیم و به بولیوی برسیم . در حین عبور از دریاچه ، راهنمای ما مدام داستان‌های جالبی برایمان تعریف می‌کرد . پیش از صرف ناهار در جزیره خورشید (جایی که Manco Capac^۵ ظاهر شده تا تمدن اینکا را بنیان نهد) فاش کرد که تیمی متشکل از غواصان آلمانی - ایتالیایی به نام تیم Akakor دیوارهای سنگی و یک پیکره سنگی طلایی را در اعماق حدود ۸۰ پایی بخش شمالی جزیره پیدا کرده‌اند . این گزارش به اندازه کافی تخیلی به نظر می‌رسید اما راهنمای ما از دو مصنوع شگفت انگیز می‌گفت که در لاپاز قابل رویت هستند . یکی پیکره سنگی پوکوتیا و دیگری کاسه مگنافوئنته که هر دو در نزدیکی تیاخواناکو پیدا شده‌اند و روی هر دو مصنوع حروف الفبای سومری حکاکی شده و موزه فلزات گران بها (موزه طلا) آن‌ها را به نمایش گذاشته .



۵ . نخستین حکمران اینکایی قلمرو کوزکو بود و شمالی در اسطوره اینکا و کسی است که تمدن اینکا را بنیان نهاد . م



تیم ما موزه را در Calle Jaen - بخش مستعمراتی قدیمی لاپاز - پیدا کرد. نگهبانان مسلح هنگام ورود به ما تذکر دادند که نباید در موزه از چیزی عکس بگیریم. افسوس که نگهبانان نزدیک پیکره سنگی ایستاده بودند و نمی‌شد از آن عکس گرفت. به هر حال توانستم بدون جلب توجه نگهبانان از کاسه که در محفظه شیشه‌ای خودش قرار داشت چند تا عکس بگیرم. نوشته‌های میخی بعلاوه دیگر نوشته‌ها به خوبی بر کناره کاسه مشخص بودند.

به گزارش ویکی‌پدیا، یکی از چند سایتی اینترنتی که اطلاعاتی را درباره دو شیء غیر معمول درج کرده، پیکره سنگی پوکوتیا^۱ تندیس سنگی است که از موقعیت ما قبل تاریخی پوکوتیا که شش کیلومتر از تیاخواناکو در بولیوی فاصله دارد از دل خاک بیرون آورده شده. در دسامبر ۲۰۰۱ نوشته‌ها و نقش و نگارهای پشت و روی پیکره توسط تیمی به رهبری باستان‌شناس بولیویایی به نام برناردو بیادوس عکس برداری شد. عکس‌ها پیکره مذکر سائیده شده‌ای را نشان می‌داد که به شکل عمودی ایستاده و دست‌هایش را در طرفین خود قرار داده و به نظمی رسد لباسی هم پوشیده شبیه لنگ با بازو بند و احتمالاً یک حلقه و روسری هم دارد. صورت کاملاً فرسوده شده و خطوطی شبیه دنده بر قفسه سینه‌اش وجود دارد. پیکره در پایین تنه و قسمت گردن دچار شکستگی است. سمبولهایی جلوی پاهایش، زیر دست‌هایش و راست و چپ ران‌هایش و بیشتر از همه پشت مجسمه پیداشده^۲ (ویکی‌پدیا).

کاسه مگنا فونته از خاک خرمایی رنگ حرارت داده شده ساخته شده. سرامیکی که به زیبایی درون و بیرونش با شخصیت‌هایی شبیه انسان، موضوعات حیوانی و ساختارهای الگو گونه برای نمایش ترتیب حوادث به شکل جداگانه گراور شده. به ضمیمه خطوطی که آشکارا خط میخی را نشان می‌دهند. دستخطی ظاهراً متعلق به ۳۵۰۰ تا ۳۰۰۰ پیش از میلاد، دوره سومریان و آکدی‌ها. کاسه مگنا فونته اکنون "کتیبه رشید آمریکا"^۳ نامیده می‌شود. زیرا دو زبانی که بر کاسه پیدا شده ظاهراً سومری و زبان بومی آیماری است. گویش محلی این دو زبان ظاهراً از سومری مشتق شده. گفته شده که کاسه طی حفاری‌هایی در حومه تیاخواناکو توسط یک کارگر پیدا شده. کاسه مگنا فونته در ملک خانواده مانجون کشف شده بود. واقع شده در جایی ما بین تیاخواناکو و دریاچه تیتی کاکا. این منطقه تا آن زمان هرگز در معرض تجسس باستان‌شناسان قرار نگرفته بود و احتمالاً کم اهمیت دانسته شده بود. حدود ۱۹۵۹ بود که باستان‌شناس بولیویایی دون مکس از طریق کشیش محلی به نام پاستور مانجون متوجه وجود این کاسه شد. نام این کاسه از موقعیت Fuente Magna گرفته شده به معنی (منشاء بزرگ). با وساطت و تماس‌های ژنرال آرماندو اسکوبار اوربا، این ملک با تکه زمینی در مجاورت Sopocachi معاوضه شد. و حال در امنیت و تحت حمایت آبرومندان شهررداری قرار دارد. آقای دون مکس

۱. Rosetta Stone :

سنگ رشید؛ سنگ‌نبشته‌ای از دوران مصر باستان است که در پیشرفت معاصر در درک نوشتار هیروگلیف ابزاری سودمند بوده‌است. این سنگ‌نوشته بخشی از ستونی سنگی متعلق به دوران بطلمیوسی است که بر روی آن سه ترجمه از یک متن کنده‌کاری شده‌است. دو نوشته به زبان مصری باستان و یکی به زبان یونانی کلاسیک است. از این رو این سنگ کلیدی برای رازگشایی خط هیروگلیف باستانی، به دست ژان فرانسوا شامپولین فرانسوی شد. این سنگ نوشته را سپاهیان ناپلئون در سال ۱۷۹۹، در روستایی به نام رشید به زبان‌های غربی: روزتا در شمال باختری دلتای نیل پیدا کردند. این سنگ‌نبشته در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود.

ترمیم کاسه با سیمان را شروع کرد و بخش‌هایی که تراشیده شده و خراب شده بود را نشان داد. او ظاهراً برای دستخط میخی روی کاسه اهمیتی قائل نشده و گمان برده که نوعی نوشته منحصر به فرد بومی را پیش روی خود دارد. شبیه نوشته Rongo Rongo^۷ در جزیره ایستر.



به دلایلی ناشناخته، کاسه چون مصنوعی مبهم باقی مانده و به نظر می‌رسد این باقی ماندن در لاپاز (البته در اینجا به معنی نادیده گرفته شدن است. م) چندین دهه طول کشیده تا سال ۲۰۰۲ که دوباره کشف شده. در همین سال پیکره سنگی پوکوتیا مورد بررسی قرار گرفته و کنجکاوی درباره نوشته‌های روی آن باعث شده که این بررسی‌ها نوشته‌های روی کاسه را هم در بر بگیرند. سپس هر دو را در سال ۲۰۰۷ در موزه تازه تاسیس فلزات گران بها قرار داده‌اند.

ظاهراً باستان‌شناسان بولیوی درباره صحت این دو شیء هیچ شکی ندارند و بر همین سیاق دست نوشته‌ها را کشف رمز کرده‌اند. دکتر آلبرتو مارینی دست نوشته‌های روی کاسه مگنا فوئته را کشف رمز کرده و گزارش داده و سومری بودن آن‌ها را تایید کرده. سپس کارشناس زبان‌های باستانی دکتر کلاید وینترز حکم کرده که نوشته‌های روی کاسه مگنا فوئته سومری اولیه است همچون نوشته‌هایی که بر بسیاری از مصنوعات میان رودانی پیدا شده. وینترز گفته که این نوع نوشتن توسط ایلامی‌ها استفاده می‌شده و ایلامی اولیه نامیده می‌شود. دکتر وینترز گفته که این نوشته‌ها را با نوشته‌های لیبی - بربری که ۵۰۰ سال پیش در صحرا استفاده می‌شده مقایسه کرده. او ادعا کرده که این نوع نوشتن مورد استفاده دراویدی‌های اولیه^۸ (از دره ایندوس) مانده‌های^۹ اولیه و ایلامی‌های اولیه و سومریان اولیه بوده.

همان‌طور که اشاره شد، او متوجه شد که حکاکی‌های روی مگنا فوئته خطوط میخی اولیه سومری هستند و نمادها، نشانه‌های چندگانه سومری اولیه که با یکدیگر ترکیب شده‌اند تا معرف لغات و جملات باشند.

در زیر، ترجمه وینترز از حکاکی‌های سوی راست مگنا فوئته آمده که از بالا به پایین و از راست به چپ خوانده می‌شود:

۱. Pa ge gi; ۲. Mi lu du; ۳. I mi ki; ۴. me su du; ۵. Nia po; ۶. Pa, ۷. Mash; ۸. Nia mi; ۹. Du lu gi;
۱۰. Ka me lu; ۱۱. Zi; ۱۲. Nan na pa-

وینترز سپس این ترجمه را ارائه کرد: (۱) دختران سوگندی یاد می‌کنند تا در این مکان به درستی عمل کنند. (۲) این وحی محبوب مردمان است. (۳) حکمی یزدانی متواتر می‌کند. (۴) این مسحورکنندگی (Fuente Magna) سرشار از خوشی است. (۵) الهه Nia پاک و منزه است. (۶) سوگندی به نام او یاد کن. (۷) ای غیب‌گو. (۸) فرمان یزدانی Nia. (۹) برای اینکه عموم در خرسندی و مهربانی باشند. (۱۰) وحی عموم را قدر بدانید (۱۱) روح را (۱۲) تا چون گواهی برای همه‌ی نوع بشر باشد. (خیری که از ایمان به ساحت الهه Nia مستولی می‌شود)

^۷ Rongo Rongo: سیستم نگارش تصویری که در قرن نوزدهم در جزیره ایستر پیدا شد. نوعی از نوشتن که در اوایل هزاره سوم پیش از میلاد پیدا شد.

^۸ زبان‌های دراویدی یک خانواده زبانی متشکل از ۲۱ زبان است که گویشوران آن‌ها عمدتاً در جنوب هند و شمال سریلانکا ساکنند.

^۹ زبان ماندی زبانی است که برخی از کشورهای غرب آفریقا با آن صحبت می‌کنند.

نوشته‌های سومری سوی چپ :

۱. Tu ki a mash pa; ۲a . Lu me lu ki mi; ۲b. Pa be ge; ۳. Zi; ۴. lu na; ۵ . ge; ۶. du po; ۷. I tu po;
۸. lu mi du

و در ادامه ، ترجمه نوشته‌های سوی چپ کاسه به این ترتیب است :

(۱) در این مکان ساغری ریزی برای آب (مایع منی؟) و پاک دامنی پیشه کن. (این جمله دو پهلوست یکی اینکه اشاره دارد به باروری و آب منی و اشاره به پاک دامنی برای دریافت باروری و منظور از باروری می‌تواند دریافت برکت برای حاصلخیزی باشد . م) (a۲) این افسونی/طلسمی بس بزرگ است (b۲) این مکان مردمان، منطقه خارق‌العاده قدرت خداوندی است (۳) . (Nia) روح (یا دم حیات). (۴) بسیار مهیج (۵) تا به درستی (۶) ساغری پاک بریزد (۷) ساغر پاک را تسخیر کند (یا چون گواهی بر ساغر خالص ظاهر شود) . (۸) نیکی خدایی در مجاورت خارق‌العاده قدرت یزدانی .

وینترز گفته که کشف رمز نوشته‌های روی کاسه مگنا فوئنته به این نکته اشاره دارد که با شراب ریختن به حضور اله نیا / Nia از او درخواست حاصلخیزی (باروری) شده . بعلاوه اینکه عرض تشکری بوده برای بخشندگی جانوران و گیاهان در قلمرویی که این امکان را برای سیاحان سومری‌اش فراهم می‌آورده که در بولیوی امکان بقا پیدا کنند .

سپس وینترز روی پیکره سنگی پوکوتیا متمرکز می‌شود . او می‌گوید که نشانه‌هایی که برای نوشتن استفاده شده‌اند و پیام‌هایی که بر پیکره سنگی پوکوتیا قرار داده شده‌اند بدون شک نمادهای سومری اولیه هستند .^{۱۰}

او نوشته‌های زیر دست تندیس پوکوتیا را این چنین کشف رمز کرده :

وحی پوتاکی بشر را به سمت حقیقت هدایت می‌کند. این وحی نفیس و معتبر سوی لایق دانسته شدن ، اکنون گواهی است بر رهائی‌اش وینترز نوشته سومری اولیه پشت تندیس را رمز گشایی می‌کند :

اعلام قوام شخصیت ، پدر نیرومند (Putaki) وحی فرستاد . حکمتی نیرومند در این قلمرو فوق‌العاده از قدرت یزدانی . گفتار وحیانی را تسخیر می‌کند . وحی برای انتفاع و تغذیه شخصیتی که در حال شکل گرفتن است بسیار موثر است . درک کنید که وحی برای موجودات انسانی مفید است . وحی برای همه مسیر انتفاع را می‌گشاید . قاعده آرمانی ، وحی پوتاکی است . این وحی است در قلمرو خارق‌العاده قدرت یزدانی که حکم یزدانی را برای تمام بشریت به اشتراک می‌گذارد و بخشی از صوت خالص را به بند می‌کشد . وحی که باعث مسرت می‌شود . دهانی که با وحی تحریک شود باعث پیش گویی شده و پیش گو به خوبی سخن می‌گوید .

وینترز توضیح می‌دهد :

نوشته‌های روی پیکره سنگی پوکوتیا روشن می‌کند که وحی پوکوتیا توسط بسیاری از مردم در بولیوی باستان شنیده شده بود . این جالب است زیرا وحی Pachacamac^{۱۱} در این ناحیه در دوران‌های تاریخی بسیار محبوب بوده .

^{۱۰} . وینترز در مقاله خود به کتاب قلمروهای گم‌شده سچین اشاره می‌کند و می‌گوید این کشف نظر سچین را اثبات می‌کند که سومریان زمانی وارد آمریکای جنوبی شده‌اند و ساکنان باستانی آمریکای جنوبی به شکل هجایی می‌نوشته‌اند . سچین در کتاب خود مبحث عظیمی را در رابطه با نوشتن در پرو و بولیوی مطرح می‌کند . نحوه نوشتار هجایی هزاران سال قبل از اولین حروف آغاز شد . قدیمی ترین سند هجاها بر لوحه‌هایی نوشته شده که مربوط به تقریباً ۲۸۰۰ سال قبل از میلاد می‌شود که در شهر سومری اور بدست آمده . م

^{۱۱} . یک موقعیت باستان شناسی است در ۴۰ کیلومتری جنوب شرقی لیما در پرو در وادی لورین . چیزی شبیه به معبد دلفی در یونان . م



نمایی از این معبد

معابد اقماری دودمانش یکی پس از دیگری توسط ساکنان آمریکای جنوبی، اماکنی شد برای پرستش. طی دوران اینکا / Inca (به سومری En-ka / En-ka / رب بزرگ) معبد شهر Pachacamac بت Pachacamac را شامل می‌شد. جایی که یک وحی آمرانه، که مریدان را از اکوادور در شمال تا بولیوی در جنوب به صورت مطلوبی که خود می‌خواهد در می‌آورد. مردم از همه جا از راه دور برای وحی Pachacamac می‌آمدند.

در روز بعد که به سوی تیاخواناکو می‌رفتیم، من تعجب می‌کردم که اگر این کشف و رمز گشایی باستان شناسی غالب فعلی در آمریکا را تغییر دهد و یا اینکه اگر باستان‌شناسان مطرح و متخصصین امر، این مدرک تعاملات بین اقیانوسی را نادیده بگیرند، همان‌طور که در موارد بسیاری این کار را کرده‌اند. شاید نمی‌توانسته‌اند این کاسه و مجسمه را به راحتی تخریب یا مخفی کنند، اما آن‌ها به یک موزه‌ی گمنام بی طرف منتقل و طی هشت سال گذشته نادیده گرفته شده‌اند.

در پایان یک روز طولانی در خرابه‌های تیاخواناکو و پوما پونکو، گروه ما برای بازگشت به لاپاز سوار اتوبوس شد. اریک جزئیات بیشتری از کشف پیکره سنگی پوکوتیا را فاش کرد. مثل اینکه این تندیس درست در غرب تیاخواناکو پیدا شده بود. در تپه‌ای که از سمت جاده قابل رویت بود. تپه‌ای که بر بستر کوه‌ها در فاصله دور ابعاد عظیمش آن را چون یک هرم نشان می‌داد.

تصمیم گرفتیم سر خر را کج کنیم و به این مکان نگاهی بیاندازیم. اما اریک هشدار داد که روستائیان به چشم بازدید کننده به ما نگاه نمی‌کنند. از قرار معلوم هرم برایشان یک مکان خصوصی محسوب می‌شد. همان‌طور که ما به محیط پوشیده از چمن نزدیک می‌شدیم و تپه خاکی را نگاه می‌کردیم، می‌شد سمت جنوبی جای حفاری و شکاف بزرگی را بر ساختار غول آسای آن دید.

<http://www.facebook.com/groups/bastanshenasi.mamnooe>

در برابر بنیاد باستان شناسی

آزمایش کربن ۱۴^۱

۱. **کربن چهارده** یا **C14**، یا همان رادیوکربن، یک ایزوتوپ رادیواکتیو کربن است با هسته ای شامل ۶ پروتون و ۸ نوترون. حضور این ایزوتوپ در مواد آلی اساس روش تاریخ نگاری رادیوکربن است که از پیشروان این امر **Willard Libby** و همکارانش در سال ۱۹۴۹ بودند که نمونه های باستان شناسی و زمین شناسی و هیدروژئولوژیکال را تاریخ نگاری کردند. کربن ۱۴ در ۲۷ فوریه ی سال ۱۹۴۰ توسط **Martin Kamen** و **Sam Rubben** در آزمایشگاه پرتوی دانشگاه کالیفرنیا واقع در برکلی کشف شد، اگرچه که حضور چنین ماده ای، در سال ۱۹۳۴ توسط **Franze Kurie** پیشنهاد شده بود. سه نوع ایزوتوپ قابل مشاهده ی کربن در زمین یافت می شود، که ۹۹٪ آن ها کربن ۱۲، یک درصد کربن ۱۳ و کربن ۱۴ در مقادیر بسیار ناچیز یافت می شود، یعنی به مقدار 1.0000000001% از کربنی که در اتمسفر وجود دارد. نیمه عمر کربن ۱۴ حدود $5,730 \pm 40$ سال است. کربن ۱۴ از طریق واپاشی بتا به نیتروژن ۱۴ تبدیل می شود. منبع اولیه و طبیعی کربن ۱۴ بر روی زمین، فعالیت پرتوهای کیهانی در اتمسفر بر روی نیتروژن است، و بدینسان یک هسته ی کاسموژنیک دارد. البته، آزمایش های هسته ای در هوای آزاد به سال های ۱۹۵۵ و ۱۹۸۰ به این ائتلاف کمک کرده است. ایزوتوپ های مختلف کربن به طور قابل ملاحظه ای در ویژگی های شیمیاییشان با یکدیگر تفاوت ندارند. از این خصیصه در تحقیقات شیمیایی و زیست شناختی استفاده شده است، در تکنیکی به نام کربن نگاری؛ اتم های کربن ۱۴ را می توان با کربن های غیر رادیواکتیو جایگزین کرد، به منظور دنبال کردن واکنش های شیمیایی و زیست شناختی در هر ماده ی آلی مورد نظری که با اتم های کربن سرو کار دارند.

در یک حفاری تکه استخوانی پیدا می شود و باستان شناسان می گویند که این استخوان ۵ هزار سال عمر دارد. یک بچه ماموت در آند کشف می شود و عمر آن را بیش از ۲ هزار سال تخمین می زنند. اما دانشمندان چگونه می فهمند که یک شیء یا اجساد و بقایای موجودات زنده متعلق به چه زمانی هستند. تاریخ سنجی به وسیله کربن ۱۴ یک روش رایج و مطمئن برای تعیین قدمت بقایای موجودات زنده است، با این شرط که حداکثر ۵۰ هزار سال عمر داشته باشند. این روش فقط درخصوص اشیایی به کار می رود که یا خود زمانی زنده بوده اند مانند استخوان، بقایای گیاهان و بقایای اجساد حیوانات و انسان ها و یا این که از موجودات زنده ساخته شده اند. مانند لباسهای پنبه ای یا کتان، وسایل چوبی و غیره.

کربن ۱۴ چگونه ساخته می شود؟

اشعه کیهانی هر روز و به مقدار زیاد به اتمسفر زمین می رسد. برای مثال در هر ساعت نیم میلیون تابش کیهانی به هر فرد می تابد. این اشعه کیهانی با اتمهای اتمسفر برخورد می کند و تابشهای ثانویه را به صورت نوترون های پر انرژی به وجود می آورد. این نوترون های پر انرژی با اتمهای نیتروژن برخورد می کنند. پس از برخورد نوترون با نیتروژن 14 (پروتون و 7 نوترون) این اتمها به اتمهای کربن 14 (پروتون و 8 نوترون) به اضافه اتمهای هیدروژن (یک پروتون و یک نوترون) تبدیل می شوند. کربن ۱۴ رادیواکتیو است با نیمه عمری حدود 5700 سال. (نیمه عمر مدت زمانی است که نصف اتمهای یک ماده رادیواکتیو به دلیل تابش غیرفعال می شوند).

کربن ۱۴ در موجودات زنده

اتمهای کربن ۱۴ که بر اثر تابش کیهانی به وجود آمده اند با اتمهای اکسیژن ترکیب شده و گاز دی اکسید کربن می دهند. گیاهان این گاز را جذب کرده و بر اثر پدیده فتوسنتز کربن ۱۴ در فیبر گیاهان وارد می شود. حیوانات و انسان ها این گیاهان را می خورند و کربن ۱۴ وارد بدن آن ها می شود. نسبت کربن ۱۴ به کربن معمولی (کربن 12) در هوا و بدن موجودات زنده در تمام زمانها تقریباً ثابت بوده و هست. تقریباً در هر تریلیون اتم کربن یک اتم، اتم کربن 14 است. کربن 14 واپاشی می کند. ولی همیشه تا زمانی که موجود زنده است، به دلیل تبادل با محیط بیرون اتمهای واپاشیده شده با اتمهای جدید کربن 14 جایگزین می شوند و این نسبت تقریباً ثابت می ماند.

اثبات قدمت آمریکا

زکریا سیچین در سطح بین‌المللی به خاطر کتاب‌های بحث بر انگیزش که به منشاء انسان و تمدن می‌پردازد مشهور است . " قلمروهای گم‌شده " ، " باز بینی پیدایش " و " کد کیهانی " در نسخه‌های ترجمه شده در سراسر دنیا خوانده شده‌اند و او در مستندهای تلویزیونی بسیاری در رابطه با علوم جایگزین / علوم فرینج ظاهر شده . سیچین در روسیه متولد و در فلسطین بزرگ و با مدرک تاریخ اقتصاد از دانشگاه لندن فارغ‌التحصیل شده . او پیش از اقامتش در نیویورک ، مدت‌ها به عنوان روزنامه نگار و ویرایشگر در اسرائیل کار می‌کرده . مجله " آمریکای باستان " در آوریل ۲۰۰۱ مقاله مبتکرانه‌ای از زکریا سیچین منتشر نمود که او در آن نشان داده که تمدن در قاره آمریکا پانزده قرن قدیمی‌تر از آن چیزی است که به آن باور داریم . قدمت ژرف‌تر مکان‌های ماقبل تاریخی آمریکا صراحتاً با ظهور تمدن‌های والای معاصر در وادی نیل و میان رودان مطابقت می‌کند که در آن تمدن سومری و مصری به واقع برخی شباهت‌های تحریک کننده‌ای را با مکزیک باستان به اشتراک گذاشته‌اند . او با استفاده از روش آزمایش کربن ۱۴ یافته‌هایش را اثبات می‌کند . آیا آنچنان که سیچین استدلال کرده ، می‌تواند ارتباطی میان تمدنی بین وادی نیل و مکزیک و میان رودان حتی در سپیده دم جامعه سازمان یافته وجود داشته باشد ؟

تعیین تاریخ یک فسیل

به محض این که یک موجود زنده می‌میرد، دریافت کربن آن از محیط قطع می‌شود. نسبت کربن ۱۲ به کربن ۱۴ در لحظه مرگ موجود با مقدار استاندارد آن در بدن بقیه موجودات زنده برابر است ؛ ولی پس از مرگ کربن ۱۴ واپاشیده شده و با هیچ کربن ۱۴ جدیدی جایگزین نمی‌شود. کربن ۱۴ بتدریج و با سرعت بسیار کم از بین می‌رود در حالی که مقدار کربن ۱۲ ثابت است. با به دست آوردن نسبت کربن ۱۲ به کربن ۱۴ در نمونه مورد بررسی و مقایسه آن با مقدار استاندارد این نسبت در موجودات زنده می‌توان قری را که این موجود در آن می‌زیسته است ، با دقت بسیار خوبی محاسبه کرد. فرمول محاسبه عمر فسیلها با استفاده از کربن ۱۴ به شرح زیر است:

پس این نمونه در ۱۸۹۴۰ سال پیش می‌زیسته است. چون نیمه عمر کربن ۱۴، ۵۷۰۰ سال است تعیین عمر اجسام با استفاده از کربن ۱۴ فقط در مواردی معتبر است که نمونه حداکثر متعلق به ۶۰ هزار سال قبل باشد. پس از این مدت مقدار کربن ۱۴ بسیار ناچیز می‌شود. البته قوانین کربن ۱۴ برای سایر ایزوتوپ‌ها هم معتبر است. مواد دیگری هم وجود دارند که هم به صورت رادیواکتیو هم غیرفعال در طبیعت وجود دارند و نسبت آن‌ها هم مقدار ثابتی است از طرفی نیمه عمر طولانی تری هم دارند. مثلاً پتاسیم ماده ای است که دو ایزوتوپ فعال و غیرفعال آن در بدن موجودات زنده به طور طبیعی یافت می‌شود. نیمه عمر پتاسیم ۴۰، ۱۰۳ میلیون سال است. البته روش تاریخ سنجی رادیواکتیو در آینده قابل استفاده نیست. تمام موجوداتی که بعد از ۱۹۴۰ مرده‌اند، به دلیل فعالیت‌های هسته ای بمبهای اتمی ، راکتورهای هسته ای و آزمایش‌های هسته ای در فضای باز دچار تغییرات هسته ای شده‌اند و در آینده تشخیص درصد رادیواکتیویته طبیعی در این موجودات از رادیواکتیویته حاصل از این فعالیت‌های هسته ای مشکل خواهد بود . م



ویرانه‌های باستانی کشف شده در جزیره‌ای در مکزیک توسط فضانوردی آمریکایی ، قدمت تمدن پیشرفته در آمریکا را پانزده قرن به عقب برمی گرداند .

تمدن نخستین آمریکا : باستانی تر از اعتقاد احتمالی

زکریا سیچین

اگر فضانوردی بخواهد هر جنبه از نوشته‌های مرا اثبات کند انتظار دارم که درباره مسائل این جهانی بحث کند که در آثار گوناگونی که منتشر کرده‌ام درباره آن‌ها سخن گفته شده . شگفت آور است که از بین همه این چیزها ، یک چنین مهر تائیدی بر اولمک / Olmec مکزیک باستان زده شده که در کتابی که اخیراً منتشر کرده‌ام درباره آن‌ها سخن گفته شده و این بر ایمان ما می‌افزاید . مهر تائیدی که توسط افسر خدمه مرکوری ۷ ، گوردون کوپر بر باور ما زده شده.

در کتابم " قلمروهای گم‌شده " از سر سنگی بسیار بزرگی نام برده شده که بی تردید مشخصه‌های یک آفریقایی سیاه پوست را دارد . این کله سنگی بزرگ طی ۱۸۶۹ در وراکروز مکزیک کشف شده که بر تمدن پیشرفته‌ای پیش از مایاها و آزتکها دلالت می‌کند . باستان شناسان به میل خود آن‌ها را اولمک نام گذاشته‌اند . معمای اینکه آن‌ها که بوده‌اند و چگونه عرض اقیانوس را طی کرده‌اند و چرایی آن ، با زمان بندی این حاملان فرهنگی والا در دنیای جدید در آمیخته و جامعه آکادمیک را سردرگم نموده .

اگر نژاد اولمک معرف نخستینیان یا " تمدن مادر " آمریکای مرکزی هستند ، در ابتدا زمان ورودشان را می‌توان حدود ۲۵۰۰ پیش از میلاد تعیین کرد . اگرچه تازه‌ترین آزمایش کربن ۱۴ ، سر آغاز اماکن اولمک را ۱۵۰۰ پیش از میلاد نشان می‌دهد ، اما استدلالم بر قدمتی دو برابر آن استوار است .



آزمایش کربن ۱۴ روشی است برای تعیین سن مواد آلی که در سال ۱۹۴۷ اختراع شده . کریستوفر دان ، مدیر عامل صنعتی شرح می‌دهد که کربن ۱۴ حاصل واکنش پرتوهای کیهانی با یونوسفر نوترونهای رسوب کرده از طریق جو است که این نوترونها تحت تأثیر نیتروژن ۱۴ قرار گرفته کربن ۱۴ را به وجود می‌آورند . بعد از ساخته شدن ، کربن ۱۴ ، واپاشی / تجزیه را شروع می‌کند و در آغاز ، یک نیم عمر تقریباً ۵۵۶۸ ساله برایش تعیین شده . طی روندی دائمی ، مواد آلی کربن ۱۴ را جذب می‌کنند وبا دانستن میزان کربن ۱۴ مشخص می‌شود که مورد آزمایش چقدر پیش از آن منقرض شده . دانشمندان می‌توانند مقدار باقی مانده را سنجیده و سن آن را تعیین کنند . جدا از تغییرات طبیعی ، کربن ۱۴ در سطح ثابتی در جو زمین باقی می‌ماند .

استدلال من این است که حضور اولمک در دنیای نوین دست کم به ۵۰۰۰ تا ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد باز می‌گردد که از مسیرهای گوناگونی به آن رسیده‌اند . نخستین تلاش برای شناسایی خدای بزرگ آمریکای مرکزی ما را به " مار پردار " می‌رساند . کسی که قول داده بود در نخستین روز چرخه ۵۲ ساله باز می‌گردد . او برای آرتکها Quetzalcoatl و برای مایاها Kukulcan بود .

در ۱۵۱۹، امپراتور آزتک Moctezuma II (که معمولاً و سهواً Montezuma نامیده می‌شود) به اشتباه باور کرده که سرباز اسپانیایی، هرنان کورتز، خدا – مرد بازگشته است. زیرا او در موعد مقرر مقدس در وراکروز بر سواحل مکزیک پیاده شد. همان مکانی که Quetzalcoatl گفته بود بر آن فرود خواهد آمد.



در کتاب "قلمروهای گم‌شده" که به ماقبل تاریخ آمریکا اختصاص داده شده اشاره کرده‌ام که زمان ورود اولمک و مار پردار ممکن است با اندازه گیری دقیق قانع کننده‌ای یکی باشد. کلید حل معما را می‌توان در تقویم خود اولمک پیدا کرد. علاوه بر یک تقویم کاربردی ۳۶۵ روزه که نزد مایا Haab نامیده می‌شد؛ مردم آمریکای مرکزی یک تقویم مقدس ۲۶۰ روزه به نام Tzolkin هم داشتند. گفته شده عبارت بوده از دو چرخ با دندانه‌های درگیر که می‌چرخند و به همان نقطه‌ای که هر ۵۲ سال یک‌بار به وجود می‌آید باز می‌گردند. ۵۲، عدد مقدس مار پردار یزدانی و نیز عدد مقدس خدا – مرد مصری توت بوده. او چون Quetzalcoatl نگهبان یزدانی علم و تقویم بود و حدود ۳۱۰۰ پیش از میلاد از مصر تبعید شده بود. بنابراین بر این اعتقاد که این شمایل سراسر افسانه نبوده بلکه یک رهبر فرهنگی واقعی بوده که گروهی از پیروانش را به سرزمین نوین رهبری کرده و اولمک را به آمریکای مرکزی آورده.

علاوه بر Haab و Tzolkin ، تقویم سومی هم در آمریکای مرکزی برای ثبت اوقات بر بناهای یاد بود و مقبره‌ها مورد استفاده قرار می گرفته که Long Count/شمار طویل نامیده می شده و چون آن دو تای دیگر نه چرخه‌ای که خطی بوده . شمارش متوالی تعداد کل روزهایی که از شروع شمارش اولیه در " یک روز " اسرارآمیز گذشته بود . به وسیله‌ی روز های نشانه گذاری شده با Glyph ، یک ، ۷۲۰۰ ، ۳۶۰ ، ۲۰ و حتی ۱۵۴۰۰۰- و نقطه‌هایی که در نقش شماره‌ای برای هر یک از گروه‌های Glyph عمل می کردند، پیکره‌ها معرف روزهای سپری شده بودند، گویی که مجموع روزهای بسیاری وقتی که این بنای یاد بود برپا شده پس از روز اول طی شده است.

اما " یک روز " چه بوده و چه هنگام واقع می شود و چه اهمیتی داشته ؟ محرز شده که بدون شک شمار خطی نسخه ای از تقویم اولیه اولمک بوده و اکنون به طور کلی پذیرفته شده که " یک روز " برابری می کند با ۱۳ آگوست ۳۱۱۳ پیش از میلاد .



اما موعد اولمک بر چه چیزی دلالت می کند ؟

تنها تاریخ قابل قبول می بایست تاریخ ورود Quetzalcoatl به سواحل اقیانوس اتلسی مکزیک در نزدیکی وراکروز امروزی باشد . تأییدیه بیرونی این سرگذشت ظاهراً در فصل ۱۱ کتاب جدید گوردون کوپر واقع شده است . به نام " طی سال‌های پایانی ام در ناسا " . او نوشته : " من درگیر نوع متفاوتی از ماجراجویی شدم : گنج شکار زیر آبی در مکزیک " .

به همراه عکاس نشریه نشنال جئوگرافیک ، کوپر و همراهانش با یک هواپیمای کوچ در جزیره‌ای واقع در خلیج مکزیک فرود آمدند . ساکنان بومی به آن‌ها برآمدگی‌های هرم ماندی را نشان داده‌اند ، در جایی که آن‌ها استخوان‌ها ، صنایع دستی و ویرانه‌های ما قبل تاریخ آمریکا را پیدا کرده‌اند . پس از بررسی توسط تحلیلگران شیمی دان ، قدمت این مصنوعات ۵۰۰۰ سال بر آورد شده .



گوردون کوپر (کسی که ادعا کرد نخستین یوفو را طی پروازش بر فراز آلمان غربی در ۱۹۵۱ دیده اما گزارشهای او درباره رویت یوفو طی پروازش با مرکوری تکذیب شد .)^۲

کوپر می‌نویسد : " وقتی که از قدمت مصنوعات مطلع شدیم ، دانستیم که آنچه یافته ایم هیچ ربطی به اسپانیایی‌های قرن هفدهم نداشته . من با دولت مکزیک و رئیس گروه باستان شناسی ملی ، پابلو بوش رومرو تماس گرفتم و به همراه باستان شناسان مکزیک ، دو نفری به موقعیت بازگشتیم . قدمت خرابه‌ها ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد تعیین شد . "

در مقایسه با دیگر تمدن‌های پیشرفته ، نسبتاً شناخت کمی در رابطه با اولمک وجود دارد . اولمک با وجود مهندسان ، کشاورزان و صنعتگران و بازرگانان ، تمدن چشمگیری داشته اما هنوز منشاء آن ناشناخته باقی مانده . در میان یافته‌هایی که مرا سخت مجذوب خود نموده بود نمادهای نوابری نجومی و فرمول‌هایی بوده که وقتی ترجمه شده‌اند فرمول‌های

² . Martin, Robert Scott, Gordon Cooper: No Mercury UFO, space.com, 10 September 1999, retrieved 20 January 2008

ریاضی از کار در آمده که هنوز هم برای ناوبری استفاده می‌شوند. همچنین نقشه‌های دقیق از صورت‌های فلکی که برخی از آن‌ها رسماً تا عصر تلسکوپ‌های مدرن کشف نشده باقی مانده بودند.

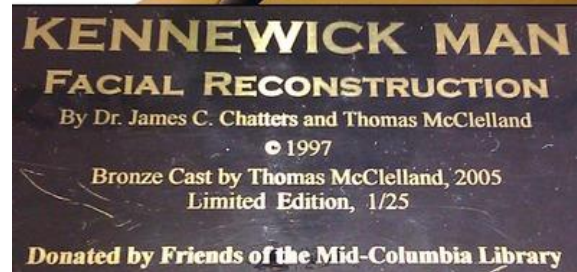
این من را به تعجب وامی‌دارد، "چرا نشانه‌های ناوبری نجومی دارند اگر در حال ناوبری سماوی نبوده‌اند؟" و کوپر می‌پرسد: اگر "کسانی" اولمک را با این دانش کمک کرده باشند، آن‌ها که بوده‌اند؟ جوابی در Jalapa موزه‌ی مهم تمدن اولمک پیدا شد، که در وراکروز در ساحل شرقی مکزیک واقع است. مشخصه‌ی آنجا یک تابلوی دیواری است که وسعت و تاریخ فرهنگ پیش آمریکایی مکزیک را نشان می‌دهد. در اولین دیدارم از این تأسیسات، به سختی می‌توانستم آنچه می‌بینم را باور کنم؛ اولین و قدیمی‌ترین تمدن که مربوط به اولمک بود، این‌طور نشان داده شده بود که در حدود ۳۰۰۰ سال پیش از میلاد شروع شده است. خیلی سریع به اعضای تور خود گفتم که از من در حالی که به تاریخ اشاره می‌کنم عکس بگیرند. در بازدید بعدی از این موزه، به هر حال ستونی که اشاره به هزاره چهارم اولمک داشت برداشته شده بود. کاتالوگ رسمی موزه در ارتباط با تمدن اولمک، به حالت قبلی‌اش برگشته بود. ۱۵۰۰ پیش از میلاد رسمی.

اما گزارش گوردون کوپر چون یک شاهد عینی کارآموده درباره اینکه او چه چیزی را به اشتباه از باستان شناس ارشد مکزیک آموخته بود خبر می‌دهد. به عنوان مثال اسناد اولمک قدمتی در حدود ۳۰۰۰ پیش از میلاد دارند. در همان زمان تمدنی بزرگ و مرتبط به ناگاه در وادی نیل ظهور کرده.

آیا توٹ مصر همان مار پرداز آمریکای مرکزی بوده؟

انسان کنویکی^۳

بر کناره رود کنویک ایالت واشنگتن ، اسکلتی از غیر عادی ترین قربانی مقتول در ۱۹۹۱ پیدا شده بود . پس از کشفشان ، بقایای این جسد مشاجره بین دانشمندان مشتاق به مطالعه اش و فعالان حقوق سرخ پوستان که توسط هیئت مهندسين ارتش ایالات متحده حمایت می شدند را گرم نموده ؛ چرا که گروه دوم مصمم بودند استخوان ها باید بدون فوت وقت دوباره دفن شوند .



^۳ . انسان کنویکی Kennewick Man به اسکلت باقی مانده از یک انسان ماقبل تاریخ گفته می شود، که در رودخانه کلمبیا در کنویک، واشینگتن، ایالات متحده در ۲۸ ژوئیه ۱۹۹۶ پیدا شد. یافتن این اسکلت به صورت تصادفی اتفاق افتاد. دو تماشگر مسابقه قایقرانی در نزدیکی رودخانه این اسکلت را پیدا کردند. این اسکلت یکی از کامل ترین اسکلت های یافت شده از انسان های ماقبل تاریخ می باشد. با آزمایش استخوان ها عمر اسکلت چیزی در حدود ۵۶۵۰ تا ۹۵۱۰ تعیین شد. این کشف باعث یک دعوی قانونی ۹ ساله بین دانشمندان، دولت فدرال و قبیله های سرخ پوستان که ادعا می کردند مرد کنویکی از پیشینیان آن ها می باشد، شد. این دعوی چند ساله، این اسکلت را به یکی از افراد معروف تبدیل کرد. در فوریه ۲۰۰۴، دادگاه عالی ایالات متحده رای رد رابطه فرهنگی میان مرد کنویکی و قبیله های سرخ پوست داد و این رای دانشمندان اجازه یافتند به تحقیقات خود روی این اسکلت ادامه دهند. [۲] مرد کنویکی هم چنین به جومون هم ربط داده می شود که یکی از پیشینیان مردم آینو ژاپن بوده است. در ژوئیه ۲۰۰۵ تیمی از دانشمندان سراسر آمریکا در سیاتل گرد هم آمدند و ده روز بر روی این اسکلت به مطالعه پرداختند تا علت مرگ دریابند و همچنین تحقیقات دقیقی روی او انجام دهند م

مشاجره بر سر این بود که مردی که آن‌ها یافته بودند قفقازی بوده و به ۹۰ قرن پیش از آن تعلق داشت . تا کمی بیش از ۵۰۰ سال پیش ، باور بر این بود که تنها ساکنان قاره آمریکا اجداد بومی آمریکا بوده‌اند . اما این پندار دیرپای پا در گل فرو کرده با پیدا شدن این بیگانه عجیب و غریب زیر سوال رفت ، زیرا او احتمالاً تنها نبوده . در اکتبر ۲۰۰۴ طی مقاله‌ای در نشریه " آمریکای باستان " James J. Daly برخی پیامدهای جدی فراهم آمده توسط این یافته اختلاف بر انگیز را مشخص نموده .^۴

<http://lostbook.persianblog.ir>

<http://www.lostbook.in>

⁴ . Kennewick Man: Still Politically Incorrect After Nine Thousand Years by James J. Daly, Sr., Ph.D.

به راستی درباره غول‌های باستانی چه می دانیم؟

مایکل کریمو



LATE-BREAKING STORIES
we're following on the Internet

• Evidence of Ancient Electrical Devices found in the Great Pyramid?

New images from inside the Great Pyramid shaft reveal evidence of electrical terminals, cables and even ancient wiring diagrams!

<http://www.gizapower.com/Anotherrobot.htm>



• Entirely New Genre of Aircraft Arrives

Austrian research company shows off new type of aircraft at the Paris Air Show which has the potential to become aviation's first disruptive technology since the jet engine.

<http://www.gizmag.com/d-dalus-uav-design/18972/>

• Fuel Cells to Run on Coal

Scientists from the Georgia Tech, have recently taken a step towards combining the eco-friendliness of fuel cell technology with the practicality of fossil fuels—a fuel cell that runs on coal gas.

<http://www.gizmag.com/coal-gas-fuel-cells/19012/>

• Magnetic Nanoparticles Fry Tumors

In a new study, a team found that injecting mice with tiny magnets and cranking up the heat eliminated tumors from the animals' bodies with no apparent side effects.

<http://news.sciencemag.org/sciencenow/2011/07/magnetic-nanoparticles-fry-tumor.html?ref=hp>

Continued on Page 20

The Forbidden Archaeologist



Notes from
Michael A. Cremonese

www.mcremo.com

What Do We Really Know About Ancient Giants?

From time to time, photographs of skeletons of giant-sized humans appear on the web. People send them to me quite often. In all cases with which I am familiar, they have turned out to be either unverifiable or "photo-shop" hoaxes. For example, there was a quite famous one that first appeared about eight years ago, and which still circulates today. It shows a gigantic human skeleton lying in the ground, with tiny researchers working around it. At various times, the location of the skeleton has been given as India, Saudi Arabia, or Indonesia. One of the researchers is standing behind the skull of the skeleton. From the shadows the skeleton casts on the ground, it is obvious that the sun is high in the sky and behind the skull. Therefore the researcher standing behind the skull should be casting a shadow over the skull. But he is not. That is what tipped me off to the possibility that this was a "photoshop" hoax. Later I found more confirmation of this. The image was originally manufactured for a photo manipulation contest on a website. In an article on the *National Geographic* website (<http://news.nationalgeographic.com/news/pl/21432885.html>), the maker of the image explained that he started with a photo of an excavation of a mastodon skeleton and replaced the skeleton of the mastodon with a human skeleton. Then he added some of the researchers.



Despite this hoaxed image, and others like it, I still believe that large-sized humans did exist on Earth in the distant past. Evidence for giants can be found in the writings of many ancient wisdom traditions. For example, the Bible tells about the giant Goliath who was killed by David. The King James Version of the Bible says that Goliath was "six cubits and a span" in height (1 Samuel 17:4). That would be over nine feet. The ancient Sanskrit writings of India also speak of giants who existed in past ages. According to the Puranas, the historical writings of ancient India, time is cyclical. One feature of this cyclical time is the yuga cycle. There are four yugas: Satya, Treta, Dvapara, and Kali. According to traditional understanding, we are in a Kali Yuga. It began just over 5,000 years ago. Before Kali Yuga, living things were bigger than they are today. The Bhagavata Purana, also called the Shrimad Bhagavatam, tells the history of King Muchukunda. He went to sleep in a previous yuga and awoke at the beginning of the current Kali Yuga. The Shrimad Bhagavatam (10.52.2) says: "Seeing that the size of all the human beings, animals, trees and plants was severely reduced, and thus realizing that the age of Kali was at hand, Muchukunda



Continued on Page 20

هر چند وقت یکبار عکس‌های اسکلت‌های انسان‌های غول‌آسایی در وب سایت‌ها منتشر می‌شود و مردم تقریباً در اغلب اوقات آن‌ها را برایشان می‌فرستند. در همه موارد هم یک جور بوده یا شوخی‌های فتوشاپی هستند یا غیر قابل استناد و تصدیق. به عنوان مثال یکی که خیلی مشهور است و هشت سال پیش منتشر شده و هنوز دست به دست می‌چرخد اسکلت انسان غول‌آسایی را نشان می‌دهد که روی زمین دراز کشیده و پژوهشگران کوچک اندامی پیرامونش مشغول کار هستند. در اغلب اوقات محل اسکلت هندوستان، عربستان یا اندونزی معین شده. از سایه‌های اسکلتی که بر زمین آرمیده معلوم است که خورشید فراز آسمان و پشت جمجمه قرار دارد. بنابراین محققى که پشت جمجمه ایستاده باید سایه‌اش روی جمجمه افتاده باشد اما این‌گونه نیست و این‌را متقاعد می‌کند که این چیزی بیشتر از یک شوخی فتوشاپی نباید باشد. بعدها موارد دیگری مبنی بر جعلی بودنش پیدا کردم.

این عکس در اصل برای یک مسابقه دست‌کاری در عکس فراهم شده بود. طی مقاله‌ای در سایت National Geographic (<http://news.nationalgeographic.com/news/pf/21432885.html>) خالق عکس توضیح می‌دهد که با عکسی از حفاری اسکلت یک mastodon (پستانداری شبیه فیل که در دوران الیگوسن و پلیستوسن می‌زیسته) شروع و اسکلت انسان را جایگزین mastodon نموده و سپس تعدادی محقق اضافه کرده.





با وجود این عکس‌های فریبنده و چیزهایی شبیه این . هنوز باور دارم که در گذشته دور ، انسان‌هایی غول آسا روی زمین بوده‌اند . شواهدی برای این غول‌ها را می‌توان در نوشته‌های بسیاری از نویسندگان عقاید خرد باستان پیدا نمود . به عنوان مثال کتاب مقدس درباره جالوت غول که توسط داود کشته شد سخن می‌گوید . کتاب مقدس نسخه شاه جیمز می‌گوید که جالوت "شش کیوبیت و یک وجب قد داشته " (اول ساموئل : ۱۷:۴) که می‌شود بیش از ۹ پا . نوشته‌های باستانی سانسکریت نیز از غول‌هایی که در دوران باستان وجود داشته‌اند سخن می‌گویند . طبق 'Puranas - نوشته‌های تاریخی هند باستان - زمان چرخشی است . یک مشخصه این چرخه زمانی چرخه یوگاست . آن‌ها یوگ‌های چهارگانه هستند :

. Kali ، Dvapara ، Treta ، Satya

مطابق با درک کهن ، ما در دوره کالی یوگا قرار داریم که دقیقاً بیش از ۵۰۰۰ سال پیش آغاز شده . پیش از کالی یوگا موجودات نسبت به چیزی که امروزه هستند بزرگ‌تر بوده‌اند . Bhagavata Purana که Shrimad Bhagavatam نیز نامیده می‌شود . تاریخ شاه Muchukunda را روایت می‌کند . او در یوگای پیشین به خواب رفته و در سر آغاز کالی یوگای جاری بیدار شده . Shrimad Bhagavatam (۱۰.۵۲.۲) می‌گوید :

" دیده که از اندازه همه انسان‌ها ، حیوانات و درخت‌ها و گیاهان شدیداً کاسته شده و سپس دریافته که در سپیده دم عصر کالی یوگا قرار دارد . پس Muchukunda راه شمال را در پیش گرفته "

اینکه موجوداتی که در بیش از ۵۰۰۰ سال پیش زندگی می‌کرده‌اند نسبت به امروز بزرگ‌تر بوده‌اند بخشی از علم استاندارد امروزی نیز هست . دیرینه شناسان به ما می‌گویند که در دوره Pleistocene^۲ برای مثال Irish elk / Megaloceros / گوزن شمالی شاخ بزرگ ایرلندی نسبت به هر عضوی از خانواده گوزن کوهی بزرگ‌تر بوده . گاهی اوقات پهنای شاخ‌هایش ۱۳ پا رشد داشته . یک گرگ (Canis dirus / سگ ترسناک) از گونه‌های پلیستوسن از گرگ‌های امروزی بزرگ‌تر بوده . گیاهان نیز بزرگ‌تر بوده‌اند . خودم در کالیفرنیا زندگی می‌کنم و درخت‌های غول آسا را در کوه‌های سیرا نوادا دیده‌ام . بعضی از آن‌ها قدمشان به بیش از ۵۰۰۰ سال می‌رسد و بزرگ‌ترین موجودات زنده بر زمین هستند .

بسیاری از درخت‌های غول آسا بلندیشان به بیش از ۳۵۰ پا می‌رسد . بنابراین اگر حیوانات و گیاهان بیش از ۵ یا ۱۰ هزار سال پیش بزرگ‌تر از گونه‌های امروزی‌شان بوده‌اند منطقی نیست که تصور کنیم نوع بشر نیز می‌توانسته بزرگ‌تر بوده باشد . امروزه انسان‌های زیادی هستند که هفت پا (بیش از دو متر) قدشان است . (بعضی از آن‌ها را می‌توان دید که برای تیم‌های حرفه ای بسکتبال بازی می‌کنند) . حتی انسان‌های بسیار کمی وجود دارند که هشت پا قدشان باشد . اما نمونه‌هایی از انسان‌های امروزی که نه پا یا بیشتر قد داشته باشند تایید نشده اند .

در نشریات قدیمی ، گزارش‌های بسیاری درباره استخوان‌های انسان‌های غول آسا را می‌توان یافت که دست کم نه پا قدشان بوده . یکی از جالب‌ترین گزارش‌هایی که دیده‌ام در Boston Journal of Chemistry منتشر شده (با عنوان " یک غول ما قبل

۱. پوراناها(سانسکریت पुराण: پورانا "از زمان گذشته") مجموعه‌ای از مهم‌ترین متون مقدس در آئین هندو، آئین جین و بوداگرایی هستند؛ در این متون سرگذشت کیهان و جهان از آفرینش یا ویرانی، تبارنامه شاهان، پهلوانان، حکیمان، خدایان و دیوان؛ و توضیحاتی درباره جهانبینی، فلسفه و اندیشه هندو آمده‌است. نام نگارنده اصلی این متون دانسته نیست، اما آن را به وسیله، روایت‌کننده مهابهاراتا، نسبت داده‌اند. نخستین دست‌نوشته‌های به‌جامانده پوراناها، به دوره امپراتوری گوپتا بازمی‌گردند. پوراناها از کهن‌ترین روزگاران اساطیری هند به عنوان تنها مرجع مطالبی را در بر دارد اگرچه مهابهاراتا و رامایانا نیز چنین مطالبی را جسته گریخته دارا هستند اما این کتابها حاوی تاریخ سنتی هند تا عصر پاراکشیت می‌باشند (قرن سوم پیش از میلاد). عصر تدوین پوراناها را نمی‌توان زودتر از دوران سلطنت گوپتاها دانست بنابراین پوراناها محتوی رویدادها و مطالبی است متعلق به ۲۰۰۰ سال پس از تدوین خود .

۲. پلیستوسن (Pleistocene) یکی از دوره‌های زمین‌شناسی است که از ۱.۸ میلیون سال پیش تا ۱۰ هزار سال پیش را پوشش می‌دهد. انقراض گروه بزرگی از پستانداران و شمار زیادی از گونه‌های پرندگان از اواخر دور پلیستوسن (حدود ۱۰۰۰۰ سال پیش) آغاز شد و تا دور هولوسین ادامه یافت که شاید دلیل آن پایان عصر یخبندان بوده‌است. ماموت، ماستودون، ببر خنجرندان، تنبل زمینی، گلیپتودون، گوزن ایرلندی و خرس غارنشین از جمله حیوانات منقرض شده در اواخر پلیستوسن بودند. نخستین انسان تکامل یافته (هوموساپینس)، در پلیستوسن پدید آمد .

تاریخی " . جلد بیستم ، شماره ۸ ، ۶ آگوست ۱۸۹۰ (صفحه ۱۱۳) . مقاله از برخی کشفیات باستان شناس فرانسوی Georges de Lapouge سخن می گوید :^۲

" ... اینکه غول‌ها حتی در عصر حجر هم بوده‌اند ظاهراً توسط کشفی که در نزدیکی Montpellier در فرانسه توسط آقای Lapouge اثبات شده که مقاله‌ای هم از او در نشریه La Nature آمده . در Castelnau در نزدیکی شهر Montpellier گورستانی از ماقبل تاریخ وجود دارد که قدمتش به دوران سنگ‌های پولیش و برنزی رسد . تعداد زیادی استخوان انسان در آنجا پیدا شده اما جالب توجه ترین یافته آقای Lapouge سه تکه استخوان بوده که حین عملیات حفاری کشف کرده . به نظر می‌رسد که به غولی از ماقبل تاریخ که اندازه فوق‌العاده ای داشته تعلق داشته باشد .

اولین تکه که در عکس سمت چپ (منظور عکسی است که در مقاله اصلی توسط مایکل کریمو در سمت چپ گنجانده شده و شما در تصویر اول این ترجمه کوچک شده‌اش را می‌بینید . م) نشان داده شده بخشی از استخوان ران و سمت راستی درشت نی یا ساق پا را نشان می‌دهد و میانی استخوان بازو یا استخوان عضله را . از همین گورستان باستانی در پایین یک تکه کوچک نشان داده شده که ممکن است تکه‌ای از یک استخوان ران یا یک استخوان بازو باشد . اگر دومی باشد حتماً آن را از قبل به عنوان استخوان بازو ساخته‌اند . پس می‌توان آن را در مقایسه با مورد بالا به یک شوخی طبیعی تشبیه کرد .^۴ اگر ما قد غول عصر حجر را با تناسب معمول بخش‌های اسکلت با یکدیگر در نظر بگیریم ، قدش می‌بایست بین ده تا ۱۱ پا بوده باشد ... " . سنتی باستانی میان روستائیان مجاور وجود داشته که یک غار بزرگ از دوران قدیم در دره بوده که غولی در آن سکنی گزیده بود و عجیب است اگر که کشف آقای Lapouge نشان دهنده این بوده که این افسانه واقعیت داشته و قرن‌ها از پدر به پسر سینه به سینه نقل شده از دورانی که ساکنان کهن فرانسه که جز سنگ هیچ ماده‌ی دیگری برای ساخت اسباب و ابزارشان نمی‌شناختند و مجدانه آن سنگ‌ها را به شکل‌های مطلوبشان در می‌آوردند .

تا این لحظه نتوانسته‌ام این گزارش و گزارش‌های مشابه را شخصاً بررسی و تایید کنم . چند سال پیش قرار بر این شد که به دیدن تعدادی از استخوان‌های انسانی غول پیکر بروم . تاجری در نیوزیلند که اثرم را خوانده و به آن علاقه مند شده بود مرا برای چند سخنرانی دعوت کرد . وقتی که در فرودگاه Auckland نیوزیلند او را دیدم به من گفت که فردا چیز خیلی جالبی نشانم خواهد داد . یکی از دوستانش که از بچگی در موزه ملی تاریخ طبیعی کار کرده قرار بود که به ما اسکلت انسانی را که بیش از ده پا قدش بوده نشان بدهد . اسکلتی که در یکی از جزایر اقیانوس آرام پیدا شده بود .

روز بعد به موزه رفتیم . دوست میزبانمان را دیدیم و او سراسر موزه را به ما نشان داد . تعدادی استخوان دایناسور دیدیم و خیلی چیزهای دیگر . عاقبت پرسیدم : " خب از اسکلت انسان غول پیکر چه خبر ؟ " مرد ابراز تأسف کرد و گفت که ما نمی‌توانیم آن را ببینیم . من از این تعجب می‌کردم که طی دوازده ساعت ، از وقتی که دوست تاجر ما گفت دوستی دارد که به ما اسکلت را نشان خواهد داد ، تا زمانی که صبح روز بعد وارد موزه شدیم چه اتفاقی ممکن بود رخ داده باشد . چیزی به ذهنم نمی‌رسید . به گمانم قبل از آمدن ما او با همکارانش صحبت کرده که می‌خواهد آن را نشانمان بدهد و آن‌ها هم به او گفته‌اند که از این کار منصرف شود .

برای من تایید شخصی مهم است . در پژوهشم تحت عنوان " باستان شناسی ممنوعه " ، با شواهدی از دورترین نقطه برای قدمت انسان رویارو شدم . گزارش‌های بسیاری از چنین چیزهایی وجود دارد که توانسته‌ام برخی از آن‌ها را تایید کنم . به عنوان مثال در مورد کشفیات معدن طلایی در کالیفرنیا . دکتر J. D. Whitney گزارش‌هایی از کشف مصنوعات انسانی از دوران سوم زمین شناسی (سنوزوئیک) با قدمت هزاران ساله ارائه کرده بود .

با اخذ مجوز به مخزن موزه انسان شناسی Phoebe Hearst دانشگاه کالیفرنیا در برکلی وارد شدم و توانستم تایید کنم که این ابزارهای گزارش شده توسط Whitney به واقع وجود دارند . توانستم آن‌ها را ببینم و لمسشان کنم . درباره دیگر گزارش‌ها هم

^۲ . این نکته را به خواننده گرامی یاد آوری کنم که استفاده از گیومه در نوشته‌های مایکل کریمو به معنی نقل قول مستقیم نیست و ایشان در محدود

گیومه حرفها و نقطه نظرات خودشان را هم وارد می کنند بنابراین اصلا جای نگرانی وجود ندارد !

^۴ . در مقایسه با شوخی مجازی که با استفاده از فتوشاپ و از طریق کامپیوتر انجام شده بود . م

همین کار را انجام دادم . واقعیت این است که توانسته بودم برخی از گزارش‌ها را اثبات کنم و این اطمینان خاطر برایم فراهم شد که قادر نیستم در خصوص گزارش‌های مستند شده از شواهد باستان شناسی برای حد نهایی قدمت انسان چیزی را تایید کنم . اگر چه نمی‌توانستم هیچ‌کدام از این گزارش‌ها را تایید کنم ، هنوز ایده فزونی قدمت انسان را قبول دارم . اما واقعیت بررسی و تایید به دیگر سطوح قابل قبول در تلاش‌هایم برای متقاعد کردن دیگران اضافه شده . به این دلیل می‌خواهم حداقل یک مورد از اسکلتی را که مدرکی باشد برای غول‌های باستانی تایید کنم . منظورم انسان‌های باستانی هستند که بیش از نه پا قدشان باشد .

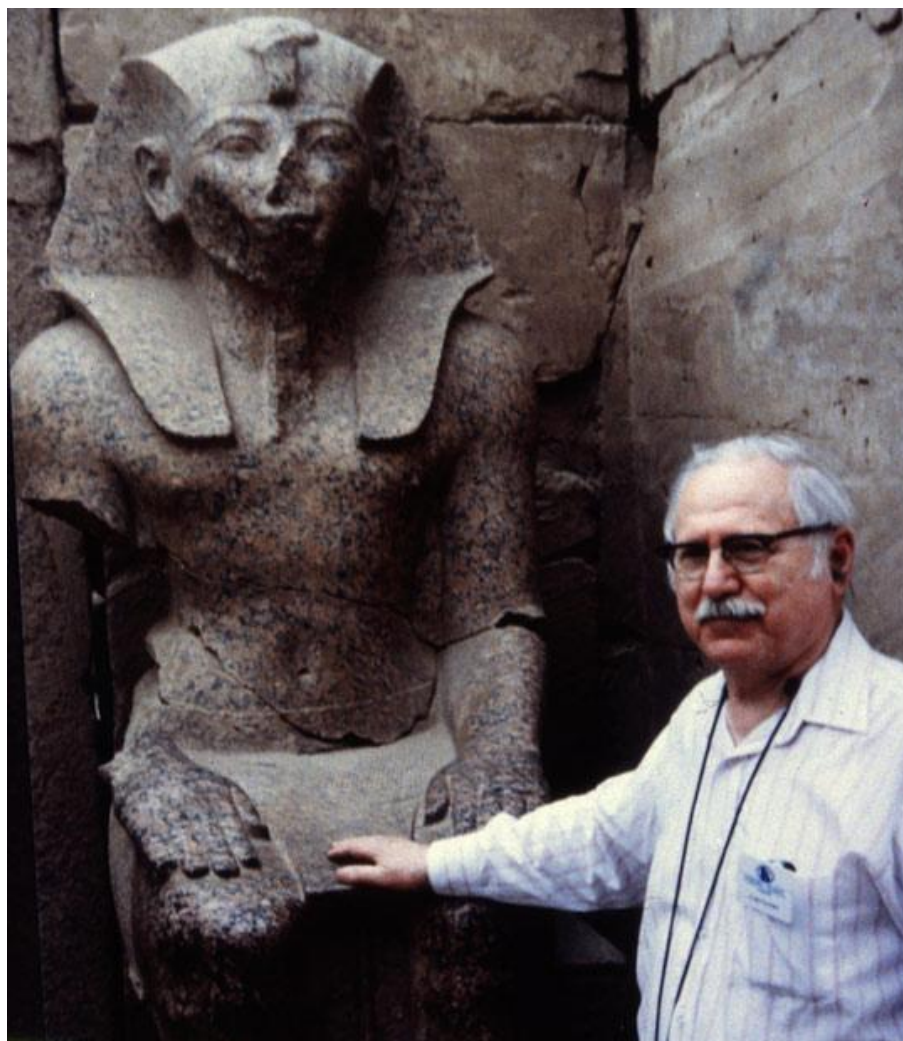
منبع : <http://atlantisrisingmagazine.com>

<http://lostbook.persianblog.ir/>

غول‌های باستانی ، دی ان ای بیگانه آری یا نه ؟

زکریا سیچین

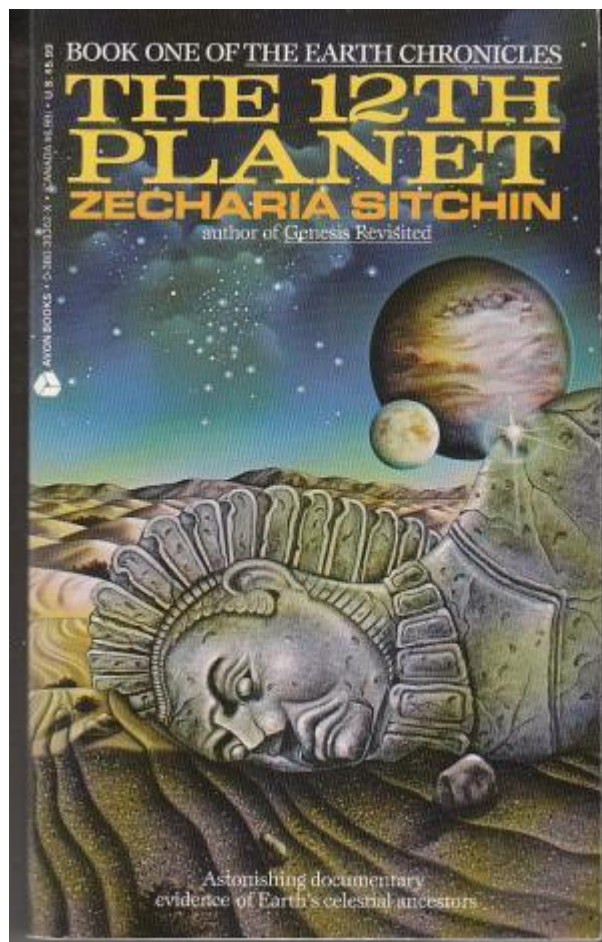
ترجمه : مهر



یکی از معمای‌ترین (و از منظر کلام مذهبی چالش بر انگیز ترین) داستان‌های کتاب مقدس ، آیات نخستین فصل ششم پیدایش هستند . داستان نفیلیم ، پسران خدایان ، که (در روزگار پیش از طوفان و بعد از آن هم به شکل افراطی) دختران انسان را به همسری گرفتند و فرزندان بی باکی از آن‌ها متولد شدند .

دانش آموزی حدود هشتاد سال پیش از این خوشبختانه کتاب مقدس را به صورت اصل عبری‌اش مطالعه کرد و برای این سوال توییح شد که چرا نفیلیم که به معنی " آنان که از ملکوت بر زمین فرود آمدند " است به " غول‌ها " ترجمه شده . آن دانش آموز من بودم و آن توییح غیر منصفانه منجر شد به مطالعه اسطوره‌های باستانی و ردیابی منشاء نخستین تمدن

شناخته شده بشر در سومر و نوشته شدن کتاب " دوازدهمین سیاره " و کتاب‌های ما بعد آن که سناریوی " فضانوردان باستانی " را در برمی گیرد .



نفیلیم که در کتاب مقدس **Anakim** نیز نامیده شده‌اند همان **Anunnaki** / آنوناکی سومریان بوده‌اند . " آنان که از ملکوت بر زمین فرود آمدند " و به ویژه اینکه آن‌ها از نیبیرو ، سیاره‌ای بسیار دورتر از منظومه شمسی خودمان آمده بودند .
اینکه خدایان باستانی چه شاهکارهایی کرده‌اند ، جزئیاتش در متون سومری بر الواح گلی حک شده و داستان پیدایش آدم و حوا ، باغ عدن و در نهایت ازدواج بین نژادی تصادفی را یاد آورمی شود . اما آیا کسی می‌توانست اثباتش کند ؟
در همین زمان ، حدود ۸۰ سال پیش ، باستان شناس مشهور بریتانیایی لئونارد وولی ، محوطه مقدس اور را در عراق کاوش نمود - شهر سومری که ابراهیم از آنجا به کنعان رفت و یکتاپرستی را آغاز نمود - او مقبره گروهی غیر عادی را از دل زمین بیرون آورد . در آنجا طراحی‌ها و ساخت و سازهای فوق‌العاده‌شان باقی مانده بود . توانگری و استاد کاری که در آنجا یافت و در مصنوعات به کار گرفته شده بود همه را میبوهت نموده بود . حتی معمولی‌ترین وسایل نیز از طلا ساخته شده بود . و بالاتر و منحصر به فرد تر از همه دفن رتبه بندی شده ملازمان بود (هفتاد سه تا فقط در یک مقبره !) همه در کنار شخصی که دارای موقعیت ممتازی بوده . آن‌ها بنا بر رسم ناشناخته‌ای در آن زمان پس یا پیش از آن زنده به خاک سپرده شده بودند . !

چون چنین شخص مهمی با این تشریفات در هزاره سوم پیش از میلاد در آنجا به خاک سپرده شده بود بنابراین آن آرامگاه را می‌توان آرامگاه سلطنتی دانست ؟

کتیبه‌های متفاوت آن‌ها را به نخستین سلسله اور مرتبط کرده‌اند . دو فرد مشهور از طریق مهرهای استوانه‌ای شان شناسایی شدند . مؤنثی به نام Nin.Puabi و مذکری به نام Mes.kalam.dug . استخوان‌های باقیمانده از آن‌ها به لندن منتقل شده و با اشعه ایکس و بررسی مختصات انسان شناسانه ، یکی از آن‌ها " ملکه " و دیگری " شاهزاده " شناسایی شدند . فراموش شدگانی از Su-mer .

حال هشتاد سال بعد ، دو رویداد ، چرخه‌ای را کامل کرده و ترکیب شده‌اند و شواهد غیر قابل انکاری از حضور بیگانگان بر زمین در گذشته باستانی را فراهم آورده‌اند . سی پنج سال پس از انتشار کتاب " دوازدهمین سیاره " ، چرخه داده‌های کتاب مقدس و چرخه کشفیات علمی چون چرخ دنده‌های دو چرخ به هم رسیده‌اند .

متمركز شدن بر سر آغاز فصل ششم پیدایش از جانب من امری از قبل پیش بینی شده و ارادی نبود . اما شاید جستجوی موضوع ماهیت منشاء انسان توسط من مقدر و اجتناب ناپذیر بوده .

با نگاهی به گذشته ، حال می‌توان در هر مرحله از داستان خلقت انسان (مختصرش در کتاب مقدس و با جزئیات کامل در متون سومری) گزارش‌هایی از دی ان ای ، ژنتیک و مهندسی ژنتیک را مشاهده نمود . " بذر زندگی / DNA طی تصادفی سماوی از نیبیرو به زمین منتقل و بعدها انسان توسط آنوناکی/الوهیم با اضافه کردن قدری از ژنتیکشان به انسان بدوی و تبدیلیش به انسان هوشمند خلق شد . به دو رگه بی بار، طی فاز دوم دست‌کاری ژنتیکی ، توانایی تولید مثل عطا شد (اپیزود باغ عدن) و سپس این چرخه با جفت‌گیری خدایان و زمینی‌ها کامل شده و دستاورد ارزشمند " نیمه خدایان " را به ارمغان آورده ؛ و با نیمه خدایان است که زنجیره‌ای از اختلاط ژنتیکی منافع شخصی همه ما را موجب شده .

با تمرکز بر داستان حماسه گیل‌گمش ، سرخ‌ها فراهم آمده . او که مشهورترین نیمه خدای شناخته شده بوده ، کسی که در شهر Uruk حدود ۲۶۵۰ پیش از میلاد شاه بوده . کسی که پدرش نیمه خدایی بوده به نام Lugalbanda و مادرش اما اله ای بوده به نام Ninsun ، پس گیل‌گمش بیشتر از یک نیمه خدا بوده . او " دو سومش یزدانی بود " . گیل‌گمش بر این عقیده بود که استحقاق دراز عمری خدایان (نام مستعار جاودانگی) را دارد . اما به او گفته شده بود که جستجوی بی‌پهلو خواهد بود که چرایی آن در حماسه گیل‌گمش آمده :

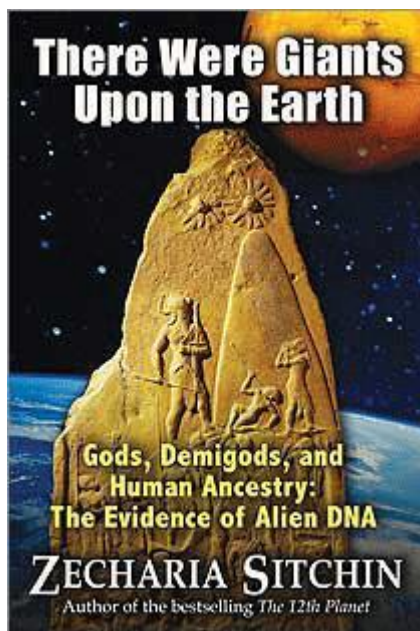
" وقتی خدایان انسان را خلق کردند و به او ادراک وسیع و کمال و حکمت دادند ، آن‌ها به او خرد عطا نمودند اما هرگز به او دانش زندگی جاوید را عطا نکردند . "

کمی که به آن فکر کنیم متوجه می‌شویم که این دقیقاً درسی است که داستان باغ عدن کتاب مقدس به ما می‌آموزد : پس از دست یابی زمینی‌ها به درخت دانش ، زمینی‌ها از عدن اخراج شده و از دسترسی به درخت دانش محروم شدند . از منظر ژنتیکی چه بوده که خدایان عمداً ما را از دسترسی به آن محروم کرده‌اند ؟ ژن‌هایی بوده که ما را جاویدان می‌کرده و بیماری‌هایی چون سرطان را دفع می‌نموده ؟

با پیشرفت‌های علمی و انقلابی در عرصه ژنتیک ، بررسی یک چنین تفاوت‌های ژنتیکی تنها زمانی ممکن خواهد بود که ما یک خدای آنوناکی یا یکی از نیمه خدایان را در اختیار می‌داشتیم تا زنجیره ژنومشان را مقایسه کنیم . آن را هم که من در آخرین کتابم " غول‌ها روی زمین بوده‌اند " افشا کردم که امکانش حال فراهم آمده است . زیرا Mes.kalem.dug

نیمه خدا و Nin.Puabi نه یک ملکه بلکه یک NIN بوده ، یک الهه . مؤنثی که DNA میتوکندریایی اش از طریق تبار زنانه ۱۰۰٪ نیبیرویی است .

برای محرز شدن تبارش ، من با موزه تاریخ طبیعی لندن وارد گفتگو شدم . آن‌ها وجود بقایای اسکلت‌ها را تأیید کردند اما تقاضای مرا برای انجام مقایسه زنجیره ژنتیکی نپذیرفتند . دو سال سماجت و انتشار کتاب " غول‌ها روی زمین بوده‌اند " منجر به این شد که موزه از موضع سخت‌گیرانه " نه " به " ما درخواست شما را مورد رسیدگی قرار خواهیم داد " اگر موسسه ژنومیک واجد شرایطی برای این پروژه پیدا شود ، عقب نشینی کند .



شخصاً با برخی از دانشمندان پیشرو در این زمینه تماس گرفتم و حاضر شدم مبلغ مورد نظر را برای " پروژه ژنوم الهه اور " پرداخت کنم .

حال باید بنشینیم و ببینیم که آیا علم به چالش اثبات احتمالی آن تن در خواهد داد ، همان‌طور که زکریا سیچین در تمام مدت تأکید داشت که فرا زمینی‌ها روی زمین بوده‌اند .

زکریا سیچین . ژوئن ۲۰۱۰ .

<http://atlantisrisingmagazine.com>

<http://www.facebook.com/groups/bastanshenasi.mamnooe/>

از گروه باستان شناسی ممنوعه